



خوبو

وین
گنہمب ز بکر لکھنؤ

کون، ۱۳۷۰

دکتر منصور رستگار فسائی

دکتر بہمن سرکاراٹی

سعید نیاز کرمانی

محمود مدبری

مسعود قاسمی

و

دکتر زہرا ناقل خانلری

KHAJU

1

***Journal of The
Faculty of Letters
And Humanities***

Shahid Bahonar University of Kerman

۲۰۰

۹۱



اسکندریه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۷۰۵۵۴

خوبلو

کتابخانه عمومی اسکندریه
ویژ

گنجه‌بزرگ کتب و خطوط کهن

ضمیمه

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان



گشان ۲۳ مهره ۱۳۷۰

خوبه



ویژه کنگره جهانی بزرگداشت خواجهی کرمانی

ضمیمه

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان



مدیر مسئول: علی اصغر رستمی ابوسعیدی

سر دبیر: دکتر عبدالحمید کرباسی

ویراستار: کورش کمالی سروستانی

زیر نظر: کمیته علمی کنگره جهانی بزرگداشت خواجهی کرمانی



خوشنویسی: استاد یدالله کابلی

طرح جلد و صفحه آرا: احمد هدی

حروفچینی: گنجینه ۶۴۰۲۵۷۹








لیتوگرافی: کرمان گرافیک ۲۴۶۶۶

چاپ: علوی کرمان ۴۵۵۵۲

انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

در این شماره :

- | | | |
|----|--|---|
| ۵ | سخن نخست / سردبیر |  |
| ۸ | زندگی و آثار خواجه / مسعود قاسمی |  |
| ۳۲ | سام نمونه‌ای از یلان سترگ / دکتر بهمن سرکاراتی |  |
| ۳۹ | یک داستان با دو نام / دکتر منصور رستگار فسائی |  |
| ۶۷ | خمسه خواجه / سعید نیاز کرمانی |  |
| ۷۷ | همای و همایون / دکتر زهرا ناتل خانلری |  |
| ۹۱ | کتاب شناسی خواجه / محمود مدبری |  |

سخن نخست

به نام خداوند بالا و پست
که از هستی اش هست شد هر چه هست

بخش عظیمی از میراث هزارساله ادب فارسی را «شعر» تشکیل می دهد. مضامین بلند عرفانی، فلسفی و اخلاقی فرهنگ ایران که بی گمان بر تارک شعور بشریت می درخشد، در دیوانها و مجموعه های اشعار شاعرانی نهفته است که شمع وجود خویش را فرو کاستند تا جهان در ظلمت جهل و تباهی درنماند و جنبه رحمانی وجود انسان بر وجه شیطانی اش غلبه کند.

گونه های شعر فارسی، هر یک به تناسب اتفاق قالب و معنا، نمایانگر ابعاد گونه گون این رسالت عظیم بوده اند؛ اساطیر کهن و افسانه های ملی، حکم و مواعظ، عاشقانه ها و عارفانه ها، هر کدام در نوعی از شعر جلوه نموده اند و شاعران، با زبان عصر خویش، از عهده این مهم برآمده اند. این است که یکی به مثنوی پردازی شهره است و آن دیگری به غزلسازی، و شهرت یکی به رباعیات



اوست و آن یک به دویستی هایش و...

کمال الدین ابوالعطا محمودبن علی، معروف به «خواجوی کرمانی» از معدود شاعرانی است که در گونه‌های مختلف شعر، سخن‌پردازی و هنر نمایی کرده و حق کلام را - در هر جا - به شایستگی ادا کرده است. با این همه، درخشش شاعر ما در «غزل» چشمگیرتر و بارزتر است. خواجو - بی تردید - از سخنورانی است که در کمال و تلیق غزل عرفانی و عاشقانه، نقشی بسزا داشته است. سبک عراقی اگر با غزل‌های سخنوران قرن ششم هجری آغاز شد، در غزل خواجوی کرمانی و دیگر سخنوران قرن هشتم هجری کمال یافت، تا زمینه‌ساز ظهور غزلسرای بی‌همتای قرون و اعصار «خواجه حافظ شیرازی» گردد که خود فرمود:

استاد سخن، سعدی است نزد همه کس اما

دارد سخن حافظ، طرز سخن خواجو

«طرز سخن خواجو» قطعاً نمی‌تواند به صورت و لفظ منحصر باشد؛ اشتراک مضامین در اشعار خواجه و خواجو، نشان از نگرش واحد این دو شاعر اندیشمند به جهان و جامعه دارد.

تجلیل و بزرگداشت یاد و نام خواجو، فرضی بود که بر ذمه تلاش و ابتکار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان نهاده شد. تلاش خدمتگزاران «کنگره جهانی بزرگداشت خواجوی کرمانی» این بوده است که بر کنار از هیاهو، به محتوا پرداخته شود و استوانه‌های ادب و سخن بدین همایش ادبی، هنری، تاریخی و عرفانی خوانده شوند تا نمایش مراسم بر اصل آن غلبه نداشته باشد و بار علمی و فرهنگی بایسته کنگره تنزل نکند.

ستاد برگزاری «کنگره جهانی بزرگداشت خواجوی کرمانی» در پی ادای دین و نثار سپاس به پیشگاه سخنور نامدار و بلندپایه کرمان، روزهای کنگره را بدین گونه نامگذاری کرد:

روز اول: زندگی و آثار خواجه

روز دوم: عصر خواجه - خواجه و دیگر سخنوران

روز سوم: طرز سخن خواجه

سخنرانیهای علمی کنگره بر همین سه محور اصلی برنامه ریزی گردید و «نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی» دانشگاه شهید باهنر کرمان نیز جهت حضور علمی در این همایش جهانی تصمیم به انتشار سه مجموعه با عنوان «خواجه» در سه روز برگزاری کنگره گرفت.

شکل گیری این مجموعه بدون یاری اندیشمندان و ادیبانی که با همه گرفتاری دست ما را به گرمی فشردند، میسر نبود. در این جا بر خود فرض می دانم که از جناب آقای علی اصغر رستمی ریاست محترم دانشگاه و معاونت محترم آموزشی و پژوهشی و مالی / اداری دانشگاه شهید باهنر کرمان و همچنین همه فرزانهگانی که در این راه یاری مان کردند، بویژه جناب آقای محمود مدبری مسئول کمیته علمی کنگره سپاسگزاری نمایم.

عبدالحمید کرباسی



زندگی و آثار خواجه

مسعود قاسمی



نام و نشان

یکی از شاعران و عارفان بزرگ ایرانی در سده هشتم، «کمال الدین ابوالعطا محمود بن علی بن محمود کرمانی» است.^۱ مهم ترین و مشهورترین لقبی که گذشتگان به خواجه داده اند «نخلبند^۲ شعرا» است.

به گفته «امین احمد رازی»: «در اشعار خود همه جا تلاش الفاظ غیرمتعارف کرده چنانچه او را نخلبند شعرا گفته اند»^۳ و به گفته «خواندمیر»: «زیرا که در تزئین الفاظ و تحسین عبارات جهد بلیغ می نموده»^۴ با توجه به معنی «نخلبند» چنین به نظر می رسد که چون خواجه در «سام نامه» از «فردوسی» و در مثنویهای خود از «نظامی» و در غزل از «سعدی» تقلید و پیروی کرده و نخستین شاعری است که سبک و سیاق و مضامین و اندیشه دیگر بزرگان شعر را به طور گسترده ای، در سروده ها و آثارش شکل بخشیده و شبیه سازی و بازآفرینی کرده، به «نخلبند شعرا» معروف و مشهور گردیده است.

لقاب دیگری که به خواجه داده اند؛ «ملک الفضلاء»^۵، «ملک الکلام»^۶، «افصح المتکلمین»^۷ و «خلاق المعانی»^۸ است.

تخلص او در سروده ها «خواجه» است. کلمه خواجه ظاهراً تلفظ دیگری از کلمه «خواجه» است. که در گذشته برای ادب و احترام و بزرگداشت، ابتدای نام اشخاص اضافه می شد. تلفظ «خواجه» با پسوند «او» از خصوصیات زبانی مردم کرمان است. در این گویش و بعضی گویشهای دیگر، آخر اسمها به «او» ختم



می‌شود، بدون اینکه معنی، تصغیر و تحییی داشته باشد.

خواجه در پایان مثنوی «گل و نوروز» به نام خود اشاره کرده است:

بدر «محمود» کرد آن لحظه نامم
ولی من خود نمی‌دانم کدامم^۹

زادروز و زادگاه

خواجه در یکشنبه شب ماه ذی‌الحجه سال ۶۸۹ ه.ق در کرمان به دنیا آمد. تاریخ دقیق تولد خود را به هجری قمری، رومی، یزدگردی، و جلالی (ملکشاهی) در پایان مثنوی «گل و نوروز» به نظم آورده است:

شب روز الف از مه شده کاف
فکنده آهوی شب نافه از ناف
رسیده ماه ذوالحجه به عشرین
به بام آورده گردون خشت زرین
ز هجرت ششصد و هشتاد و نه سال
شده پنجاه روز از ماه شوال
دگر عقدت زرومی می‌گشاید
دو افزون بر هزار و ششصد آید
ورت خود یزد جری می‌دهد دست
یکی را طرح کن از ششصد و شست
ور از زبج ملکشاهی سگالی
شده هفده ز دی ماه جلالی
دو صد را ضبط کن وانگه دو شش خواه
که روشن گرددت سال ملکشاه
ز پیران پرس کین چندست و آن چون
که از پیر آید این تاریخ بیرون
من از کتم عدم برداشتم راه

سمن زار وجودم شد چراگاه^۱

سروده‌ها و نوشته‌ها:

خواجه در «روضه الانوار» حکایتی را از دوره کوچکی خود نقل می‌کند، که شبی فرشته نکومنظر و نورانی طلعتی به خوابش درمی‌آید و پیامی را از خداوند برایش می‌آورد و برای او با زبان و بیانی فصیح سخن می‌گوید. این زبان آوری و گشاده سخنی در دل و جان خواجه اثر می‌کند. خواجه واقعه خواب خود را برای خوابگزار شرح می‌دهد و او می‌گوید، تو شاعر بلند آوازه‌ای خواهی شد:

شبر و خوابم در مردم بیست
دیده‌ام از دیده‌انجم بیست
دیدم از این پنجره تابناک
کرده ملک روی در ایوان خاک
در نظر م داد تکلم بداد
در دل من چشمه جان برگشاد
باز نمودم به معبر تمام
گفت که ای طوطی شیرین کلام
ملک سخن زان تو خواهد شدن
عقل ثناخوان تو خواهد شدن
تیر حدیث تو به جو زارسد
نام بلندت به ثریا رسد^۱

این حکایت نشان می‌دهد که خواجهی کرمانی از نوجوانی به شعر و شاعری میل و علاقه داشته و جوهر شعری از همان نخست در وجود او بوده است. آثار متعدد و با ارزشی که او در طول زندگی از خود به جا گذاشته نمودار توان و مقام شاعری اوست. شمار اشعارش نزدیک چهل و چهار هزار بیت است.

الف - دیوان اشعار

دیوان خواجه شامل پانزده هزار و هفتاد و شش بیت است و از دو دیوان به نام

«صنایع الکمال» و «بدایع الجمال» فراهم آمده.

دیوان «صنایع الکمال»^{۱۲} دارای ده هزار و هفتصد و سی و شش بیت است و شامل؛ قصاید، ترکیبات، ترجیعات، مخمس، قطعات و غزلیات می‌باشد. غزلیات این دیوان دو دسته است؛ دسته اول غزلهایی است که در دوره سکون و اقامت سروده و «حضریات»^{۱۳} نام دارد. دسته دوم غزلهایی است که هنگام سیر و سیاحتها گفته و «سفریات»^{۱۴} خوانده می‌شود.

دیوان «بدایع الجمال» دارای چهار هزار و سیصد و چهل بیت است و شامل؛ قصاید، غزلیات، ترکیبات، ترجیع‌بند، مخمس و رباعیات می‌باشد. غزلیات این دیوان «شوقیات»^{۱۵} نامیده شده است.

با وجودیکه خواجه در دیوانهای خود بیشتر به مدح و مرثیه پادشاهان و دستوران و فرمانروایان کوچک و بزرگ پرداخته است، در کنارش حال و هوای عرفانی و مذهبی و ارادت و اعتقادش به انبیاء و امامان و اولیاء، نیز دیده می‌شود. بارها در نعت و منقبت حضرت رسول (ص) و حضرت علی (ع) داد سخن داده، و مناقب دوازده امام (ع) را یاد کرده و از خلفای راشدین با بزرگی و احترام نام می‌برد. اشعار او در توحید و مدح و ثنای پروردگار حاکی از اندیشه دینی اوست. تعداد دیگری از مضامین سروده‌های دیوانش؛ گلایه و شکایه از روزگار و مردم، دوری و گوشه‌گیری از دنیا، غره نشدن به دم و دستگاه زندگی گذران، و وصف کواکب و... است.

ب - مثنویها

خواجه به پیروی از «خمسه نظامی»، پنج مثنوی به نامهای «روضه الانوار»، «کمال نامه»، «گل و نوروز»، «گوهرنامه» و «همای و همایون» ساخته و پرداخته است.

۱- روضه الانوار

این مثنوی به وزن مخزن الاسرار (سریع) و حدود دو هزار بیت است. و شامل

بیست مقاله و بیست حکایت اخلاقی و عرفانی است. و به نام «شمس الدین محمود صاین» ساخته شده است، و به سال ۷۴۳ ه. ق پایان یافته:

طبع رصد بند من سحر ساز
کرد به معجز در این فتنه باز
روز الف بود که والا دبیر
نقش قصب باز گرفت از حریر
چیم زیادت شده بر روی ذال
و آمده چون عین منعل هلال^{۱۷}

ابیات آغازین کتاب:

زَبْنَتِ الرَّوْضَةِ فِي الْأَوَّلِ
بِسْمِ إِلَهِ الصَّمَدِ الْمَفْضَلِ
شَدَّ حَمْنِ طَبْعِ تَرْنَمِ سَرَايِ
رَوْضَةِ الْأَنْوَارِ بِهٖ نَامِ خُدَايِ
بِنَجْرِهِ سَازِ حَرَمِ شَشِ دَرِي
نَقْشِ طَيْرَازِ طَبِيقِ چَنْبَرِي
رَنَگِ رَزِ قَرْمَزِي آفْتَابِ
نَافِهٖ گِشَايِ نَفْسِ مَشْكِ نَابِ^{۱۸}

ابیات پایانی کتاب:

کَلِکِ زَبَانِ آوَرِ خَوَاجُو نَگَرِ
کَرْدِهٖ مَقَامَاتِ حَرِيرِي زَبَرِ
شَرَحِ مَعَانِي زَبَانَانِشِ طَلَبِ
دَرَجِ لَالِي زَبَانَانِشِ طَلَبِ
خِصْلِ مَکْنِ ضَايِعِ اَکْرَبِ خَرْدِي
مَهْرِهِ بَرِ افْشَانِ چُو تَمَامِي زَدِي
تِيغِ زَبَانِ بِيَشِ نَبَايِدِ کَشِيدِ
قَطْعِ سَخْنِ کُنِ چُو بَهٗ مَقْطَعِ رَسِيدِ^{۱۹}

۲- کمال نامه

این مثنوی به وزن هفت پیکر (خفیف) و حدود هزار و هشتصد بیت است. و شامل گفتارهایی از عناصر و ارواح و عقول و... است. خواجه در مقدمه کمال نامه از «شیخ مرشد الدین» برای نظم کتاب استعانت می جوید و در پایان به نام «شیخ ابواسحق اینجو» تمام می کند. خواجه در ۷۴۴ ه. ق کمال نامه را به پایان رسانیده است:

ماه دی بود و چرخ سنجابی
در پس ابرهای سیمایی
زال زر در هزیمت از بهمن
رفته در زیر آبگون جوشن
شد به تاریخ هفصد و چل و چار
کار این نقش آذری چون نگار^{۲۰}

ابیات آغازین کتاب:

بسم من لا اله الا هو
صنع لفظی وزین معناه
قادری کومنز هست از عیب
صانعی کومقدست از ریب^{۲۱}

۳- گل و نوروز

این مثنوی به وزن خسرو شیرین (هزج) است و به گفته خود خواجه دارای پنج هزار و سیصد و دو بیت است:

چو این ابیات دلکش را بخوانی
گرت باید که اعدادش بدانی
«غلام» خویش را با «سرو» و «گلشن»
مکرر کن که گردد بر تو روشن^{۲۲}

و داستان عشق و عاشقی شاهزاده‌ای ایرانی به نام «نوروز» است با دختر پادشاه روم به نام «گل»؛ و در آخر، رسیدن آن دو به هم و در وجود آمدن پسری به نام «قباد»، که بر جای پدر می‌نشیند. خواجه مثنوی «گل و نوروز» را به نام «تاج‌الدین احمد عراقی» کرده است:

سپهر سروری و کوه تمکین
پناه ملک تاج دولت و دین
ز شعری بگذرد شعرم چو اکنون
موشح شد به القاب همایون
به نام تست این محبوب جانی
گرش خوانی و گرانای، تو دانی^{۲۳}
«گل و نوروز» در ۷۴۲ ه.ق. به پایان آمده است:

به شاهی ماند این نظم دلاویز
زده بر قصر هرمرز تخت پرویز
دو شش بر هفصد و سی گشته افزون
به پایان آمد این نظم همایون^{۲۴}
ایات آغازین داستان:

سرایبی بلبلان گلشن راز
چنین گفتند با مرغ دلم راز
که شاهی بود در ملک خراسان
به عهد باستان از نسل ساسان
شهی پیروزگر پیروز نامش
به پیروزی شه انجم غلامش^{۲۵}

ایات پایانی:

عروسان ضمیرم بین چو خورشید
برون کرده سر از ایوان جمشید
به دولت روز میمون تو نوروز

به شادی فال اقبال تو پیروز
به نوروزی چون نقش نامه بستم
به پیروزی ورق را در شکستم^{۲۶}

۴- گوهرنامه (گهرنامه)

این مثنوی به وزن خسرو شیرین (هزج) و در هزار و بیست و دو بیت سروده شده:

چو این ایات مطبوعت پسندست
اگر خواهی که بشماری که چندست
حسابی از نظام الملک بر ساز
و از آن مجموع لام و نون بینداز^{۲۷}

این منظومه پیرامون موضوعات اخلاقی و صوفیانه و عرفانی است. خواجه در آغاز «گوهرنامه»، «امیر مبارزالدین» و وزیر او «بهاء الدین محمود» را مدح کرده است.

این مثنوی در سال ۷۴۶ ه.ق تمام شده:

شب آدینه بود و روز برجیس
سعود آسمان ناظر ز تسدیس
مه تیر و زمه یک نیم رفته
ز هجرت ذال و واو و میم رفته^{۲۸}

ایات آغازین:

به نام نامدار نامداران
گدای درگه او شهریاران
برافروزنده ایوان زرکار
که خار از خار آرد، خیری از خار^{۲۹}

۵- همای و همایون

این مثنوی به وزن اسکندرنامه (مقارب) و چهارهزار و چهارصد و هفت بیت

است.

داستان این منظومه مانند «گل و نوروز» داستان عشق و عاشقی شاهزاده‌ای شامی به نام «همای» و دختر فغفورچین به نام «همایون». و سرانجام داستان به هم رسیدن و عقد آن دو با یکدیگر؛ و به وجود آمدن پسری به نام «جهانگیر» که پس از مرگ پدر به جای او می‌نشیند. آغاز این منظومه به نام «سلطان ابوسعید» و وزیر او «غیاث‌الدین محمد» است، پس از درگذشت «سلطان ابوسعید» چنانکه در پایان کتاب آمده است به نام «شمس‌الدین صابین» و پسرش «عمیدالملک رکن‌الدین» گردیده است.

«همای و همایون» به سال ۷۳۲ ه.ق پایان گرفته:

من این نامور نامه از بهر نام
چو کردم به فال همایون تمام
کنم بذل برهر که دارد هوس
که تاریخ این نامه «بذل» است و بس^{۳۰}

ایات آغازین:

به نام خداوند بالا و پست
که از هستیش هست شد هرچه هست
فروزنده شمه خاوری
برآرنده طاق نیلوفری
معطر کن باد عنبر نسیم
نظام آور کار دُرّ یتیم^{۳۱}

ایات پایانی «همای و همایون» و «سام نامه» چاپ بمبئی عیناً یکی است و بعید نیست که این دو مثنوی در اصل یکی بوده و بعدها تغییر داده شده است.

سام نامه

به جز پنج مثنوی یاد شده، خواجه منظومه‌ای به وزن شاهنامه فردوسی (مقارب) به نام «سام نامه» دارد. این اثر حماسی و عشقی، درباره عاشق شدن «سام نریمان»



بر دختر فغفورچین و ماجراهای عاشقانه و خصمانه‌ای، که بین آندو گذشته است و دلاوریهای و جنگهای متعدد سام^{۳۲}. مثنوی «سام‌نامه» از نظر قالب، مضامین، حوادث و حتی اسامی شباهتهای بسیاری با داستان «همای و همایون» دارد و وجوه اشتراک آنها درخور بررسی است. تعداد ابیات «سام‌نامه» در نسخه‌های مختلف از چهار هزار تا چهارده هزار ذکر شده است. خواجه این مثنوی را به نام «ابوالفتح مجدالدین محمود» به نظم کشیده، و او را در «همای و همایون»^{۳۳} نیز ستوده است.

ابیات آغازین:

کنم ابتدا از خداوند یاد
که هر مشکلی را که بود او گیشاد
کنون روی در روی جام آورم
یکی قصه از کار سام آورم
زبان را چو خلخال زرین کنم
سمند سخن سنج را زین کنم
کنون بر شگفتی یکی داستان
پیوندم از گفته باستان
که چون رخت بیرون برم زین سرای
زمن یاد گاری بماند به جای^{۳۴}

خواجه در پایان «سام‌نامه» از خود می‌گوید و اینکه در برابر فردوسی، همچون قطره ایست برابر دریا و ذره ایست مقابل خورشید:

گر از بی نوایی نوایی زدم
ز بهر سخن دست و پای زدم
سرانجام کردم بدین نامه ختم
که فردوسیش هست شهنامه ختم
به نزدیک خورشید او ذره‌ام
به دریای گفتار او قطره‌ام^{۳۵}

ایات پایانی:

سخن بر دعای رسانم به بن
که بعد از دعایش ندارم سخن
چو بنشت تحریر این در خیال
زبان در کشیدم زبیم مال
اگر بر دعا ختم گردد رواست
که از ختم مقصود کئی دعاست
سخن را نیامد نهایت پدید
قلم را شکستم چو اینجا رسید^{۳۶}

به جز دیوان و مثنویها، منظومه دیگری هم از خواجه به نام «مفاتیح القلوب» در دست است:

ج - مفاتیح القلوب و مصابیح القلوب

برگزیده گونه‌ای است که خواجه از اشعار خود، ترتیب داده و با نام «امیر مبارزالدین محمد» آغاز کرده و با نام «شاه منصور» ختم کرده و تقدیم نموده. خواجه در توصیف و معرفی این اثر، چهل و نه بیت در قالب مثنوی سروده است. «مفاتیح القلوب» در سال ۷۴۷ هـ.ق پایان پذیرفته:

ز هجرت ذال و میم و را، گذشته
ز ماه مهر کاف و ها، گذشته^{۳۷}

د - نوشته‌ها

خواجه گذشته از مجموعه‌های منظوم، سه رساله به نثر مصنوع دارد:

۱- البادیه

این رساله در مناظره «نمد و بوریا» است؛ در احوالات سفر مکه و در سال ۷۴۸ هـ.ق تمام شده است:

ای که بدخواه ترا در بوریا پیچیده‌اند

تا درو آتش زند گردون به تیغ انتقام
گرچه با ماشان نمد در آب می باشد مقیم
چون نمد بینی که باشد صوفیان را در مقام
حا به جای نون بیار و دال را تصحیف کن
تابدانی کاین مقاتل درجه موسم شد تمام^{۳۸}

عبارات آغازین:

حمد و ثنائی که سبحة طرازان حظایر جبروت زمزمه آن در عالم جان اندازند، و شکر و سپاسی که سجاده نشینان جوامع ملکوت حرز بازوی ایمان سازند^{۳۹}.

۲- سبع الثانی

این رساله در مناظره «تیغ و قلم» است. و به نام «امیر مبارزالدین» نوشته شده. و در سال ۷۴۸ ه. ق. تمام شده است:

شمعی به بزم شاه جهان بر فروختیم
تیغی به روی دشمن او بر فراختیم
در سال هفصد و چهل و هشت دست داد
کاین تحفه بهر خسرو آفاق ساختیم^{۴۰}

عبارات آغازین:

الحمد لله الذی رضع سیوف الاسنة بجواهر التقدیس و التمجید وانطق السنة
السیوف بتلاوة آیات النصر و التأیید^{۴۱}.

۳- مناظره شمس و سحاب

معلوم نیست این رساله به چه کسی تقدیم شده است و در چه تاریخی تألیف.

عبارات آغازین:

حمد موفور و شکر نامحصور متخصص به در گاه احدیت و بار گاه صمدیت مالک
الملکی که خورشید منیر جمشید جهانگیر عالم بالاست^{۴۲}.

ستایشگرها و ستودگان

خواجه مانند بیشتر شاعران ایرانی، سلاطین و امرا و وزراء و بزرگان زمان خود

را مدح گفته و ستوده است. ماندگاری و شهرت قدرتمندانی چون «سعدبن زنگی»، «امیر مبارزالدین محمد»، «ابواسحق اینجو»، «شاه شجاع» و بسیاری از امیران و وزیران قبل و بعد از آنها، به برکت وجود هنرمندان و بزرگان علم و ادب و شاعرانی مانند؛ سعدی و خواجه و حافظ و... است. خوشبختی دیگر این کشورگشایان آن است که هنرمندان و اندیشمندان نام آنان را در آثار خود آورده‌اند و مدحشان کرده‌اند، و به راستی، صد تلخک از قبل یک گندم آب می‌خورد. در اینجا به امیران، وزیران و مشایخی که خواجه آنان را ستوده است، اشاره می‌کنیم.

الف - امیران

۱- سلطان ابوسعیدین اولجایتو (۷۳۶-۷۱۶ ه.ق) نهمین پادشاه مغول و آخرین ایلخان مهم:

سایة یزدان علاء دین و دنیا «بوسعید»
 خان کسری مرتبت، خاقان اسکندر جناب^{۴۳}
 خواجه در آغاز مثنوی «همای و همایون» نیز او را ستوده است:
 علاء دول خسرو دین پناه
 شه آسمان تخت انجم سپاه
 مه مطلع ایلخان «بوسعید»
 حسامش رسن باز حبل الورد

۲- جلال الدین اریه بیگ (وفات ۷۳۶ ه.ق) دهمین ایلخان مغول که پس از «سلطان ابوسعید» فرمانروا شد و پنج ماه سلطنت کرد و به قتل رسید:
 اعظم جلال دنیسی و دین آنکه از علو
 شد پایمال همت او فرق فرقدان
 والا امیرزاده آفاق «اریه بیگ»
 آن کاو به مهر و کینه جهانست در جهان^{۴۵}



۳- شیخ حسن بن آق بن ایلکان نوین؛ (۷۳۶-۷۵۷ ه.ق) معروف به «شیخ حسن بزرگ» سر سلسله «آل جلایر» (ایلکانیان).

۴- حسن بن تیمور تاش بن چوپان (۷۳۶-۷۴۴ ه.ق) معروف به «شیخ حسن کوچک»، مؤسس سلسله چوپانیان.

۵- جمال الدین شاه شیخ ابواسحق بن محمود اینجو (۷۴۴-۷۵۸ ه.ق) پادشاه معروف فارس که به فرمان «امیر مبارزالدین» کشته شد:

جمال دینی و دین شاه شرق «ابواسحق»
که قاصرست ز ادراک پایه اش اوهام
به عهد مملکتش پشه حامی طغرل
به دور معدلتش گرگ راعی اغنام^{۴۶}

۶- جلال الدین شاه مسعود بن محمود اینجو (وفات ۷۴۳ ه.ق) برادر «شاه ابواسحق اینجو»:

اعظم جلال دنیوی و دین ایکه سروران
گردن نهاده اند به حکم تو یکسره
«مسعود شاه» شاه نشان کز علو قدر
ذات تو گشت نقطه و افلاک دایره^{۴۷}

۷- امیر مبارزالدین محمد بن مظفر (۷۱۸-۷۵۶ ه.ق) بنیانگذار سلسله «آل مظفر». امیر مبارزالدین ابتداء دست نشاندۀ ایلخانان در یزد و فارس بود، با ضعف حکومت ایلخانان در سال ۷۴۱ ه.ق بر کرمان دست یافت و پس از چند نبرد با «ابواسحق اینجو» به سال ۷۵۴ فارس را متصرف شد. پسرانش در ۷۵۹ ه.ق خلع و کورش کردند. خواجه بارها «امیر مبارزالدین» را در دیوانش ستوده:
خسرو محمد بن مظفر خدیو عهد



میری که صیت معدلتش صیت قیصریست
بر فرش و سطح صفه جنت و شش مقیم
صوت و سرود نصرت و کوس مظفریست^{۴۸}

۸- سلطان معزالدین جانی بیگ خان (۷۵۹-۷۴۱ ه.ق)؛ از سلاطین مغول خاندان «باتو» است که بر «دشت قبچاق» حکومت می کردند. حافظ در دیوان خود یکبار این سلطان را مدح کرده است:

شاه شرق و غرب «جانی بیگ» سلطان جهان
بر جنابت چرخ را مأمور فرمان یافته^{۴۹}

۹- ملک قطب الدین تهمتن گردانشاه، از حکمرانان «هرمز» است. خواجه او و برادرش «ملک نظام الدین کیقباد» را که هنردوست بودند و اهل ادب را گرامی می داشتند، مدح گفته است:

قطب دین شاه تهمتن که زسهمش خورشید
بدرفشد چو به کف قبضه خنجر گیرد^{۵۰}

نظام دولت و دین کیقباد کسری فر
مه سپهر معالی سپهر فضل و هنر^{۵۱}

ب- وزیران

۱- خواجه غیاث الدین محمد (مرگ ۷۳۶ ه.ق)؛ فرزند خواجه رشیدبن الدین فضل الله و معروف به «صاحب سعید» بود. خواجه غیاث الدین مانند پدرش فاضل و حامی و دوستدار و مشوق علما و ادباء و هنرمندان بود. وی پس از قتل «دمشق خواجه» (مرگ ۷۲۸ ه.ق) وزیر «سلطان ابوسعید» شد و تا زمان مرگ «ابوسعید» وزارت او را داشت. پس از «ابوسعید»، «ارپابیگ» جانشین او شد و خواجه غیاث الدین نیز در مقاوم وزارت باقی ولی در همان سال درگذشت «ابوسعید»



(۷۳۶ ه.ق.)، به قتل رسید. خواجه در دیوان خود چندین جا او را مدح کرده است:

زبده دوران «غیاث الدین» کشف الخافقین

آنک گر گوید سزد کز هفت کشور برترم^{۵۲}

و در آغاز داستان «همای و همایون» پس از مدح «سلطان ابوسعید بهادرخان»

او را می‌ستاید:

سری السرایا، مفیث الممل

ظهیر البرایا، غیاث الدؤل

وزیر ملک ذات ملک پناه

امیر فلک قدر کوکب سپاه

محمد به فعل و به حرف و به اسم

مظهر به ذات و به جان و به جسم^{۵۳}

۲- خواجه تاج الدین احمد بن محمد بن علی عراقی (مرگ بین ۷۴۲ تا ۷۵۲)؛ از

وزیران «مبارزالدین محمد» بود که به فرمان او کشته شد.

خواجه تاج الدین از مشوقان و حامیان خواجه بود و گفته شده که به دستور او

اشعار خواجه را پیش از وفات گردآوری کردند. این وزیر از خواجه بسیار حمایت

می‌کرد و نیازهای مالی و کمبودهای زندگی او را برمی‌آورد؛ به همین سبب خواجه،

در آغاز داستان «گل و نوروز» وی را مدح بالا بلندی کرده است:

ز پیر عقل پرسیدم که با من

بگوی این نکته پوشیده روشن

که براین زمره از تأثیر افلاک

کرا باشد شرف در عالم خاک

جوابم داد عقل مصلحت بین

که تاج الحق والدنیا والدین

ریاحین بخش بستان معانی

خدیو خطه صاحب قرانی^{۵۴}

و در پایان این مثنوی، با غلوی تمام از «خواجه تاج الدین احمد» نام می برد و کمک‌ها و الطاف و احسان او را برمی شمارد و «گل و نوروز» را به نام او می سازد و تقدیمش می کند.

خواجه در پایان داستان «همای و همایون» نیز اورامی ستاید و در آخر «روضه الانوار» او را «خضر راه» خود می خواند:

گشت در آن ظلمت حیرت فزای
خضر رهم «احمد» رخشنده رای
آنکه سپهرش به نکو گوهری
تاج «عراقی» نهد از سیروری^{۵۵}

۳- خواجه شمس الدین محمود صاین قاضی (مرگ ۷۵۸ ه.ق) وزارت «امیر مبارزالدین» و «شاه ابواسحق اینجو» را عهده دار بوده است. او در جنگی که با «امیر مبارزالدین» کرد کشته شد. خواجه در مثنویها و دیوان خود بارها از او یاد کرده:

سپهر مهر کرم شمس داد و دین محمود
که گرد مرکز حکمش کند زمانه مدار^{۵۶}

خواجه نخست مثنوی «همای و همایون» را به نام «سلطان ابوسعید» سرود و پس از مرگ او، کتاب را به نام «صاین قاضی» و پسرش «رکن الدین عمید الملک» به اتمام رسانید:

خدیدو جهان آصف جم نشین
جهان کرم شمس دنیا و دین
سرافراز «محمود صاین» که هست
سپهر سر افکنده اش زیر دست
دگراختر برج او «رکن دین»
مه مشتري مهر مریخ کین^{۵۷}

خواجه مثنوی «روضه الانوار» را نیز به نام «شمس الدین محمود صاین» کرده

است:

بر سر این خسرو عالی نژاد
 افسر القاب که باید نهاد
 بر در این روضه عنبر سرشت
 نام همایون که بتوان نوشت
 مژده که این آیت فرخنده فال
 هست به شأن مه برج کمال
 نقطه پرگار زمان و زمین
 مطلع خورشید کرم «شمس دین»^{۶۱}

و در پایان مثنوی نیز او رادمح و دعا کرده است.^{۵۹}

ج - مشایخ

خواجه از بعضی عرفا و علمای پیش از خود و همزمان خود یاد کرده است:

۱- مرشدالدین ابواسحاق ابراهیم بن شهریار کازرونی (تولد: ۳۵۲ هـ.ق، وفات ۴۲۶ هـ.ق) معروف به «شیخ مرشد» و «شیخ ابواسحاق کازرونی» از عارفان بنام قرن پنجم. پیروان او بعدها به «مرشدیه» مشهور شدند. چنانکه از اشعار خواجه پیدا است به «شیخ ابواسحاق» ارادات و اعتقاد بسیار داشته و در آثار خود از او با القاب «قطب الاقطاب»^{۶۰}، «سلطان المشایخ»^{۶۱} یاد می کند و ردیف یکی از قصیده هایش «ابواسحاق» است.^{۶۲} و ترجیح بندی در حق شیخ سروده است که یک مصراع از بند ترجیع آن چنین است:

«مرشدالدین قدوة الاقطاب ابواسحاق را^{۶۳}

و به سبب همین عشق و سر سپردگی به «شیخ مرشد الدین» است که نسبت

«مرشدی» را به او داده اند:

زهی در عالم معنی سلاطین
 گدای مرشد الدنیا و الدین
 «ابواسحاق» شمع جمع اقطاب

امام عابدان هفت محراب^{۶۴}

۲- ابوالمکارم رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد بن احمد بیابانکی سمنانی (تولد: ۶۵۹ ه. ق، وفات ۷۳۶ ه. ق) از عارفان و بزرگان قرن هفتم و هشتم هجریست.

به گفته «دولت‌شاه سمرقندی» خواجه در سیرو سیاحت گذرش به سمنان می‌افتد و مرید «علاء الدوله» می‌شود و سالها در «صوفی آباد» سمنان معتکف می‌شود و اشعار شیخ را گردآوری می‌کند. و این رباعی را در حق شیخ علاء الدوله گفته است:

هر کوبه ره علی عمرانی شد
چون خضر به سرچشمه حیوانی شد
از وسوسه و غارت شیطان وارست
مانند علاء دوله سمنانی شد

در میان اشعار خواجه این رباعی دیده نشده است و در آثارش نیز نامی از علاء الدوله سمنانی، برده نشده است.

۳- شیخ امین الدین محمد بن علی بن مسعود بلیانی کازرونی (وفات: ۷۴۵ ه. ق) معروف به «امین الدین کازرونی» از عارفان قرن هشتم هجری است. خواجه او را با القاب «معین الحق» و «امام الواصلین»^{۶۸} نام می‌برد و پیر خود می‌خواند و در اشعارش می‌ستاید:

عنان دل کجا بر تابم از تو
که بوی پیر خود می‌یابم از تو
امین ملة والدین شیخ اعظم
مه برج حقیقت کشف عالم
معین الحق، سرالله فی الارض
که تعظیمش بود بر اهل دین فرض

مقیم راه رو، قطب یگانه
چراغ شش رواق هفت خانه
امام الواصلین، سرخیل اوتاد
وجودش زبده قانون و ایجاد^{۶۹}

۴- سیف الدین ابوالمعالی سعید بن مطهر بن سعید باخرزی (تولد: ۵۸۶ ه.ق، وفات: ۶۵۹ ه.ق) مشهور به «شیخ العالم» از صوفیان معروف قرن هفتم هجری است. خواجه را در دیوان خود «قدوة اوتاد واقطاب»^{۷۰} «امام الخافقین»^{۷۱} نامیده و مقام بزرگی را برای او در سیر و سلوک و عالم معنا قائل بوده:

گوهر درج ولایت، قبله روی زمین
اختر برج هدایت، زبده دور زمان
سیف دین الحق و الدنیا امام الخافقین
شمع جمع اولیا، سرآله المستعان
گوشه سجاده او ملک و ملت را پناه
والتفات خاطر او دین و دولت را ضمان
گشته طاوسان قدسی در وثاقش جلوه گر
کرده شهبازان عرشی بر روافش آشیان^{۷۱}

در میان آثار خواجه نام چندتن دیگر از امراء و بزرگان به چشم می خورد که معروفیت چندان ندارند.

سیر و سفرها

خواجه مانند بسیاری از علما و ادبا و بزرگان آن روزگاران که خواهان دیدن و جویای شناختن و دانستن بیشتر بودند و تاب ماندن و تکرار در زادگاه محدود خویش را نداشتند، پس از نوجوانی و سواد اندوزی راهی شهرها و دیار دیگر شد و سالیان سال شهرهای فارس و عراق و خوزستان و آذربایجان و بغداد و مصر و شام را گشت و در آنجا اقامت گزید و با پیران و استادان و امیران و وزیران حشرو نشر و نشست و

خاست کرد و فراز و نشیها دید و سرد و گرمها چشید و سوخته و پخته گردید .
خواجه در این گشت و گذارها، بی‌شک درد سخت غربت کشیده و دلش در
سینه برای یار و دیار، تپیده و از دوری کرمان نالیده:

خنک باد عنبر نسیم سحر
که بر خاک کرمانش افتد گذر
خوشا وقت آن مرغ دستان سرای
که باشد در آن بومش آرام جای
زمن تا چه آمد که چرخ بلند
از آن آشیانم بدینجا فکند
به بغداد بر چه سازم وطن
که ناید بجز دجله در چشم من^{۷۱}

او همینکه به وطن باز می‌گردد و روزگاری را در آنجا سپری می‌کند باز سودای
رفتن و رها کردن در سر می‌پزد:

خرم آن روز که از خطه کرمان بروم
دل و جان داده دست از پی جانان بروم
با چنین درد ندانم که چه درمان سازم
مگر این کز پی آن مایه درمان بروم^{۷۲}

بعید نیست که اولین سفر خواجه به شهر نزدیک و پرآوازه «شیراز» بوده است:

هر نسیمی که از آن خطه نیاید با دست
خنک آن باد که از جانب شیراز آید^{۷۳}

ظاهراً پس از شیراز به کازرون می‌رود و با مکتب «مرشدیه» آشنا می‌شود و
مرید عارف بزرگ «شیخ امین‌الدین محمد بلیانی» می‌گردد (وفات: ۷۴۵ ه.ق) و
مجاور آرامگاه سرسلسله فرقه مرشدیه «ابواسحق ابراهیم کازرونی» (وفات: ۴۲۶)
می‌شود.

خواجه در اشعار خود از این دو عارف وارسته بارها به بزرگی یاد کرده است.
پس از این، خواجه قدم در راه‌های دور و درازتر می‌گذارد و به گفته دولت‌شاه

سمرقندی، به «سمنان» می‌رود و در «صوفی آباد» آنجا خدمت «علاءالدوله سمنانی» (وفات: ۷۳۶ ه. ق) می‌رسد و مرید وی می‌شود و اشعارش را گرد آوری می‌کند.

خواجه در این سفر دراز چندین و چند ساله عاقبت به زادگاه برمی‌گردد و ظاهراً تا حدود نیمه اول قرن هشتم این سفر و حضرها را ادامه می‌دهد.

مرگ و آرامگاه

قدیمیترین نوشته‌ای که به تاریخ و محل وفات خواجه اشاره کرده است تاریخ «مجمل فصیحی» اثر «فصیحی خوافی» است. این کتاب که در نیمه دوم قرن نهم تألیف شده است، در ذکر حوادث سال ۷۵۰ ه. ق می‌نویسد: «وفات کمال‌الدین خواجه شاعر کرمانی به کرمان. صاحب دیوان اشعار و مثنویات و غیره»^{۷۴} تاریخ ۷۵۰ ه. ق و همچنین^{۷۵} ۷۵۳ ه. ق ظاهراً نزدیکترین تاریخها به زمان درگذشت خواجه است.^{۷۶}

با توجه به حدود تاریخهای یاد شده خواجه شصت و اندی سال زندگی کرده است. با وجودیکه در «مجمل فصیحی» محل وفات خواجه، «کرمان» گفته شده، چون مأخذ دیگری از محل وفات او یادی نکرده است، به این گفته اعتماد درستی نیست و نمی‌توان مشخص کرد که در کرمان در گذشته یا در شیراز. آرامگاه خواجه در جایی به نام «تنگ الله اکبر» نزدیک شیراز است. به سبب، همین نام «تنگ الله اکبر» بیتی به طنز گفته شده که مشهور است:

تن خواجهی کرمانی به شیراز
به تنگ افتاده است الله اکبر



پانوشت:

۱- نام خواجه در «تاریخ ادبیات در ایران» (ج ۳، ص ۸۸۶) «کمال‌الدین ابوالعطا محمودبن علی محمود مرشدی کرمانی» است. ذبیح‌الله صفا در توضیح عنوان «مرشدی» گفته است: «نسبت مرشدی را برای او حاج خلیفه آورده و این به سبب انتساب اوست به فرقه مرشدیه یعنی پیروان شیخ مرشد ابواسحق کازرونی». در پانوشت کتاب، ص ۸۸۸، مأخذ نسبت «مرشدی»، «کشف الظنون»، چاپ استانبول ۱۹۴۱، بند ۷۲۴ ذکر شده، ولی در این بند و بندهای دیگر که از آثار خواجه یاد شده است چنین نسبتی برای خواجه دیده نمی‌شود.

۲- «نخلبند» به کسی می‌گفتند که با موم انواع درختها و گلها و میوه‌ها و جز اینها را درست می‌کرده.

۳- تذکره هفت اقلیم، ج ۱، ص ۲۷۳

۴- تاریخ حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۲۹۱

۵- تذکره الشعراء، ۱۸۷

۶- مونس الاحرار فی دقائق الاشعار، ۱۰۲۰

۷- تاریخ یزد، ۵۱. در این کتاب، که اواسط قرن نهم نوشته شده و درباره شهر یزد است، قصیده‌ای از خواجه با لقب «افصح المتکلمین» به مطلع:

ای پیکر منور محرور خون چکان

ثعبان آتشی‌نی دم روئینه استخوان

آمده است. به گفته نویسنده تاریخ یزد، پس از اینکه امیر مبارزالدین محمد حمام باشکوهی در یزد ساخت، خواجه قصیده‌ای در مدح مبارزالدین محمد و وصف آن حمام سرود که بر کتیبه مسلخ حمام ثبت شد. این قصیده در صفحه ۱۰۹ دیوان خواجه آمده است.

۸- کشف الظنون، ج ۱، بند ۷۲۴

۹- گل و نوروز، ۲۷۴؛ ۱۰- گل و نوروز، ۲۷۳؛ ۱۱- روضة الانوار، ۴۳؛ ۱۳- دیوان

خواجه، ۸۸؛ ۱۳- همان، ۱۷۶؛ ۱۴- همان، ۳۷۲؛ ۱۵- همان، ۵۶۹؛ ۱۶- همان، ۶۲۴؛

۱۷- روضة الانوار، ۹۸؛ ۱۸- همان، ۱۹؛ ۱۹- همان، ۱۰۰؛ ۲۰- تاریخ ادبیات در ایران، ج

۳، بخش ۲، ص ۹۰۰؛ ح؛ ۲۱- دیوان خواجه، ۷۶ مقدمه ۲۲- گل و نوروز، ۲۸۰؛ ۲۳-



همان، ۲۸۷ و ۲۸۶؛ ۲۴- همان، ۲۵؛ ۲۸۰- همان، ۲۶؛ ۲۵- همان، ۲۸۸؛ ۲۷- تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، بخش ۲، ص ۹۰۰؛ ح ۲۸- همان، ص ۹۰۱؛ ح ۲۹- دیوان خواجه، ۷۶ مقدمه؛ ۳۰- همای و همایون، ۲۳۳؛ ۳۱- همان، ۱

۳۲- به گفته دکتر ذبیح الله صفا، در «حماسه سرایی در ایران»، ص ۳۳۸، این منظومه با موضوعاتی که دارد «از افکار ملی و حماسی ما بیرونست و از این بابت اصالتی ندارد».

۳۳- همای و همایون، ۲۲؛ ۳۴- سام نامه، ج ۱، ص ۴۱؛ ۳۵- همان، ج ۲، ص ۳۹۸؛ ۳۶- همان، ج ۲، ص ۳۹۹؛ ۳۷- دیوان خواجه، ۷۸ مقدمه؛ ۳۸- همان؛ ۳۹- همان؛ ۴۰- همان، ۷۹ مقدمه؛ ۴۱- همان؛ ۴۲- همان؛ ۴۳- دیوان خواجه، ۵؛ ۴۴- همای و همایون، ۱۰؛ ۴۵- دیوان خواجه، ۱۰۸؛ ۴۶- همان، ۹۵؛ ۴۷- همان، ۱۱۸؛ ۴۸- همان، ۱۴؛ ۴۹- همان، ۶۰۵؛ ۵۰- همان، ۱۳۶؛ ۵۱- همان، ۱۳۸؛ ۵۲- همان، ۹۰؛ ۵۳- همای و همایون، ۱۱؛ ۵۴- گل و نوروز، ۱۹؛ ۵۵- روضة الانوار، ۹۹؛ ۵۶- دیوان خواجه، ۱۵؛ ۵۷- همای و همایون، ۲۳۸؛ ۵۸- روضة الانوار، ۸؛ ۵۹- همان، ۹۹؛ ۶۰- گل و نوروز، ۲۶۵؛ ۶۱- دیوان خواجه، ۵۹۴؛ ۶۲- همان، ۵۹۵، ۵۹۴؛ ۶۳- همان، ۶۱۳؛ ۶۴- گل و نوروز، ۲۶۷؛ ۶۵- همان، تذکرة الشعراء، ۱۸۸، ۱۸۷؛ ۶۶- همان، ۲۷۰؛ ۶۷- همان، ۲۷۰؛ ۶۸- دیوان خواجه، ۵۹۸؛ ۶۹- همان، ۵۹۹؛ ۷۰- همان، ۵۹۹؛ ۷۱- همای و همایون، ۲۳۱

با توجه به آنکه خواجه این اشعار را در خاتمه «همای و همایون» گفته و سال اتمام این مثنوی ۷۳۲ هـ. ق بوده، نشان می‌دهد که خواجه در این سال در «بغداد» بوده است.

۷۲- دیوان خواجه، ۳۱۲؛ ۷۳- همان، ۲۴۷؛ ۷۴- مجمل فصیحی، ج ۳، ص ۷۶

۷۵- بنگرید به: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، بخش ۲، ص ۸۹۵؛ دیوان خواجه، ص ۳۰ مقدمه.

۷۶- در «تاریخ ادبیات در ایران» ج ۳، بخش ۲، ص ۸۹۵ ح گفته شده «مأخذ مختلف، تاریخ وفات خواجه را حتی بین سالهای ۵۰۳ تا ۸۴۲ نیز ذکر کرده‌اند». نکته مهمی که روشن می‌کند سالهای پیش از ۷۴۷ هـ. ق صحیح نیست، این است که در صفحه ۵۰ «تاریخ یزد»، نوشته اواسط قرن نهم، به امیر مبارزالدین محمد، اشاره شده که در سال سبع و اربعین و سبعمانه (۷۴۷) بعضی از عمارات بیرون شهر یزد را به تصرف خود در آورد و سپس خانقاه و حمامی ساخت و خواجه در وصف آن حمام، قصیده‌ای سرود.



سام

نمونه‌ای از یلان سترگ



دکتر بهمن سرکاراتی



در ارتباط با ویژه‌نامه خواجه، تقاضای مقاله‌ای کردیم از جناب دکتر بهمن سرکاراتی استاد فرهنگ و زبانهای باستانی ایران در دانشگاه تبریز. به لحاظ کمبود وقت و آماده‌نبودن مقاله، ایشان مقدمه آن را که تحت عنوان «بازتاب یک اسطوره حماسی کهن در شاهنامه فردوسی و سام‌نامه خواجه» به کنگره ارائه خواهد شد، در اختیار ما نهادند. آنچه در پی می‌آید ابتدا مقدمه مقاله مذکور و سپس متن گفتگویی است که با ایشان داشته‌ایم.

گرشاسبِ سامِ نریمان، که خواجه‌ی کرمانی، شاید هم شاعری دیگر، منظومه نیمه حماسی «سام‌نامه» را به یاری قوه خیال و خرد خود در شرح ماجراها و پهلوانیهای او سروده، یک شخص اساطیری هند و ایرانی است که نامش و اخباری پراکنده درباره

سرگذشت و کردارهایش، هم در اوستا و روایات افسانه‌ای ایران باستان آمده است و هم در سنت‌های حماسی کهن هند؛ و این بدان معنی است که سابقهٔ پردازش گونهٔ نخستین حداقل بخشی از افسانهٔ گرشاسب، به دورانی می‌رسد که نیاکان مشترک اقوام آریایی پیش از جدایی‌شان از یکدیگر با هم می‌زیستند. زندگی در آن دوران، سامان دیگری داشت و در نزد مردمان، بنیادهای اجتماعی و آیینهای دینی و باورهای ذهنی دیگری رایج بود. شیوهٔ معیشت شبانی و گله‌داری که در عصر هند و ایرانی معمول بود، ایجاب می‌کرد که دشمنانگی و پیکار مداوم با خویش و بیگانه به عنوان یکی از مقتضیات نظام قبیله‌ای به صورت امری طبیعی و ناگزیر در آید و بناچار قبیله و مرد، جدا و باهم، همواره در تدارک بودند که بر توانایی و زیناوندی رزمی خویش بیفزایند و همیشه آماده و ستیزه‌گرای و پرخاشگر باشند تا بتوانند از یک‌سو در برابر نیروهای ناسازگار گیتی که پیرامونشان را گرفته بودند ایستادگی کنند و از سوی دیگر با دشمنان کینه‌توز بی‌شماری در آویزند که در هر چهارسو در کمین بودند که یکباره بر حریم قبیله بتازند، چراگاهها را تصرف کنند، گله و رمه را به یغما برند و زنان و کودکان را به بردگی.

در چنین دورانی، طبیعی است که طرز نگرش مردم به زندگی و گیتی و به تبع آن همه فضایل و ارزشهای اخلاقی را نیز ضرورت‌های اجتماعی و نیازهای اولیه حیات تعیین می‌کردند و بر سر دفتر معالی و ارزشها، آرمان پهلوانی جامعه قرار داشت که در تحلیل نهایی از دو فضیلت سزاوری مردانه تشکیل می‌شد: یارستن، و توان جسمانی. یارستن برای این که مرد بتواند خطر کند و به پذیرهٔ مرگ بشتابد و با هرچه بر سر راه او ایستاده بود و پرگزند و دشمنانه می‌نمود بستیزد، و توان جسمانی برای این که بتواند بر همهٔ دشمنان چیره شود و در همهٔ ستیز و آویزش‌ها فیروز در آید. گرشاسب سام نریمان تجسم این آرمان پهلوانی دوران هندوایرانی است و نمونه‌ای است رسا از آن دسته از اشخاص اساطیری که می‌توان آنها را «یلان سترگ» نامید. در تبیین کامل با رفتار و کردار سنجیده و ستودهٔ گردان نیوی که با آنان در اشعار پهلوانی و منظومه‌های حماسی اعصار بعد مواجه می‌شویم، یلان سترگ که اسطورهٔ آنان در گذشتهٔ دور در نهفت تاریک ذهن ناآگاه جمعی ساخته و پرداخته شده، سیمایی دیگر و

رفتار و منش دیگری دارند و هریک از آنها در تحلیل نهایی ترکیبی است شگفت و هراس‌انگیز از درشتناکی تن، ستهندگی خو و نریمانی جان. هنگامی که از ورای مه انبوه و وهمناک اسطوره به چهره دژم و خشن و در عین حال ساده پهلوان سترگ هرقل یونانی و گرشاسب آریایی یا کوخولاین حکتی می‌نگریم و آن را با سیمای استوار و آرام گردان و شهبوارانی چون اسفندیار و رولان یا پرسینال می‌سنجیم، بی‌درنگ دو جلوه متفاوت از شکوه و برازندگی در پیش چشمان مامتصور می‌شود. از یکسو شکوه گاوی ورزا که تا کنون گردی به هیچ یوغی نداده و سرکش و مفرور در فراغ مرغزاری دور می‌چرد و گاه برگشته با خشم و هراس به سوی ما می‌نگرد، و از سوی دیگر برازندگی اسبی نجیب و برگستوان پوش که بی‌پروا و استوار در میدان کارزار ایستاده و مدام ما را به سوی خود می‌خواند. هرکسی مختار است که مطابق خواست و سلیقه خود بین جنگه و اسب، بین توان و تدبیر، و - در نهایت - بین اسطوره و حماسه، یکی را برگزیند و من - حداقل در این لحظه - نریمانی را به بهمنی و سام را بر - مثلاً - سیاوش ترجیح می‌دهم.

جناب استاد، موضوع مقاله شما در کنگره بزرگداشت جهانی خواجهی کرمانی

چیست؟

- موضوع مقاله بنده عبارت است از «بازتاب یک اسطوره حماسی کهن در

شاهنامه فردوسی و سام‌نامه خواجه»

بشر به چه زمینه‌ای پرداخته‌اید؟

- در ابتدای مقاله راجع به پیشینه افسانه سام و گواهی‌هایی که در منابع کهن اساطیری ایران از اوستا گرفته تا منابع نویسندگان صدر اسلام، و از سوی دیگر گواهی‌هایی که درباره سام یعنی در حقیقت گرشاسب در سنت‌های حماسی هند کهن آمده، اشاره شده است. ولی موضوع اصلی مقاله عبارت است از یک حکایت ضمنی در افسانه‌های مربوط به سام گرشاسب یعنی جنگ گرشاسب با دیوی به نام گندرو

اوستایی gandharva، هندی باستان gandharwa]

پیشینه اساطیری سام را چگونه می‌بینید؟

- همچنان که در این مقدمه‌ای که در اختیارتان گذاشتم ذکر شده، گرشاسب سام



نریمان یک شخص اساطیری هندوایرانی است. از این رو لازم است که ما اطلاعات بیشتری درباره نام پهلوان و آنچه که در منابع ایرانی و هندی در این باره آمده است داشته باشیم و این اطلاعات را مورد بررسی کوتاهی قرار دهیم. من با توضیحی درباره نام پهلوان، این مقدمه را شروع می‌کنم.

سام که در اوستایی به صورت Sāma آمده است، نام خانوادگی گرشاسب نریمان و دوتن دیگر از پهلوانان است. این اسم را معمولاً به پیروی از «بار تولمه» با صفت اوستایی Sāma، هندی باستان sýama یکی گرفته و سیاه معنی می‌کنند، به نظر من بهتر است که این اسم را از ریشه sam گونه ایرانی ریشه فعلی، که در هندی باستان به صورت Sāmyati در معنای «کوشیدن»، «خود را خسته کردن»، «در انجام کاری متحمل رنج و زحمت شدن» به کار رفته است، مشتق گرفته و برایش معنایی از قبیل «کوشا»، «کاری» و «چالش گر» قایل شویم. چنانکه در بخش دیگری از اوستا، یعنی در فرگرد بیستم و نودیداد، یکی دیگر از پهلوانان متعلق به همین خاندان سام یعنی «ثریته» Thrita (orita) را با صفت samnahvant ستوده‌اند که از همین ریشه مورد بحث مشتق است و «کوشنده»، «مواظب» و «پرهیزاومند» معنی می‌دهد. جالب توجه است که اسم خاص ایرانی دیگری به تحریر یونانی seisāmes که از ایرانی sisāma گرفته شده و از طریق نمایشنامه «پارسها» نوشته آشیلوس Aischylos به دست ما رسیده است، از همین ریشه مشتق است. با این نام به صورت sām در یکی از کتابهای مانی که عنوان عربی آن «کتاب الجبابره» است و عنوان فارسی میانه آن کوان kavān است نیز برخورد می‌کنیم. و در اینجا باید همچنین به گونه فارسی باستان این اسم که احتمالاً Thamana بوده و «هرودوت» آن را به صورت Thamanaioi به عنوان نام قوم ایرانی ساکن ناحیه ریحج و ریحج و سیستان یعنی Arachosia ذکر کرده است، اشاره کنیم و جالب توجه است که در تطور تدریجی روایات حماسی ایران سام یعنی Sāma اوستایی که در اصل نام خانوادگی تعدادی از اشخاص اساطیری و پهلوانان ایران باستان بوده است، خودش به صورت یک شخصیت مستقل در آمده و به ویژه در روایات متأخر افسانه‌ای ایران جایگزین گرشاسب شده است و بیشترین پهلوانیها و کردارهایی که در منابع قدیم به خود گرشاسب نسبت داده شده است در این منابع به



سام نسبت داده اند.

لطفاً توضیح بیشتری در مورد گرشاسب و نریمان بدهید.

- چنانکه در اول گفتار هم گفتم نام اصلی پهلوانی که بعدها به سام معروف شده در منابع قدیم گرشاسب آمده است. نام این شخصیت اسطوره‌ای در اوستا به صورت kersāspa آمده که گونه هندی باستان آن krśāśva ات و «دارنده اسبهای نزار» معنی می‌دهد. جزء اول این ترکیب یعنی اوستایی keresa، هندی باستان krśa و در فارسی باستان Keresva | که از روی گواهی‌های ایلامی تخت جمشید بازسازی شده، به معنی لاغر و نزار است و در برخی دیگر از اسامی خاص هندوایرانی به کار رفته است، نظیر اسم اوستایی keresāni، هندی باستان krśānu به معنی نزار کننده مردان، باز اسم خاص keresaoxšan به معنی دارنده گاوهای نزار و هم چنین اسم دیگر اوستایی که در جزء اولش همین واژه آمده: keresa - vazdah می‌باشد که بعدها به صورت گرسیوز در شاهنامه آمده است و معنای آن «دارای طاقت اندک» می‌باشد. این نام در نوشته‌های پهلوی به صورت گرشاسب باقی مانده است. بیرونی در صفحه ۱۰۴ آثارالباقیه در فهرست ملوک و شاهان قدیم ایران نام کرشاسب را ذکر کرده و افزوده است؛ هو سام بن نریمان بن طهماسب بن اشک بن نوش بن نوذربن منوش چهر و لقب او را، «الشریکان» گفته که معنای آن برای من روشن نیست. و نام این پهلوان به همین صورت کرشاسب در تاریخ طبری و دیگر آثار مورخان تازی و پارسی ذکر شده ولی امروز نام این پهلوان را گرشاسب تلفظ می‌کنیم.

در اسطوره‌های هندی شخصیت سام به چه شکلی است؟

تفصیل این موضوع وقت بیشتری می‌طلبد. در اینجا مختصراً اشاره می‌کنم که در سنتهای حماسی هند باستان یعنی در هردو حماسه کهن و معروف هند «مهابهاراتا» و «رامایانه» و نیز در داستانهای حماسی متأخر هند مکرر ولیکن نه به تفصیل از این پهلوان آریایی یاد شده است. از جمله در دفتر دوم و چهارم حماسه «مهابهاراتا» ما در سرود اول حماسه «رامایانه» در بخش اول «ویشنواورنا»، همچنین در افسانه‌های متأخری نظیر Uttarāmacanita اخباری پراکنده درباره کرشاسب ذکر شده است. از مجموعه این اخبار چنین برمی‌آید که در هند باستان گرشاسب (گرشاسبه) را پهلوانی

کهن و متعلق به دوران نسبتاً دور می‌پنداشته‌اند که پس از مرگش در شهر یاری بهشت‌وار yama (جم) که در اساطیر هندی به صورت «ایزد مردگان» در آمده، در انجمن یلان و گنداوران پیشین جای دارد. در «گیشنوبرانه»، گرشاسب شوهر دو «زن ایزد» پیروزی افسانه‌های هندی به نامهای "Jayā" و "vijayā" دختران ایزد برین «کراچاپتی» معرفی شده است این «بربانوان» برای او صد فرزند زادند، که همگی در عین حال سلاحهای رزمی پهلوانانند. و از لحاظ اساطیری خداوندان جنگ‌افزار śastradevatāh نامیده شده‌اند. با همین سلاحهای ورجاوند گرشاسبه است، که رام پهلوان منظومه «رامایانه» در نخستین نبردش علیه دیوها زیناوند می‌شود. چنانکه در شاهنامه نیز زال هنگامی که پسرش رستم را برای مقابله با افراسیاب نخستین بار به میدان نبرد روانه می‌کند با گرز سام سوار که از گرشاسب مرده ریگ مانده است مسلح می‌کند:

بفرمود کان گرز سام سوار
که کردی به مازندران کارزار
بیارند زی پهلوانامدار
بر آن تاز دشمن برآرد دمار
ز گرشاسب یل مانده بُد یادگار
پدر تا پدر تا به سام سوار

و من در یکی از مقالاتم در تفصیل این «زیناوند» کردن دو پهلوان با سلاح مخصوص پهلوانی کهن تر یعنی گرشاسب گفتگو کرده‌ام.

این شخصیت را در آثار خواجهی کرمانی چگونه می‌بینید؟

منظومه نیمه حماسی، نیمه خیالی که تحت عنوان «سام‌نامه» سروده خواجهی کرمانی - آنچنانکه در بعضی نسخه‌های سام‌نامه تصویر شده است - یا سروده شاعری دیگر، از نوع حماسه‌هایی است که بعد از قرن ششم سروده شده است و مطالب آن دنباله افسانه‌های اصیل و باستانی مربوط به حماسه ملی ایران نیست، بلکه در تحلیل نهایی می‌توان گفت سرتاسر منظومه از روایات عامیانه شفاهی و مختلف و پراکنده گرفته شده و سراینده، آنها را سامان داده و به صورت این منظومه در آورده است؛ یا

آنکه حداقل بیشترین قسمت مطالب این منظومه زاده‌ی قوه‌ی خیال شاعر بوده است. با توجه به عنوان مقاله‌ای که به گفته‌ی خودتان «بازتاب یک اسطوره حماسی کهن در سام نامه خواجه و شاهنامه فردوسی» است، چطور می‌شود نظری را که در این مورد دادید توجیه کرد؟

- سؤال جالبی است اما اینکه یک تم اسطوره‌ای کهن که حتی احتمال دارد سابقه‌اش به دوران آریایی برسد بعد از گذشت چندین هزار سال در منظومه‌ای با آن وصف بازگو بشود، بعید نیست، مخصوصاً با توجه به این مسئله که در شاهنامه فردوسی، به افسانه‌ای که من در مقاله‌ام بدان اشاره خواهم کرد، به‌طور مختصر اشاره شده است. و این احتمال نیز می‌رود که از میان روایات عامیانه‌ای که در میان مردم نسل به نسل رایج بوده و یا از میان منابع محدودی که درباره ماجراها و کردارهای پهلوانی سام و گرشاسب از زمان «ابوالمؤید» به این سو نوشته شده بود - و متأسفانه از دست رفته است - این حکایت حماسی و اسطوره‌ای به نحوی آگاهانه یا ناآگاهانه جای خودش را در منظومه سام‌نامه خواجه باز کرده است و توضیح اندکی اگر درباره این اسطوره حماسی کهن بدهم بی‌ضرر نیست. موضوع اصلی مقاله من بازتاب یک اسطوره حماسی است، که قهرمان آن گرشاسب سام است. که با موجودی اهریمنی به نام گندرو که نامش هم در «اوستا» و هم در «وداها» [سرودهای مذهبی هند باستان] آمده است و احتمالاً با «گنتوراس» و «قنطورس» Kenturos در اساطیر یونانی رابطه‌ای دارد درمی‌آویزد. دشمن سام گرشاسب در این نبرد، دیوی است که در اوستا به صورت موجود اهریمنی «آب‌زی» و «زرین‌پاشنه» معرفی شده است و در روایات متأخر مکتوب در نوشته‌های پهلوی توصیف بیشتری درباره این نبرد و این موجود اساطیری اهریمنی آمده و در منظومه سام‌نامه یک «اپیزود» مربوط می‌شود به رویارویی سام با دیوی به نام «نهنگا» که آب‌زی بوده و دیار چین و ماچین را گزند می‌رسانده، در آن بخش این افسانه بازتاب خود را پیدا کرده است.





یک داستان با دو نام

بحشی در سام نامه

و

همای و همایون

دکتر منصور رستگار فسائی



خواجهی کرمانی (۶۸۹-۷۵۰ ه.ق) از شاعران بزرگ ایران در سده هشتم هجری است که علاوه بر غزل گوئی و قصیده پردازی به خمسه سرائی نیز پرداخته است^۱ و مثنوی ششمی نیز بدو منسوب است که «سام نامه» نام دارد و در وصف دلاوریها و ماجراهای عاشقانه و دلیرانه سام نریمان نیای رستم جهان پهلوان است که وجود این مثنویات^۲ در کنار دیوان مفصل وی، که به صنایع الکمال مشهور می باشد، بدین شاعر کرمانی چهره ای پر کار و مبتکر عرضه می دارد و نام وی رادر کنار بزرگان شعر فارسی و مقلدان مثنوی سرایانی بزرگ چون فردوسی و نظامی و سنائی می نشاند.

ارباب ذوق و ادب درباره خواجه و تجربه های ادبی و میزان خلاقیت و ابتکار

خواجه ریزه کنگره جهانی نزر گداشت خواجهی کرمانی



وی، قضاوت‌های متفاوت دارند؛ بعضی او را شاعری دارای سبک و شیوه خاص و ممتاز می‌دانند که «لطافت اشعار خاصه غزلیات او در نزد فارسی‌زبانان معروف و مسلم است»؛ و در فضیلت او همان بس است که خواجه شیراز - یا دیگر اساتید - به اختیار «طرز سخن» او در کلام حافظ اشاره می‌نماید

استاد سخن سعدی است نزد همه کس اما

دارد غزل حافظ، طرز سخن خواجه^۳

و برخی او را دنباله رو سعدی و فاقد جوهر ابتکار می‌شناسند و اظهار عقیده می‌کنند که «خواجه با وجود معروفیتی که از آن برخوردار است، شاعری با شخصیت خاص خود نیست بلکه فقط در تقلید از شاعران بزرگ چه در غزلیات و چه در مثنویات داستانی و اخلاقی، استاد است تا بدانجا که معاصرش حیدر شیرازی او را به سرقات ادبی از سعدی متهم می‌سازد.»^۴

در حالی که استاد دکتر ذبیح‌الله صفا ابراز عقیده می‌کنند که سبک سعدی را در غزلیات خواجه نمی‌توان مشاهده کرد و «او جزء دسته‌ای از شاعران است که غزل‌های آنان در سلسله تحول غزل میان سعدی و حافظ قرار داشته است و این خاصیت را مخصوصاً در غزل‌های عالی و منتخب و یکدست بدایع‌الجمال که در حقیقت روی رزمه اشعار خواجه شمرده می‌شود - آشکارا می‌توان دید و در همین غزلیات است که استقلال کامل خواجه در سبک غزلسرائی مشهود می‌شود - چنان که در غالب آنها اصلاً اثر سبک سعدی را نمی‌توان دید.»^۵ که این نظر بسیار نزدیک به عقیده کوپرولو است که خواجه را حلقه‌ای لازم میان دو استاد بزرگ غزل، سعدی و حافظ، می‌داند؛ استاد صفا می‌افزاید که «با مطالعه در آثار منظوم و منثور خواجه که مجموعه عظیمی از غرر الفاظ و درر معانی است، به خوبی دریافته می‌شود که او دوستدار حرفه خویش بوده و عمر خود را در این راه نهاده و... علو سخنش در همه جا، اعم از قصائد و غزلهای و مثنویها و ترکیبات و ترجیعات و مسطحات و مخمسها، قدرت او را در سخنوری نشان می‌دهد. با این حال، وی از اقتفاء استادان پیشین امتناعی نداشت، چنان که در قصائد خویش از سنائی و خاقانی و ظهیر و جمال اصفهانی و دیگر شاعران اواخر قرن ششم و آغاز قرن هفتم پیروی کرده و همان لحن و سبک آنان را ادامه داده

است و در مثنویهای خود بر رویهم شیوه نظامی و مثنوی گویان قرن هفتم را دنبال کرده و در سام نامه کوشیده است که به دنبال فردوسی رود و مسلماً خود به عجز خویش در این امر، واقف بوده است.^۷ و می‌سراید:

گر از بی‌نوائی نوائی زدم
به بحر سخن دست و پائی زدم
سرانجام کردم بدین نامه ختم
که فردوسی اش هست و شهنامه ختم
به نزدیک خورشید او، ذره‌ام
به دریای گفتار او قطره‌ام
کشیدم یکی جوی آبش طراز
لب جو بدان بحر، پیوسته باز^۸

مسلم است که خواجو در مثنوی سرائی نیز ابتکاراتی دارد؛ ساقی‌نامه‌هایش از تازگیهای خاصی برخوردار است، و سوگندنامه‌ها و عارفانه‌های وی عمقی در خور تمجید دارد، و از شاعرانی است که با جا دادن غزل در مثنوی به نوعی ابتکار در شعر فارسی دست یازیده است که در اشعار شاعرانی چون عیوقی، عبید زاکانی و امیر خسرو دهلوی نیز نمونه‌هایی دارد.

اما آن‌چه در این مقاله مطرح است، بحث درباره جنبه‌ای بسیار شگفت‌انگیز و بحث‌آفرین از کار مثنوی سرائی خواجوی کرمانی است در دو کتاب «سام‌نامه» و «همای و همایون» که متأسفانه تا کنون از نظر تیزبین ارباب تحقیق به دور مانده است و یا دست کم نویسنده این مقاله، در مورد آن مطلبی چاپ شده نیافته است. ما حاصل کلام آن است که سام‌نامه و همای و همایون در حقیقت یک داستان متحداند با ابیاتی همانند که فقط در نام برخی از قهرمانان اصلی با هم تفاوت دارند. و به نظر نگارنده، خواجو ابتدا سام‌نامه را ساخته است و بعداً با حفظ تمام اجزای داستانی و ابیات آن، نام سام را به همای و نام معشوق سام-پری دخت-را به همایون، ویس و یسان را به قیس قیسان، قمر رخ را به سمن رخ، گنجینه دژ را به زرینه دژ تغییر داده و در نام برخی از مکانها دگرگونی ایجاد کرده و با افزودن مقدمات و مؤخرات و حذف بخشهایی از سام‌نامه،

خواجو ریشه کنگره جهانی بزرگداشت خواجوی کرمانی



همای و همایون را پدید آورده است و از آنجا که به نظر می‌رسد سام‌نامه از کارهای روزگار جوانی خواجو و بی‌تجربگیهای او در شاعری باشد و طبعاً غث و سمین آن بسیار بوده است، وی در ضمن گزینش داستان همای و همایون، ابیات سست سام‌نامه را حذف کرده، نارسائی‌های آن را برطرف ساخته و بخشهای زائد و داستانهای فرعی غیر واقعی چون نبرد با دیوان و پریان و شگفتی‌های بر و بحر را رها کرده و به جای ۱۴۵۰۰ بیت سام‌نامه، همای و همایون را در ۴۴۰۷ بیت که نود درصد آن همان ابیات سام‌نامه است، عرضه داشته. بررسی و مقایسه دقیق این دو کتاب نشان می‌دهد که وقتی خواجو، همای و همایون را به عنوان داستانی عاشقانه از تنه سام‌نامه جدا کرده، شاعری پخته و مجرب بوده است و در پرداخت داستان اخیر نهایت ذوق و هوشیاری را به کار برده و در نتیجه همه جا در مقایسه، ابیات همای و همایون سنجیده تر، استوارتر و دلپذیرتر از سام‌نامه جلوه می‌کند؛ زیرا خواجو یک بار دیگر دقیقاً و با رعایت معیارهای نقد شاعرانه تمام داستان را ارزیابی کرده، نامها، صحنه‌ها و وقایع را برحسب ضرورت و اقتضای ذوق سلیم مورد تجدید نظر قرار داده، بخشهایی را حذف یا اضافه کرده و نشان داده است که می‌توان از یک اثر ادبی، صورتی دیگر عرضه داشت که در عین برگزیده بودن در نود درصد از موارد، با متن دیگر تشابه داشته باشد و عجیب آن است که تاکنون همه محققان، این دو کتاب را به عنوان دو اثر مختلف و مستقل و مجزا معرفی کرده‌اند و به نحوه ساختار و تشابهات موجود در آنها مطلقاً توجه نکرده‌اند. قبل از این که به ادامه بحث بپردازیم، لازم است آن‌چه را که استاد صفا در معرفی این دو کتاب آورده‌اند، با هم بخوانیم:

«سام‌نامه منظومه‌ای است حماسی و عشقی به بحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف (فعولن فعولن فعولن فعول/فعل) که مانند همه منظومه‌های مشابه آن به تقلید از شاهنامه فردوسی ساخته شده و راجع است به سرگذشت سام‌نریمان و عشقها و جنگها و ماجراهای او. از این منظومه نسخ متعددی موجود است که هیچ‌یک کامل به نظر نمی‌آید و نسخه چاپی آن (بمبئی، ۱۳۱۹ شمسی) تقریباً ۱۴۵۰۰ بیت است و بنابر آن‌چه از بعضی نسخ سام‌نامه برمی‌آید این منظومه را خواجو به نام ابوالفتح مجدالدین محمود وزیر ساخته است یعنی همان کسی که منظومه همای و همایون را هم به نام او در



آورده است؛ تاریخ اتمام این منظومه معلوم نیست. «

استاد صفا سام‌نامه را آخرین داستان منظوم از حماسه‌های ملی ایران می‌داند و معتقدند که این منظومه متعلق به اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است و کسانی که آن را متعلق به روزگاری پیش از قرن هفتم می‌پندارند به خطا می‌روند، زیرا مطالب این داستان، چنان که در سام‌نامه دیده می‌شود، با عناصر ابداعی تازه‌ای آمیخته شده است که برخی از آنها متعلق به بعد از رواج داستانهای نظامی است، مانند مناظرات سام و پری دخت با یکدیگر که به تمام معنی مأخوذ از خسرو و شیرین نظامی است؛ و سر نهادن سام به کوه و بیابان و رفتن یاران او با شتر و ساربان به جستجوی وی، مأخوذ از داستان عربی لیلی و مجنون است، و این نخستین باری است که در حماسه ملی ایران دخالت ساربانان ملاحظه می‌شود. گذشته از این، نفوذ بعضی از داستانهای سامی مانند داستان شدید و شداد و دوزخ و بهشت و عوج بن عنق و نظایر اینها در حماسه‌های ملی، در درجه اول محتاج به نفوذ شدید اسلام و عرب در خاطر ایرانیان و سست شدن مبانی ملی ایشان است و این حالت از اوایل قرن ششم شدت یافته و از آن پس بار و ثمر داده است.^{۱۰} با توجه به این مقدمات و نیز با توجه به افکار عجیب و اسامی کاملاً عربی مانند شمس و سعدان و رضوان و سهیل و قهقام و مسائلی مانند طلسمات جمشید و جز اینها، باید یقین کرد که اصل این منظومه یعنی داستان منشور سام به نحوی که در سام‌نامه منظوم دیده می‌شود، عبارت است از داستان اصلی سام به اضافه مطالب افسانه‌ای و اختراعی تازه‌ای که در قرون پنجم و ششم و یا اوایل قرن هفتم در آن وارد گشته و دوباره تألیف شده و به دست شاعر رسیده است. در این داستان-بر عکس شاهنامه فردوسی- از دخالت سام در جنگهای بزرگ ملی ایرانیان، خبری نیست بلکه سام ماجراجویی است که در طلب دختری زیبا که تصویر او را دیده است (پری دخت، دختر فغفور چین) خود را به مخاوف و مهالک می‌افکند و همه جا مقاصد خود را به زور شمشیر از پیش می‌برد و با دیو و پری و جادو و آدمی به جنگ می‌پردازد و طلسم می‌گشاید، که این افکار همه از افکار ملی و حماسی ما بیرون است و از این بابت اصالتی ندارد.^{۱۱} تاریخ اتمام آن نیز معلوم نیست و شادروان سعید نفیسی حدس زده‌اند که باید پیش از سال ۷۳۲ یا ۷۴۲ هجری سروده شده باشد. استاد صفا



درباره همای و همایون نیز چنین نوشته‌اند^{۱۲} :

مثنوی عاشقانه‌ای است در داستان عشق همای با همایون دختر فغفور چین به بحر متقارب که خواجه آن را به سال ۷۳۲ هجری در ۴۴۰۷ بیت به اتمام رسانید. همای و همایون در چند سال از مدت اقامت وی در بغداد سروده شد و خواجه به تصور آن که هنگام ورود به آذربایجان آن را به ابو سعید بهادر خان تقدیم دارد، در آغاز آن منظومه، ایلخان و وزیر او غیاث‌الدین محمد را مدح گفت و چون در ورود خود به اردوی ایلخان با مرگ ابو سعید بهادر خان و ایلخانی اریخان مواجه شد، به تشویق خواجه تاج‌الدین احمد، آن را به نام شمس‌الدین صاین و پسرش عبدالملک رکن‌الدین کرد.

خواجهی کرمانی و سام‌نامه:

در تذکره‌های مهم زبان فارسی و کتب تاریخ ادبیات مانند براون و ریپکا اشاره‌ای به انتساب سام‌نامه به خواجهی کرمانی نیست و بعضی از محققان در انتساب سام‌نامه به خواجه تردید کرده‌اند.^{۱۳} نخست بدین علت که تذکره‌های مهمی چون مرآة الخیال، مجالس المومنین، مجمع الفصحا و تذکرة الشعرا علی‌رغم آنکه از خواجه و احوال او سخن رانده‌اند، از سام‌نامه او حرفی به میان نیاورده‌اند^{۱۴} تنها در بعضی از نسخه‌های حمله حیدری اثر میرزا محمد رفیع خان باذل (متوفی به سال ۱۱۲۴) ابیاتی است که باذل نام عده‌ای از حماسه‌سرایان پیش از خود را یاد می‌کند:

چو در بحر شهنامه کردم گذر
صدفها در آن یافتم پرگهر
رسیدم به فردوسی ارجمنند
بدیدم سر راه کرده است بند
زشهنامه بردوش گرزگران
وز آن گشته سرکوب هر همگنان
دگر سو، اسد شور انداخته



درفش فریدون برافراخته
 دگر سو نظامی ستاده چو کوه
 زفر سکندر گرفته شکوه
 به سوی دگر جامی آراسته
 ز سام نریمان مدد خواسته
 به جای دگر هاتفی درفغان
 که این بند را بسته صاحبقران^{۱۵}

که استاد صفا مصراع اول بیت، ماقبل آخر را چنین دیده‌اند که: «به سوی دگر خواجو آراسته»^{۱۶} و به این نتیجه رسیده‌اند که باذل از خواجو یاد کرده است در حالیکه در نسخه چاپی حمله حیدری که به قطع رحلی و در چهار ستون به چاپ رسیده است و فاقد محل و سال انتشار است به جای نام خواجو، نام جامی آمده است، اما از آنجا که جامی مثنوی خاصی درباره سام ندارد به احتمال فراوان قرائت استاد صفا درست است. نکته دوم در رد انتساب سام‌نامه به خواجو شاید ضعفهای لفظی و معنوی و ساختاری سام‌نامه باشد با این توضیح که در سام‌نامه آیات ناتدرست فراوان، و نقائص وزنی و ضعف تألیف‌ها و کاربردهای عوامانه‌ای وجود دارد که در آثار دیگر خواجو مشاهده نمی‌شود:

ز زنه‌هار دیوان و از الامان
 فغانشان رسیده به هفت آسمان

ص ۱/۳۱۵

در آن توی کشتی به قد چون منار
 بایستاد مانند دریای قار

ص ۱/۳۲۵

در آمد یکی دیو نر زشت نام
 در آن روی دریا به ضرب تمام

ص ۱/۳۳۰

و یا برخی از اشکالات در وزن و معنا:



چنین خوانده‌اند صاحبان وقار
که سام اندر آن شب به پروردگار

ص ۱/۱۷۴

برون آمدند لشکری جنگجوی
به سام نریمان نهادند روی

ص ۲/۳۵۸

زدند بر سر فرق دیوان نر
هزیمت گرفتند تا سر به سر

ص ۲/۳۳۰

برفتند و آوردن آن ازدها
شهنشه‌نگه کرد بر ابرها

ص ۲/۳۸۹

بعضی از الفاظ عوامانه:

نشست اندر اندام او یک وجب
بلرزید بر خویش دیواز غضب

ص ۲/۳۳۲

دلیران زابل اگر کم بدند
ولیکن به دریا مکرّم بدند

ص ۲/۳۳۹

بگفتند دیوان هزیمت شدند
در این جنگ بی قدر و قیمت شدند

ص ۲/۳۲۱

گشایم زبند ابن عمّت روان
بیارم به پیش تو، ای به شیران

ص ۲/۳۳۴

بخوابید از فکر سام آن زمان

که یعنی که مستم بخفتم روان
 بگفتش توئی باب من از اصول
 به فرزندی خویش سازم قبول

ص ۱/۱۲۴

اما علی رغم این نقائص و اشکالات، به دلایل مختلفی انتساب سام نامه به خواجه
 مسلم است: نخست آنکه در دو جای سام نامه صریحاً ذکر از «خواجه» شده است.
 مورد اول چنین است:

کسانی که با نیستی خو کنند
 ز هستی تبراً چو «خواجه» کنند ۱۷
 و مورد دوم در پایان جلد دوم سام نامه آمده است:

سرانجام کردم بدین نامه ختم
 که فردوسیش هست و شهنامه ختم
 به نزدیک خورشید او ذره ام
 به دریای گفتار او قطره ام
 کشیدم یکی جوی آبش طراز
 لب جو بدان بحر پیوسته باز
 کنون هر دم از چرخ پیروزه پوش
 زیروزی آید نویدم به گوش
 سروش مسیحادم خضر فام
 کند از من، از طاق اخضر پیام
 که «خواجه» چو عیسی روان بخش باش
 جهانگیر گردون، جهانبخش باش
 دم از روح زن چون مسیحا توئی
 بقا شو چو شاهین عنقا توئی
 تو دریائی و جام جم چاکرت
 تو گردونی و انس و جان اخترت ۱۸

که این تصریحات با توجه به قول استاد صفا که می‌نویسند: در این ادوار از وجود شخص دیگری هم که تخلص خواجو داشته باشد هیچ اطلاعی نداریم.^{۱۹} و این ابیات نیز بهیچوجه الحاقی و اضافی نیست، نشان می‌دهد که «خواجو» در ابیات فوق کسی جز همان خواجوی کرمانی نمی‌تواند باشد^{۲۰} و مسلماً سام‌نامه نیز متعلق به اوست بویژه که در هیچ‌جا این اثر به شخص دیگری منسوب نشده است.

ثانیاً: با توجه به کلیات آثار خواجو و سبک اشعار منظومه‌های دیگر وی به این نتیجه می‌رسیم که این منظومه در عین تقلید از منظومه‌های حماسی، کاملاً عراقی و متعلق به قرن هفتم و هشتم است و با روحیات شخصی و عارفانه و سبک و شیوه‌های شاعرانه و حتی الفاظ و اصطلاحات خواجو در کتابهایی که انتساب آنها به وی مسلم است، هماهنگی و همگونی کامل دارد.

ثالثاً: مهمترین دلیل در تعلق سام‌نامه به خواجو، یکی بودن بیشتر مطالب و داستانهای سام‌نامه با همای و همایون است. قبلاً گفتیم که از قرن هشتم تا کنون کسی به این نکته توجه نکرده است که همای و همایون از گرده سام‌نامه برگرفته شده است و خواجو فقط با تلخیص آن کتاب و تعویض نام بعضی از قهرمانان اصلی و مکانهایی خاص و حذف و اضافاتی متناسب با شیوه داستان، همای و همایون را به صورت منظومه‌ای عاشقانه و کوتاهتر و جمع و جورتر فراهم آورده است بدون اینکه بطور اساسی در استخوان‌بندی و طرح کلی داستان عاشقانه سام و یا ابیات موجود در آن، تغییری ایجاد کند، بنابراین با توجه به اینکه همگان، همای و همایون را از خواجو دانسته و آن را یکی از اجزاء خمسه‌وی شناخته‌اند، این سؤال مطرح می‌شود که آیا سام‌نامه کامل شده همای و همایون است و پس از خواجو شاعری دیگر، آن را فراهم آورده است یا آنکه سام‌نامه با توجه به تصریحات و قرائن و نشانه‌های فوق‌الذکر، از خود خواجوست و آن را پیش از همای و همایون ساخته و سپس به دلیل و دلائلی خاص، خود آن را ملخص ساخته و با تغییراتی در نام قهرمانان و گهگاه افزایش و کاستن کلمات، مصاربع یا ابیاتی مناسب و تمهید مقدمات و تعلیق مؤخراتی، آن را در ۴۴۰۷ بیت آماده ساخته و در سال ۷۳۲ هجری قمری به نام شمس‌الدین صاین در آورده و به وی تقدیم داشته است.



پاسخ به سؤالات فوق‌الذکر آن است که اولاً اگر شاعری دیگر پس از خواجه، از همای و همایون، اثری چون سام‌نامه را در مجموعه‌ای مفصل‌تر و در ۱۴۵۰ بیت فراهم آورده بود مسلماً این امر از دیده تیزبین ارباب ادب و منتقدان شعر دور نمی‌ماند و مسلماً از آن گفتگو می‌کردند مخصوصاً که بیش از ۴۴۰۰ بیت آن از شاعری نام‌آور چون خواجه با تغییراتی جزئی به سرقت برده شده بود و این امر با توجه به روحیات عیبجویانه بعضی از منتقدان نمی‌توانست با سکوت روبرو شده باشد.

ثانیاً کدام شاعری است که بیش از ده هزار بیت از یک داستان را خود بتواند ساخت ولی از آفرینش چهارهزار بیت دیگر عاجز مانده و ایاتی تام و تمام از شاعری سرشناس را در اثر خود وارد کند و فقط با تغییر نام قهرمانان اصلی آن را به نام خود عرضه بدارد و نام شاعری را که اشعار او را به سرقت برده است و نام خود را هم ذکر نکند و بالاخره اگر خواجه، با آنهمه دشمنانی که داشت و او را به سرقت اشعار سعدی و دیگران، متهم می‌ساختند، همای و همایون را از ایات سام‌نامه - که فرض کنیم متعلق به شاعری دیگر بود - برداشته باشد این امر نیز عقلاً و با توجه به ذوق سلیم و لطف طبع خواجه و هنرمندی غیرقابل انکار وی در شاعری، مخالفت دارد و منطقی نمی‌نماید که شاعری سرشناس و بزرگ، تمام ایات یک منظومه را از شاعری گمنام یا غیرمعروف بردارد و بهترین فرصت را برای مخالفان و عیبجویان خود فراهم آورد تا سرقت و انتحال وسیع وی را از شعر دیگران، به سادگی مدلل بدارند، در حالیکه به شهادت منابع ادبی موجود هیچکس تاکنون به وجود چنین امری اشاره نکرده و هیچیک از ادبا و فضلاء سلف نیز مطلقاً عنایتی به وجود کمترین رابطه‌ای میان همای و همایون و سام‌نامه، مبذول نداشته است.

نگارنده این مقاله عقیده دارد که خواجه، در عهد جوانی و در ضمن مسافرت‌های دور و درازی، که شیفته آنها بود و احتمالاً پیش از رسیدن به بغداد، یعنی سال ۷۳۲ هجری قمری، به سائقه جوانی و ماجراجوئی و به تقلید از شاعرانی چون فردوسی و نظامی، سام‌نامه را براساس منابعی متفرق، به نظم در آورده بود اما یا بدلیل اینکه هنوز آن را پخته و بلیغ نمی‌دانست و - معایب لفظی و معنوی موجود در سام‌نامه، مؤید این مطلب است - و یا به جهت آنکه هنوز به شخصی لایق و درخور برای هدیه دادن کتاب به

وی برخوردار نکرده بود، سام‌نامه را نگه داشته و به کسی عرضه نداشته بود^{۲۱} و آنچنانکه از فحوای کلام وی در همای و همایون- که در حقیقت برگرفته از متن سام‌نامه می‌باشد- برمی‌آید، خواجه بر آن بود که این اثر را در نهایت به امیر و وزیر وی تقدیم دارد اما با مرگ وزیر و سلطان، فرصت عرضه داشت اثر خود را بدیشان به دست نیاورد: ۲۲:

بپرداختم نامه‌ای دلپذیر
 به نام شهنشاه و فرخ وزیر
 موشح به القاب گیتی گشای
 نموداری از جام گیتی نمای
 خروش رحیل آمد، از کوچگاه
 به صحرا برون برد خسرو سپاه
 مه مهرش از کوهه ژنده پیل
 فرورفت در قعر دریای نیل
 فتاد اختر دولتش در وبال
 به روز بقایش، در آمد زوال
 چو جمشید ثانی برون زد علم
 روان کرد هودج به سوی عدم
 برفت از عقب آصف روزگار
 که ناید نگینی بی سلیمان به کار
 من آتشین طبع خاکی نژاد
 شده آبرو، از پی دل به باد
 چنین لعبت پروریده به ناز
 پرستنده او بتان طراز
 نداده به داماد و نگرفته مهر
 شده خواستارش سلاطین دهر
 از او هیچ کامی ندیده دلم



و از او گشته خون جگر، حاصلم ۲۳

از این ابیات به خوبی استنباط می‌شود که باید از تنه سام‌نامه جدا شده و به همای نامه پیوسته باشند زیرا هیچ شاعری، منظومه‌ای را که به شخصی و احتمالاً دشمن مدوح یا کسی دیگر که شاعر منظومه را به او تحفه داده است هدیه می‌کند و انمود نمی‌کند که دلش نمی‌خواسته این منظومه را به او بدهد اما چون امیر و وزیر قبلی کشته شدند به اصرار دوستان ناگزیر به وی هدیه می‌کند بنابراین باید این ابیات مربوط به داستان سام باشد که همانند ابیات دیگر این منظومه، به همای و همایون منتقل شده است و طبعاً ناظر بر نظم همای و همایون نیست

دوستان خواجو که از نظم سام‌نامه و قصد هدیه بخشی آن به امیر و وزیر در گذشته آگاه بودند به دستگیری و ارائه طریق به شاعر می‌پردازند و از او می‌خواهند که آن منظومه آماده و مهیا را به بزرگی دیگر هدیه کند و از کار خود حاصلی برگیرد در نتیجه، شاعر آن عروس نو آئین آراسته را در خانه نمی‌نشانند و در سال ۷۳۲ هجری به وی تغییر آرایش و جامه و نام می‌دهد و با خلاصه کردن سام‌نامه و تعویض نامها و افزودنها و کاستن‌هایی، اثری جدید را به نام «همای و همایون» می‌پیوندد و به اصطلاح امروزی «مونتاز» می‌کند و به خواجه محمود صاین عرضه می‌دارد و تازه ادعا می‌کند که اثری تازه و نو آورانه می‌باشد. هرچند نگارنده هنوز نمیتواند قصد و نیت واقعی خواجو را در این تعویض جامه کتاب برآستی دریابد.

ببردم زصبح فروزنده آب
ببستم تب محرق آفتاب
چراغ دل از دانش افروختم
به پیر خرد دانش آموختم
نی خامه ام نخلبندی نمود
به نخل سخن سر بلندی نمود
دلم یافت از مشعل روح نور
فرستاد رضوانم از روضه حور
فلک نزلم از باغ جمشید داد



می لعلم از جام خورشید داد
چو منصوبه قصه بردم به بن
به داو تمامی رساندم سخن... ۲۵

طرز کار خواجه، در همای و همایون چنان است که اگر حتی عیب جویان سام نامه را خوانده و با همای و همایون مقایسه کرده بودند، خواجه در برابر اعتراض محتمل آنان می توانست ادعا کند که چون سام نامه را در اختیار همگان نهاده و قبلاً هم به نام کسی درنیاورده است و سام نامه هم متعلق به خود وی بوده است طبعاً اعتراضی بر وی وارد نیست و همای و همایون منظومه ای است مستقل و ابتکاری و موجب سربلندی و این امر ثابت می کند که تا سال ۷۳۲ جز معدودی از یاران دمساز خواجه سام نامه را نخوانده و نمی شناختند زیرا در غیر این صورت اگر سام نامه به کسی دیگر هدیه شده و طبعاً به دست همگان افتاده بود و بعد خواجه آنرا به صورت همای و همایون در آورده و به خواجه محمود صاین که مسلماً دانا و اهل مطالعه بوده است، هدیه می داد، موجبات توهین به وزیر و بی آبرویی خود را در نزد همگان فراهم می ساخت، چه هم ممدوح را دست کم گرفته و اثری تغییر نام یافته و مختصر را دوباره بخشی کرده بود و هم تهمت سهل انگاری و پخته خواری و احياناً سرقت و انتحال را پذیرا گشته بود، از قضا علت اینکه برخی سام نامه را از خواجه ندانسته اند نیز چنین تواند بود که خواجه که خود لب و لباب آنرا در همای و همایون آورده بود علاقه ای به مطرح کردن آن کتاب و عرضه آن به عموم نداشت مخصوصاً که کج سلیقگی ها و نقائص ادبی و وزنی و بلاغی آن کتاب نیز به حدی بود که در دوره نام آوری و بلوغ شاعرانه خواجه، اگر که شأنی را برای خواجه فراهم نمی ساخت افتخاری را هم برایش به ارمغان نمی آورد. به همین جهت اگرچه به حفظ سام نامه علاقمند بود و مانند هر شاعر دیگری آنرا جزئی از کارها و تعلقات گذشته خود می دانست اما آنرا زیاد مطرح نمی ساخت.

روش خواجه در استخراج همای و همایون از سام نامه:

دقت در همای و همایون و ابیات و شیوه شکل گیری و نظام بندی و مقایسه و تطبیق آن با سام نامه، نشان می دهد که خواجه کوشیده است تا تمام نقائص موجود در



سام‌نامه را در هنگام تدوین همای و همایون برطرف نماید به همین جهت نخستین هدف وی آن بوده است که تفصیل سام‌نامه را که در بسیاری از موارد خستگی آور و یک‌نواخت می‌نماید به اختصار بدل کند و از یک مثنوی بلند، داستانی متوسط بسازد و به همین جهت بسیاری از داستانهای فرعی و محیرالعقول را مانند احوال سام با عاق جادو، رفتن به مغرب و جنگ با نیمه‌تنان و شداد و باریدن باران به دوزخ شداد و وصف بهشت شداد و... را در همای و همایون نمی‌آورد و جمعاً حدود ده هزار بیت از سام‌نامه را در همای و همایون نمی‌یابیم. کوشش دیگر خواجه در همای و همایون معطوف بر آن است که فقط داستانی عاشقانه و غیرحماسی را عرضه بدارد که دارای انسجام لفظی و معنوی باشد و با داستانهای غنائی نظامی و پیروانش قابل مقایسه باشد. به همین جهت بخشهای عاشقانه سام‌نامه، ساقی‌نامه‌ها و سوگندنامه‌ها را بیشتر مورد توجه قرار می‌دهد و مخاطبات زیبا و دلپذیری را عرضه می‌دارد و از افکار عارفانه و اندیشه‌های مبتنی بر اغتمام وقت و ترک تعلقات در همای و همایون بیشتر سود می‌برد به عنوان مثال غزل را در ضمن مثنوی به کار می‌برد:

چو الحان طبع نوا ساز من
 به‌دستان درآمد به آواز من
 مه‌مطرب آن پرده آغاز کرد
 بر آهنگ او این غزل ساز کرد
 بر این دایره‌گر سر بندگی است
 برو بندگی کن که فرخندگی است
 چو شمع اربسوزی شود روشنت
 که روشندلی هم ز سو زندگی است
 نیابد مراد آنکه جوینده نیست
 که جویندگی عین یابندگی است
 سرافکنندگی کن که زلف‌نگار
 سرافرازی در سرافکنندگی است
 هم او خط آزادی آرد به دست

خواجه ریزه کنگره جهانی بزرگداشت خواجه‌جوی کرمانی



کسی را که سر بر خط بندگی است
 فرو بستن دیده از غیر دوست
 بر اهل دل، عین بینندگی است
 می روشن اندر شب تیره گون
 چو در تیرگی چشمه زندگی است
 ز عشق از بسوزم بسازم چو شمع
 که سوزنده را چاره سازندگی است
 چو خواجه گر اهل دلی، جان بباز
 که مردن بر دوستان، زندگی است
 چو زلف شب تیره شد مشک بیز
 در آمد ز در پیک دولت که خیز
 که صاحبقران عجم بر در است
 گرانمایه صدی که دین پرور است^{۲۵}

بعلاوه در یک مقایسه اجمالی میان ابیات مشترک سام‌نامه و همای و همایون که اندک تغییری در آنها راه یافته، ملاحظه می‌شود که معمولاً ابیات دستکاری شده در همای و همایون پخته‌تر و دلپذیرتر از سام‌نامه‌اند و همین امر تازه‌تر بودن همای و همایون را نسبت به سام‌نامه محرز می‌دارد.

سام‌نامه:

بیا تا دمی طوف بستان کنیم
 چو می خنده بر می پرستان کنیم

۱/۳۸۹

همای و همایون:

بیا تا دمی سوی بستان شوم
 چو گل خوش بر آئیم و خندان شویم

۱۹۸

سام نامه:

خنک آنکه زاین مایه دستش تهی است
که در ملک معنی گدائی شهی است

۱/۲۸۹

همای و همایون:

خنک آنکه زاین حقه دستش تهی است
که در ملک معنی گدائی شهی است

۱۹۸

سام نامه:

پری دخت من آنکه نامش مباد
که نام مرا داد یک سربه باد

۱/۳۰۲

همای و همایون:

همایون که فالش همایون مباد
وگر پیش از این بود اکنون مباد

۲۱۵

خواجه در طرح کم مانند و جسارت آمیز داستان شب وصال سام و پری دخت
یا همای و همایون نیز این حسن ذوق را اعمال می کند (رک صفحات ۲/۳۷۶ سام نامه
و ۲۵۹ بیعد همای و همایون).

بطور کلی می توان گفت که روش خواجه در استخراج همای و همایون از
سام نامه چنین است که با حفظ کلیت داستان و جانشین کردن نامهای تازه به جای برخی
از نامهای کهن در سام نامه، صورتی شسته رفته و دلپذیر را از داستان عرضه بدارد که
ابیات سبک و ناقص و نادلپذیر از آن حذف و ناپختگی ها و کم ذوقیها به پختگی و
حسن ذوق بدل گردد و از یک کتاب خسته کننده و کم احساس، اثری جالب و
پرجاذبه فراچنگ آید به همین دلیل وجود همای و همایون بهترین معیار برای نقد
هنرمندان و شاعران را از آثار خود به دست می دهد و این هنر اعجاب انگیز خواجه

خواجه ویزه کنگره جهانی بزرگداشت خواجهی کرمانی



را به منصفه ظهور می‌رساند که چگونه میتوان با لطف طبع و ذوق از یک مثنوی بلند اجزاء و نامهایی را حذف کرد بدون اینکه در ترکیب قوافی و معانی خللی وارد شود و چگونه مهارت شاعری میتواند اثری را ویراسته دارد، ابیاتی را حذف و ابیاتی را بر منظومه ثانی بیفزاید تا اوج و فرود داستان را به دلخواه خود نگهدارد و هیجانات حاکم بر اثر را بیفزاید و از همه مهمتر اینکه کلمات یا ابیاتی را در متن دوم جابجا کند که نسبت به متن اول زیباتر و شایسته‌تر باشد. بدین ترتیب خواجه فصلی نو و قابل تعمق را در نقد ادبی گشوده است که چگونه هنرمند میتواند با اشراف و تسلط و لطف طبع استخراجی توأم با تلخیص از اثر مفصل و مشروح خود ترتیب دهد و حتی نام قهرمانان و صحنه‌ها و وقایع را دگرگون سازد بدون اینکه به استخوان‌بندی داستان خللی وارد آید، بعلاوه کار خواجه در همای و همایون میتواند بهترین یاور محققان در تصحیح سام‌نامه باشد، به این دو بیت بنگرید:

همای و همایون:

مرا چون میان از دهان هیچ نیست
کنون با توام در میان هیچ نیست

سام‌نامه:

مرا چون میان ازدها هیچ نیست
کنون با توام در میان هیچ نیست

برای آنکه کیفیت دگرگونی‌های حاصله در همای و همایون را نسبت به سام‌نامه دریابیم به اختصار مواردی از آغاز دو کتاب را باهم مقایسه می‌کنیم:

گفتیم که خواجه برای آنکه سام‌نامه را به صورت همای و همایون درآورد ناگزیر بوده است که مقدمه و مؤخره‌ای تازه را برای کتاب اخیرالذکر ترتیب دهد، ابیاتی از سام‌نامه را حذف کند یا تغییر دهد و برای ایجاد ارتباط گاهی ابیاتی را بر متن بیفزاید و همه‌جا این تغییرات را با دگرگونی نام اشخاص و مکانها توأم سازد در نتیجه در آغاز همای و همایون تعداد ابیات داستانهای مشترک بیشتر از سام‌نامه است اما بتدریج با حذف‌های فراوانی که در سام‌نامه صورت می‌گیرد ابیات همای و همایون مختصرتر می‌شود به عنوان نمونه، تولد سام در سام‌نامه و بالیدن وی در یازده بیت آمده



است در حالیکه، تولد و رشد همای در همای و همایون در سی و هفت بیت بیان شده است که ذیلاً چند بیت را من باب مقایسه از هریک از دو اثر ذکر می کنیم:

از سام نامه:

چو سام یل آمد همی در وجود
 بر آورد هر گس به شادی سرود
 چو ده سال عمرش گذشت و چهار
 نیارست شد چرخ با او دچار
 به سر پنجه دست از دلیران ببرد
 به زر بخشی آب از کریمان ببرد
 چنان شد که گر بر گشودی کمین
 شه چرخ را در ربودی ز زمین
 قضا را شبی با رخی همچو ماه
 در آمد به قصر منوچهر شاه
 ثنا گفت و آنکه زبان برگشاد
 سر درج گوهر فشان برگشاد
 که فرمان دهد نامور شهریار
 که بیرون خرامم به عزم شکار
 جهاندار گفت ای دل افروز من
 به روی تو روشن شب و روز من
 نیارم که رویت نبینم سه روز
 که روی تو باشد مرا دل فروز
 ولیکن گرت صید آهو هواست
 به یک روز اگر باز گردی رواست
 چو بشیند سام از منوچهر باز
 ثنا گفت و برگشت آن سرفراز ۲۷

که همین ابیات با حذف برخی از تفصیل های مقدماتی در همای و همایون به



صورت زیر در آمده است:

از این چار مادر و زآن نه پدر
 یکی طفلش آمد قضا را پسر
 ملک نام کردش همایون همای
 ابر لعبت دیده اش کرد جای
 چو بگذشت بر سال عمرش دوچار
 نیاراست زاو چرخ با او دوچار
 به سر پنجه دست از نریمان ببرد
 به زر بخشی آب کریمان ببرد
 در این شش رواق سرای سپنج
 چو بگذشت از زندگانی سه پنج
 به میدان چو در تاختی زنده پیل
 فلک باز ماندی از او هفت میل
 بدان برزو و بالا و نیرو و یال
 زهمشیرگان کس نبودش همال
 ... چنان شد که گر برگشودی کمین
 شه چرخ را در ریودی زرین
 ... قضا را شبی با رخی همچو ماه
 در آمد به قصر منور شنگ شاه
 ... ثنا گفت و آنگه زبان برگشود
 سر درج گوهر فشان برگشود
 ... که فرمان دهد نامور شهریار
 که بیرون خرامم به عزم شکار
 جهاندار گفت ای دل افروز من
 به روی تو روشن شب و روز من
 میادا زمان کز تو باشم جدا



چو مه در شبستان نبیتم ترا
ولیکن گرت صید آهو هواست
به یک روز گرباز گردی رواست
چو بشنید گفتار خسرو، همای
ننا گفت و برگشت و شد باز جای^{۲۸}

در سام نامه پس از این بخش، منوچهر اسبی به سام می‌دهد که غراب نام دارد و
عیناً همین اسب را با همین نام و در ابیاتی کاملاً همانند «منوشنگ» به «همای»
می‌بخشد.

چو بگرفت سلطان زرینه تاج
به تیغ زراز خسرو زنگ بآج
شه روم بر ابلق تیز پوی
چو چوگان برآمد به زرینه گوی
منوچهر را مرکبی که سرین
فرستاده بد شاه مغرب زمین
یکی باد پا برق هامون نورد
زمین کوب و دریا بر اندر نبرد
به رفتار کبک و به پویه عقاب
به جلوه چو طاووس و نامش «غراب»
فکنده بر او جل زدیبای لعل
رکابش ز یاقوت و زرینش نعل
به سام نریمان ببخشید شاه
که آن مرکب او را سزا دید شاه
بیاورد و مرسام را برنشاند
چو باران گهر بر سرش برفشاند
جوان چون برآمد به هامون نورد
منوچهر را زود بدرود کرد^{۲۹}

که این نه بیت نیز در همای و همایون با تغییر نامها از منوچهر به منوشنگ و سام به شهزاده و بعضی از اجزاء ایات به صورت زیر ذکر شده است:

چو بگرفت سلطان زرینه تاج
 به تیغ زراز خسرو زنگ باج
 شه روم بر ابلق تیزپوی
 به چوگان در آورد زرینه گوی
 ملک را مگر شهریار عراق
 فرستاده بد ادهمی چون براق
 یکی باد پا برق هامون نورد
 زمین کوب و دریا برو چرخ گرد
 به پویه چو مرغ و به سیما چوراغ
 به بالا چو میغ و به دیدن چوزاغ
 فکنده بر او جل زدیباى لعل
 رکابش ز یاقوت و زرینش نعل
 بیاورد شهزاده را برنشاند
 چو باران گهر بر سرش برفشاند
 جهانجو برآمد به هامون نورد
 ثنا گفت و رخ سوی نخجیر کرد^{۳۰}

وقتی سام به شکار گاه می رسد اوصافی وجود دارد که در سام نامه در پانزده بیت آمده است و خواجو عین همان ماجرا را ضمن تکرار در دوازه بیت و اضافه کردن سه بیت و پس و پیش کردن برخی از کلمات ایات در پانزده بیت آورده است مثلاً جور را به کشت و مست و دست را در قافیه به نر و سر تبدیل کرده است و طبل طغری به طبل طغرل و سیه گوش را به سیه کوه بدل ساخته است و بیت:

چو سام از فراز سمنند سیاه
 چو بر تیره گون شب فروزنده ماه^{۳۱}

در همای و همایون چنین شده است که:



همای از فراز نوند سیاه
چو در تیره گون [شب] فروزنده ماه^{۳۲}

داستان همای و همایون از حیث محتوای عاشقانه و حوادث اصلی داستان پا به پای سام نامه و با همان نظم و ترتیب به پیش می رود که ناگهان گودی جادویی پدید می آید و سام را به دنبال خود می کشاند؛

که سام نریمان فراز غراب
ز ترکش برآورد پرآن عقاب
به خود برکشید و نظر راست کرد
برآن تا برآرد زنجیر گرد^{۳۳}

که بیت اول در همای و همایون چنین است:

همایون همای از فراز غراب
ز ترکش برآورد پران عقاب^{۳۴}

و بقیه ابیات دقیقاً یکسان و مکرر و داستان به روال سام نامه ادامه می یابد تا آنجا که در سام نامه می خوانیم:

یل نامجو سام پهلونژاد
کتاور برانداز پیش همچو باد^{۳۵}

که مصراع اول در همای و همایون چنین است:

«شه نامور خسرو پاک زاد»^{۳۶}

در ادامه داستان، سام اسیر عالم افروز پری می شود و به ایوان وی درمی آید و با دیدن تصویر پری دخت، دل داده او می شود. در «همای و همایون»، طبعاً همای جای سام را می گیرد و مصرع «چون سام اندر آن نقش حیران بماند» به «همای اندر آن نقش حیران بماند» بدل می گردد و تقریباً تمام ابیات از این پس با کلمات و ابیاتی کاملاً همانند ادامه می یابد و تفاوتها از این پس چنین است که فی المثل «چو دیدند مرسام را دردناک» - ص ۱/۵۱ - به «چو دیدند شهزاده را دردناک» - ص ۴۶ - تبدیل می گردد.

نام معشوق سام، پری دخت است و نام معشوق همای، همایون و جای گیری این

دو نام و اسامی دیگر را در آیات مشابه، ذیلاً مشاهده می کنید:
سام نامه:

زنقش پری دخت و سام دلیر
چه بازی کند گردش چرخ پیر

ص ۱/۵۲

همای و همایون:

زنقش همایون چه بیند همای
چه بازی کند چرخ بازی نمای

ص ۴۷

سام نامه:

که سام نریمان چو پر برگشاد
روان گشت و روزی ختا برنهاد

ص ۱/۵۳

همای و همایون:

همای از نشیمن چو پر برگشاد
روان گشت و روزی ختا برنهاد

ص ۴۹

جالب این است که خواجه در ضمن داستان بی آنکه تقیدی به متن و یا تعهدی به پای بندی به متنی داشته باشد؛ به دل خواه خود نامها را دگرگون می سازد و سعی می کند، نامهایی را برای قهرمانان همای و همایون برگزیند، که هم وزن با نامهای سام نامه باشند و او را در جایگزینی وزنی و قافیه ای دچار مشکل نسازد به همین جهت قلواد سام نامه به بهزاد، قمر رخ به سمن رخ، ویس و یسان به قیس قیسان، سمندان به سمندوی و... بدل می گردد:

سام نامه:

یکی گرد با سام همزاد بود
که نامش گرانمایه قلواد بود

ص ۱/۴۵



همای و همایون:

یکی با ملک زاده همزاد بود
که نامش گرانمایه بهزاد بود

ص ۵۰

سام نامه:

مراورا سمنندان زنگی لقب
کمین کرده بر کاروان روز و شب

۱/۵۷

همای و همایون:

مراورا سمندوی زنگی لقب
کمین کرده بر کاروان روز و شب

۵۲

سام نامه:

قمر رخ رخس را قمر رخ نهاد
که رخ بر رخ چون تو فرخ نهاد

۱/۱۸۰

همای و همایون:

سمن رخ رخس را سمن رخ نهاد
که رخ بر رخ چون تو فرخ نهاد

۱۵۷

سام نامه:

مرا ویس ویسان همی دان تو نام
به چینم هوا اوفتاده تمام

۱/۱۰۴

همای و همایون:

مرا قیس قیسان شاهی است نام

خواجو ریزه کنگره جهانی بزرگداشت خواجوی کرمانی



به چینم هوا و مقامم به شام

۹۳

سام نامه:

منم پورویسان بازارگان
زبون گشته در دست خونخوارگان

۱/۱۰۴

همای و همایون:

منم پورقیسان بازارگان
زبون گشته در دست خونخوارگان

۹۳

و این قبیل موارد، جابجا، در همای و همایون و سام نامه وجود دارد تا بالاخره کتابی دیگر از دل سام نامه برمی آید. کتابی که اگرچه نامی دیگر و قهرمانانی دیگر دارد اما در حقیقت چیزی جز سام نامه ای تغییر چهره داده نیست. همای و همایون و سام نامه در واقع یک کتاب اند با دو نام و از یک شاعر، اما با انگیزه هائی مبهم که در هر روزگاری، برای پردازندگان داستانهای زندگی وجود دارد. شاید خواجه سام نامه را به عنوان داستانی حماسی، در اوج شیفتگی های دوران جوانی به حماسه های ملی آغاز کرد اما غروب عصر حماسه ها و تبدل ارزشها در دوران پس از حمله مغول، سبب شد که به عشقی درون گرا و عارفانه پردازد و شعر حماسی را در سام نامه رها کند و آنرا به شعری غنائی در همای و همایون، بدل سازد. که واقعیات قرن هشتم، تواضع و فروتنی های عاشقانه را می پسندید، ولی دلاوریها و سلحشورهای ملی را بر نمی تابد.



پانوشت:

- ۱- خمسه خواجه شامل پنج مثنوی به نامهای همای و همایون، گل و نوروز، روضه الانوار، کمال نامه و گوهر نامه است که با توجه به مطالب این مقاله می توان سام نامه را نیز که اساس همای و همایون است جزو این خمسه محسوب داشت.
- ۲- تعداد ابیات مثنویات خواجه را استاد صفا، ۴۱۷۰ بیت مرقوم فرموده اند. تاریخ ادبیات صفا، جلد سوم، بخش دوم، ص ۸۹۶
- ۳- حاشیه ۱ صفحه ۲۶۱ کتاب از سعدی تا جامی، اظهار نظر استاد فقید شادروان علی اصغر حکمت در رد نظر ادوارد براون که نوشته است: «من نتوانستم در غزلیات خواجه لطف و جاذبه و یا خاصیت جالبی کشف کنم». همچنین رجوع شود به مقدمه دیوان اشعار خواجه کرمانی از احمد سهیلی خوانساری صفحات ۳۲ تا ۵۵
- ۴- ریپکا، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه دکتر عیسی شهابی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴ ص ۴۱۱ ضمناً ابیات حیدر شیرازی درباره خواجه چنین است:
میر در پیش شاعر نام خواجه
که او دزدی است از دیوان سعدی
چو نتواند که با من شعر گوید
چرا باید سخن در شان سعدی
خواجوی دزد کابلی از شهر کرمان می رسد
موری است او در شاعری نزد سلیمان می رسد
- ر ک صفحه ۲۸۵ کتاب از سعدی تا جامی، از ادوارد براون ترجمه شادروان علی اصغر حکمت
- ۵- تاریخ ادبیات در ایران جلد سوم بخش دوم صفحه ۹۰۲
- ۶- تاریخ ادبیات ایران، ریپکار، ص ۴۱۱
- ۷- تاریخ ادبیات در ایران جلد سوم بخش دوم ص ۹۰۲
- ۸- سام نامه از خواجه کرمانی به تصحیح اردشیر بن شاهی آذر ۱۳۱۹- بمبئی، ص ۹۳۸ جلد دوم. در مورد مقایسه فردوسی خواجه رجوع شود به مقاله اینجانب در این مورد در کنگره خواجه.
- ۹- صفا ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد سوم، بخش دوم، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲، ص

- ۹۸۹ و حماسه سرائی در ایران ص ۳۳۸ و ۳۳۹
- ۱۰- حماسه سرائی در ایران، ص ۳۳۷
- ۱۱- همانجا
- ۱۲- تاریخ ادبیات صفا جلد سوم بخش دوم ص ۸۹۸
- ۱۳- حماسه سرائی در ایران ص ۳۳۹
- ۱۴- نخستین محققى که از خواجه به عنوان سراینده سام‌نامه یاد کرده است اشپیگل آلمانی است و در ایران مرحوم سعید نفیسی.
- رک مقدمه سام‌نامه چاپ بن شاهی و حماسه سرائی در ایران ص ۳۳۹
- ۱۵- میرزا محمد رفیع باذل، ابن محمد المشهدی، حمله حیدری، ص ۶
- ۱۶- حماسه سرائی در ایران، ص ۳۳۹
- ۱۷- سام‌نامه، چاپ بن شاهی، بمبئی، جلد اول ص ۱۰۲
- ۱۸- همانجا جلد دوم ص ۳۹۸ و ص ۳۳۸ حماسه سرائی در ایران
- ۱۹- حماسه سرائی در ایران ص ۳۳۹-۳۳۸
- ۲۰- همانجا
- ۲۱- بهترین دلیل اینکه سام‌نام اساس همای و همایون است آن است که در مقاله ابیات مشترک این دو همیشه بیت‌های همای و همایون، کاملتر و دلپذیرتر است.
- ۲۲- د کتر صفا می‌نویسند: خواجه سام‌نامه را به نام ابوالفتح مجدالدین محمود وزیر ساخته است یعنی همان کسی که منظومه همای و همایون را به نام وی در آورده است که این امر عجیب می‌نماید که شاعری یک اثر را با دو نام به یک شخص عرضه بدارد.
- ۲۳- همای و همایون، ص ۲۸۸ و ۲۸۹
- ۲۴- همای و همایون ص ۲۸۹
- ۲۵- همای و همایون ص ۲۸۸
- ۲۶- همای و همایون صفحه ۳۰ و ۲۹ ضمناً این غزل در دیوان خواجه نیامده است.
- ۲۷- سام‌نامه
- ۲۸- همای و همایون به اهتمام محمد اردکانی، بمبئی، گلزار حسنی، سنه ۱۳۲۰، ص ۳۸-۳۷
- ۲۹- سام‌نامه، جلد اول، ص ۴۳؛ ۳۰- همای و همایون ص ۳۸؛ ۳۱- سام‌نامه، جلد اول ص ۴۴؛ ۱/۳۲- همای و همایون، ص ۳۹؛ ۳۳- سام‌نامه ص ۴۵؛ ۳۴- همای و همایون ص ۴۰؛
- ۳۵- سام‌نامه ص ۴۵؛ ۳۶- همای و همایون ص ۴۱





خمسه خواجهو

خواجهو ویژه کنگره جهانی بزرگداشت خواجهوی کرمانی



بن مایه و ریشه فرهنگ و شخصیت هر قوم یا هویت فرهنگی هر جامعه در دل داستان‌ها و افسانه‌هایی نهفته است که سینه بسینه حفظ و نسل به نسل منتقل شده است، از تأمل در متن این داستانها پندهای بسیاری می‌توان آموخت و درسهای زیادی می‌توان گرفت و چون افسانه‌ها غالباً در برگیرنده قسمتی از تاریخ می‌باشند نباید صرفاً بصورت قصه و داستان بدانها نگاه کرد. از لابلای این داستانها مورخین بسیاری از آداب و سنن و عادات و عقاید کهن را می‌توانند بیرون بکشند، بخصوص در رشته علوم اجتماعی و مردم‌شناسی مطالعه آنها بسیار آموزنده است، از طرفی آنچه در دل افسانه نهفته است درس عبرتی است که باید گرفته شود «تا بدانند این خداوندان ملک- کز بسی خلق است دنیا یادگار» بهمین جهت شاعران بزرگ این سرزمین



بخصوص در یک مقطع تاریخی که یورش فرهنگ و سنن قوم غالب همه چیز را در معرض نیستی و نابودی قرار داده بود و می‌رفت تا این چراغ فروزنده رو به خاموشی گراید و این افسانه‌های گویا بدست فراموشی سپرده شود با به نظم در آوردن سرگذشتها و داستانهای مردمی خدمتی پر ارزش به جامعه و قوم خویش نمودند و آنجا که فردوسی می‌گوید «نمیرم از این پس که من زنده‌ام» این من «فردوسی» نیست، این من «منش» یک ملت است، یک جامعه است، یک تاریخ چند هزار ساله است، که زندگی می‌یابد و به زندگی خویش ادامه می‌دهد، این جانی است که در کالبد نیمه جان یک ملت دمیده شده است و تاریخ آنرا که سراسر حکمت و پند است زنده و جویا و پویا نگاه داشته است.

با این انگیزه این تلاش و کوشش یکی دو قرن قبل از فردوسی آغاز می‌گردد، اگرچه از آثار شاعران آن قرون یعنی قبل از فردوسی آثار چندانی برجای نمانده است ولی حاصل آن تلاش در اثر فناپذیر فردوسی متبلور است که مرور در آنچه بدست ما رسیده این حقیقت را بدرستی باز می‌نمایاند. آنچه گفتنی است این است که برای بازگو کردن این افسانه‌ها تنها قالب شعری مناسب همان مثنوی است که بکار گرفته شده است و ما در اینجا با نگاهی گذرا به شاعرانی که در این قالب به داستان‌پردازی پرداخته‌اند مطلب را دنبال می‌کنیم، بدون شک سابقه کار و تجربه در زمینه داستان‌پردازی باید به خیلی قبل از آنچه در دست است باز گردد، که متأسفانه از تجربه‌های اولیه چیزی برجای نمانده است.

از آنچه بازمانده است و قدیمی‌ترین منظومه داستانی است ابیات معدودی از شاهنامه مسعودی مروزی شاعر اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم و باز ابیات معدودی از چند مثنوی از جمله کلیله و دمنه از شاعر بزرگ قرن چهارم رودکی و آفرین نامه ابوشکور بلخی، که بقول عوفی صاحب تذکره لباب الالباب ابوشکور بلخی آنرا در سال ۳۳۶ به انجام رسانیده است، می‌باشد و همچنین شاهنامه دقیقی طوسی که بالنسبه اشعار زیادی از آن در دست است و فردوسی هزار بیت از آنرا در شرح پادشاهی گشتاسب و ظهور زرتشت در شاهنامه خود نقل کرده و با این کار قسمتی از اشعار دقیقی را از خطر نابودی رهائی بخشیده است و بعد یک مثنوی از طیان و مثنوی



دیگر از ابوالمؤید و شاد بهر و عین الحیات و سرخ بت و خنگ بت وامق و عذرا از عنصری، که این مثنویها جز شاهنامه فردوسی و هزار بیت دقیقی، هیچیک بطور کامل برجای نمانده و همانگونه که گفته شد تنها ابیات معدودی از آنها در فرهنگها و تذکره ها می توان یافت و بعضی از مثنویها فقط نامی از آنها بازمانده مثل اورنگ و گلچهر.

اثر فناپذیر فردوسی آغازی بود برای ساختن و پرداختن داستانهای حماسی که پنجاه و چند سال بعد از نظم شاهنامه، اسدی طوسی گرشاسبنامه را برشته نظم کشید، داستان عاشقانه ویس و رامین در نیمه قرن پنجم توسط فخرالدین گرجانی سروده شده که می توان گفت این مثنوی نیز آغازی برای نظم داستانهای عشقی می تواند بشمار آید، نظامی با پدید آوردن خمسه خویش می تواند نقطه اوج داستان پردازان بزمی و عشقی باشد و پس از قرنهای این مقام را هنوز دارد، در اینجا نکته ای که قابل یادآوری است این است که نباید به شاعرانی که در این زمینه به خلق آثاری پرداخته اند عنوان مقلد داد و اثر آنها را تقلید نام نهاد، زیرا هر شاعر ضمن رعایت اسلوب، داستانی را نظم کرده است، تنها می توان گفت که فی المثل خمسه نظامی بسیاری از شاعران را برانگیخته است و الهام بخش آنها بوده است و الا تعریف مثنوی و شکل و قالب آن از آغاز تا به امروز یکی بوده است، آنچه مطرح است محتوی است و آنهم می بینیم که همه گویندگانی که راه نظامی را رفته اند، قصه ای و داستانی برای خود دارند. ولی چون نظامی پایه سخن را رفیع گذاشته است و پنج مثنوی او «خمسه» شهرت زیادی کسب کرده، این نام بسیاری از شاعران را مجذوب خود ساخته است و اینهم عیب چندانی نیست، بسیاری از شعرا و نویسندگان پایه گذار سبکی هستند، ولی شعرا و نویسندگان که بعد از آنها در این زمینه به کار می پردازند و آثاری گرانبها خلق می کنند و گاهی از پایه گذار سبک درمی گذرند مقلد نیستند، غزل حافظ دنباله غزل شاعران قبل از اوست، آیا او را می توان شاعری مقلد خواند؟ خمسه نظامی نیز دنباله داستانهای منظوم عاشقانه قبل از نظامی است نهایت می توان او را سرآمد همه شاعرانی دانست که در این زمینه شعر گفته اند. تأثیرپذیری، الهام گرفتن، درس گرفتن و نظر داشتن به آثار ارزنده، اصل و اساس کار هنرمند است. باید در کار هنرمند با این دید



به داوری بنشینیم که از پیشینیان چه آموخته است و چه بر آن افزوده است؟ در کار خمسه خواجه نیز باید با همین دید به قضاوت و داوری بنشینیم و اصولاً در کار همه کسانی که بدین شیوه داستان‌پردازی کرده‌اند که تعداد آنها شاید از صد نفر متجاوز باشد.

مؤلف خزانه عامره نوشته است «اول کسی که خمسه شیخ نظامی را جواب گفت امیر خسرو دهلوی است سپس خواجه» اگر از این اصطلاحات کلیشه‌ای «به اقتفا» رفتن «جواب گفتن»، «تقلید کردن» بگذریم، و به ادامه دادن راه نظر داشته باشیم، راهی که چند قرن قبل از نظامی آغاز و قرن‌ها بعد از نظامی ادامه داشته و دارد آنگاه می‌توانیم منصفانه درباره هریک این آثار قضاوت کنیم.

روشن است که خواجه به خمسه نظامی نظر داشته، آنرا خوانده از آن درس و الهام گرفته و این یک امر طبیعی است و خود خواجه هم چند جا با احترام از نظامی یاد کرده است.

گرچه سخن پرور نامی توئی
معتقد نظم نظامی توئی
در گذر از مخزن اسرار او
برگذر از جدول پرگار او
خازن مخزن دل دانای تست
محرم اسرار خرد رای تست

می‌بینیم که ضمن محترم شمردن نظامی از دل دانا و خرد والای خویش نیز مدد می‌خواهد و براین اساس است که به قول مرحوم سعید نفیسی مقید نبوده است، که از هر پنج مثنوی نظامی حتی بصورت ظاهر پیروی کند، مثلاً گوهر نامه که بر وزن خسرو شیرین است بکلی از سیاق مثنوی نظامی خارج است و همچنین همای و همایون که بر وزن اسکندرنامه است کاملاً موضوعی دیگر را دنبال می‌کند و بدان سبک و سیاق از نظر محتوی نیست و همچنین کمال نامه که خارج از سبک و سیاق بهرام نامه می‌باشد، جز دو مثنوی روضه الانوار که در وزن و سبک و سیاق مخزن الاسرار سروده شده است و گل و نوروز که در وزن و سبک و سیاق خسرو شیرین است سایر مثنویات



خواجه بازگو کننده مطالب دیگری است.

استاد ذبیح‌اله صفا می‌نویسد: «با مطالعه در آثار منظوم و منثور خواجه که مجموعه عظیمی از غریه الفاظ و درر معانیست بخوبی دریافته می‌شود که او دوستدار حرفه خویش بوده و عمر خود را درین راه نهاده وبهین سبب مورد احترام اقران و معاریف روزگار خود بوده است. وی بنابر روش ادبای زمان از اکثر علوم مطلع و در بعضی مانند نجوم و هیئت ذیفن بود. علو سخنش در همه جا اعم از قصائد و غزلها و مثنویها و ترکیبات و ترجیعات و مخمسها و مسطها قدرت او را در سخنوری نشان می‌دهد. با این حال وی از اقتفاء استادان پیشین امتناعی نداشت چنانکه در قصائد خویش از سنائی و خاقانی و ظهیر و جمال اصفهانی و دیگر شاعران اواخر قرن ششم و آغاز قرن هفتم پیروی کرده، و همان لحن و سبک آنانرا در خلق معانی و مضامین دقیق و ایراد آنها در عبارات فخیم و متمایل به دشواری و غالباً با التزام ردیفهای صعب ادامه داده و در مثنویهای خود بر رویهم شیوه نظامی و مثنوی گویان قرن هفتم را دنبال نموده است، ولی این متابعت تنها در شیوه کار است نه در اساس و مبادی آن و نباید تصور کرد که او مقلد تمام عیاری از نظامی است بلکه داستانهای او مطلقاً تکرار داستانهای نظامی نیست»^۱.

بد نیست در اینجا به اسامی بعضی از شاعران داستان پرداز دیگر اشاره‌ای داشته باشیم مسلماً ورود به بحث درباره کم و کیف شعر هر کدام از آنها فرصت بیشتری را طلب می‌کند.

گفتیم که نخستین کسی که بعد از نظامی به کار خمسه پرداخته است امیر خسرو دهلوی - متوفی ۷۲۵ هـ. - است و سپس خواجه بعد جامی - متوفی ۸۹۸ هـ. - و مکتبی شیرازی - متوفی ۹۰۰ هـ. - و هلالی جغتائی - متوفی ۹۳۹ هـ. - و وحشی بافقی - متوفی ۹۹۱ هـ. - و بیش از صد تن دیگر^۲.

در اینجا بحث درباره داستانسرایی شعرای دیگر را به پایان می‌بریم و با اشاره‌ای گذرا به پنج مثنوی خواجه گفتگو را دنبال می‌کنیم.



همای و همایون

این مثنوی را خواجه در سی سالگی آغاز کرده و در سال ۷۳۲ آنرا به پایان برده و از نظر زمان نخستین مثنوی از خمسه خواجه است.

دیباچه این کتاب بنام سلطان ابوسعید بهادر و وزیر او غیاث الدین محمد است و خاتمه آن به نام تاج الدین عراقی و شمس الدین محمود صاین و پسر او رکن الدین مهدی.

این مثنوی بر وزن اسکندرنامه نظامی و شاهنامه فردوسی است و با این بیت آغاز می شود.

بنام خداوند بالا و پست

که از هستیش هست شد هر چه هست

همای و همایون داستانی است عشقی بسبک داستانهای خمسه نظامی و

دارای ۴۴۳۵ بیت می باشد.

گل و نوروز

سرودن گل و نوروز در سال ۷۴۲ بیابان رسیده است این مثنوی در بین مثنوی های خواجه از زیبایی خاصی برخوردار است و بهترین آنهاست موضوع آن عاشقانه است و به وزن خسرو شیرین نظامی سروده شده است با همان سبک و سیاق؛

بنام نقشبند صفحه خاک

عذار افروز مه رویان افلاک

خواجه در مقدمه این مثنوی می گوید:

شبی بودم ز جام بیخودی مست

ز سرمستی چو ساغر رفته از دست

ز ناگه بخت نیکم روی بنمود

نگارنیم در کاشانه بگشود

پس آنکه گفت کای مرغ سخن گوی

که بردی از امیران سخن گوی



تو این اجزا که می بینی بدستم
 طرازی نیست کان من نقش بستم
 بابل سحر سازانی که بودند
 بگاه باستان این در گشودند
 بدستم داد آن دیرینه اوراق
 که ای شاه سخن گویان آفاق
 گل و نوروز را در پرده می آر
 چو گل نوروز را بر پرده می آر

از این ابیات چنین استنباط می شود که شخصی نسخه ای از یک داستان قدیمی را که ظاهراً در بابل قدیم پرداخته شده بوده به خواجه می دهد تا او آنرا برشته نظم کشد. گل و نوروز بنام تاج الدین احمد عراقی آغاز و بنام شاه شیخ ابواسحق پایان می گیرد و دارای ۵۳۰۲ بیت است.

روضه الانوار

روضه الانوار که در سبک و سیاق و وزن مخزن الاسرار نظامی سروده شده است بسال ۷۴۳ پایان رسیده است. دیباچه این کتاب بنام شمس الدین محمد صاین است و در آن شیخ مرشد ابواسحق کازرونی و شیخ امین الدین کازرونی مدح شده اند و همچنین تاج الدین احمد و شمس الدین محمود نیز ستوده شده اند. این مثنوی در مواعظ و حکم سیر سلوک سروده شده است و خاتمه کتاب نیز بنام شمس الدین محمود صاین است، تعداد ابیات آن ۲۰۳۶ بیت است.

کمال نامه

کمال نامه بسال ۷۴۴ و در دوازده باب سروده شده است. و یادآور «سیر العباد الی المعاد» حکیم سنائی است با همان مضامین عارفانه. این مثنوی بنام شیخ ابواسحق کازرونی سروده شده و ظاهراً کار نظم آن دو ماه بطول انجامیده است. بزدم در زمانه کوس بیان



بگرفتم جهان به تیغ زبان
همچو مینو بنام داور دهر
ساختم در دومه دوازده شهر

گوهرنامه

این مثنوی که با این ابیات آغاز می‌شود:

بنام نام بخش نامداران
گدای در گه او شهر یاران
بر افرازنده ایوان زرکار
که خار از خاره آرد خیری از خار

بنام بهاء الدین محمود وزیر ساخته شده است. بهاء الدین محمود وزیر از اعقاب خواجه نظام الملک وزیر مشهور سلطان ملک‌شاه سلجوقی است و خواجه در این مثنوی سلسله نسب این خاندان را برشته نظم کشیده و از این بابت این مثنوی دارای ارزش خاصی است.

آغاز منظومه در مدح امیر مبارز است و اتمام آن بنام شرف الدین شاه مظفر فرزند امیر مبارز، کتاب گوهرنامه با ۱۰۲۲ بیت در سال ۷۰۴۶ به پایان رسیده است.

نگارنده مدتی پیش در صدد برآمد که چاپ منقح و کاملی از خمسه خواجه فراهم کند و برای این منظور به تلاش جهت بدست آوردن نسخه‌های خطی کهن پرداخت، نخست دوست دانشمند و شاعر استاد سهیلی خوانساری عکس نسخه‌های خطی ملک را در اختیارم گذاشت که سزاوار هر گونه سپاس است و بعد نسخه‌های مجلس و دانشگاه تهران کار را تقریباً برای انجام مهیا ساخت. مشخصات نسخ مورد استفاده بشرح زیر است.

الف - نسخه تعلیق

این نسخه که به خط تعلیق است و متعلق به کتابخانه هلی ملک است که در سال ۷۵۰

یعنی سه سال قبل از وفات خواجه بخت محمد بن عمران کرمانی نوشته شده و می توان آنرا قدیم ترین نسخه موجود دانست و از همین رو اساس کار این نسخه قرار گرفت.

ب - نسخه نستعلیق

این نسخه به دستور حاج حسین آقای ملک و بخت سید احمد نامی بسال ۱۳۴۴ هجری نوشته شده است که دارای غلط های فاحشی است نهایت چون در مقابله در بعضی مواقع کارگشا بوده است ناچار مورد استفاده قرار گرفت و از نظر امانت با آگاهی از غلط بودن ضبط و در ذیل صفحات ناگزیر ذکر مواردی ذکر شده است که باید بدان توجه داشت.

ج - نسخه مجلس

این نسخه در سال ۹۷۰ به خط علی بن لطف الله معاد الحسینی بخت نستعلیق تحریر یافته و از نظر صحت ضبط نسخه ای معتبر است.

د - نسخه دانشگاه

این نسخه در سال ۸۰۸ به خط حسن بن یوسف بن احمد الموصلی نوشته شده ولی بعضی صفحات آن افتاده است که در متن به آن اشاره شده.

گل و نوروز و همای و همایون چاپ بنیاد فرهنگ و روضه الانوار چاپ کوهی کرمانی نیز در مقابله مورد استفاده قرار گرفته است.

خمسۀ خواجه تا کنون یک جا فراهم نیامده بود، بعضی از مثنویهای پنجگانه او چه در هند و چه در ایران چاپ شده است نهایت نه چاپی منقح و شایسته مقام این شاعر بزرگ. همای و همایون نخست در لاهور بقطع وزیری در ۳۰۳ صفحه بسال ۱۲۸۹ هجری بطبع رسید و بار دیگر در بمبئی از روی همان چاپ لاهور تجدید چاپ شده است. در ایران همای و همایون و همچنین گل و نوروز از طرف بنیاد فرهنگ و بکوشش کمال عینی در دو مجلد جداگانه به سال ۱۳۵۰ چاپ و منتشر شده است.

مثنوی روضه الانوار در سال ۱۳۰۶ در تهران بکوشش مرحوم حسین کوهی

کرمانی و با مقدمه حسین مسرور چاپ شده و دو مثنوی دیگر یعنی کمال نامه و گوهرنامه تاکنون چاپ نشده اند یا اگر شده اند دسترسی به آنها میسر نیفتاد تنها قسمتهای پراکنده ای از مثنوی کمال نامه در اورینتل کالج مگزین چاپ شده که چندان قابل ذکر نیست.

پانویس:

- ۱- استاد صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد سوم، بخش دوم، انتشارات دانشگاه تهران ص ۹۰۱
- ۲- از آن جمله فیضی دکنی - مولانا هاشمی کرمانی - نویدی شیرازی - خرمی شیرازی - ملک قمی - ظهوری - حکیم شفائی اصفهانی - مولانا جلال فراهانی - هاتفی جامی و قاسمی جنابپدی و دهها شاعر دیگر و همچنین درخور یاد آوری است که امیر علیشیر نوائی وزیر سلطان حسین میرزا بایقرا خمسه ای به زبان ترکی سروده است.



کتابخانه شخصی حضرت

همای و همایون



دکتر زهرا ناتل خانلری

مثنوی داستانی «همای و همایون» خواجهی کرمانی را روان‌شاد دکتر زهرا ناتل خانلری (کیا) در کتاب «داستانهای دل‌انگیز ادبیات فارسی» خود، خلاصه و به نثری روان به چاپ رسانده است. مولف در این مجموعه کوشیده است در عین رعایت سادگی و روانی تا آنجا که میسر بوده، شیوه تعبیر متن اصلی را نیز نگه دارد تا خصوصیات بیانی شاعر حفظ شود.

گذر کن زدل تا به دلبر رسی

ز سر برگذر تا به سر بررسی

شاهنشاهی بود، در ملک شام منوشنگ نام که از نژاد کیانیان بود، و بر مردم ری حکومت می کرد. اندوهی نداشت جز اندوه فرزند و دائم در این اندیشه بود که شهریار نامداری از نسل خود باقی بگذارد. از قضا صاحب پسری شد به چهره منوچهر و فر قباد. نامش را همای گذاشت و او را به دایه‌ای سپرد که در مهد زرین با شیر و شکر پرورش داد. و چون بزرگ شد به آموزگارش سپرد. پس از چندی چنان در انواع علوم استاد شد که از دانشوران، گوی دانش می ربود و در دلاوری از نریمان پیش می افتاد و در بخشش آبروی کریمان می برد. چون به سن پانزده سالگی رسید کسی

یارای نبرد با او را نداشت. روزی به درگاه شاه رفت و گفت که دیگر دل و دماغ و میل گلستان ندارد اگر شهريار فرمان دهد به عزم شکار به صحرا برود.

جهاندار گفت ای دل افروز من
به روی تو روشن شب و روز من
مباد آن زمان کز تو باشم جدا
چو مه در شبستان نبینم ترا
ولیکن گرت صید آهو هواست
به یک روزگر باز گردی رواست

شاهزاده همای شاد شد و صبح بر بادپائی با رکاب مرصع بر نشست و با پدر به سوی دشت روی آوردند. هنگام اردیبهشت بود و دشت چون بهشت آراسته؛ ناگاه از دور گردی برخاست و شاهزاده همای در میان گرد گوری دید. کمندی بر او انداخت اما گور وحشی از چنبرش بیرون شتافت. شاهزاده تیری انداخت، اما باز خطا رفت، اسب به دنبالش تاخت و همچنان در بیابانهای تاریک و مأوای دیو در پی آن روان شد تا جائی که نه نخجیر پیدا بود و نه نخجیر گاه. تمام شب اسب می راند، تا سپیده دم به کشتزاری رسید پر از گل و یاسمن و بلبل و تذرو. در آن دشت خرم بوستانی نمایان شد. شاهزاده همای از اسب پیاده شد و روی به سوی کاخ نهاد. قصری دید از خشت زرین و دیوار عقیقین. ماهروئی از گوشه ای پدیدار گشت و چون به او رسید زمین بوسه داد و گفت:

که شاهها به اینجاى چون آمدی
شب اینجا بدی یا کنون آمدی
چو مهمان ما آمدی مرحبا
قدح گیر و بند قبا برگشا
به عزم تفرج درین بارگاه
بگرد و بر آسای از رنج راه

شاهزاده که نمی دانست این ماهرو، پری است با او به راه افتاد تا به داخل کاخ رسید. در آنجا تخت زرینی دید و تصویری که دیبای پرنگاری بر آن کشیده و بر بالای



آن نوشته شده است که ای شاه روشن روان بر این پیکر بنگر که نقش همایون دختر شاه چین است، اما با دیده باطن و چشم خرد نظر کن تا یک دنیا معنی بینی. شاهزاده همای چون بر آن نقش نظر افکند حیران برجای ماند، از می عشق سرمست شد و از پای در آمد. سروشی به گوشش آمد که دل و هوش از دست دادی، اکنون چاره نیست جز آنکه خود را به خطر بیندازی و رنج سفر بر خود هموار کنی تا به او برسی.

گذر کن ز دل تا به دلبر رسی
ز سر در گذر تا به سر در رسی
اگر مرد راهی ز خود در گذر
به منزلگه بی خودی برگذر
صواب است راه ختا رفتنت
ولی خون خود باد بر گردنت

هنگامی که شاهزاده سر از خواب برداشت نه گلزاری دید و نه قصری: تنها اسب بر سرش سایه افکنده بود و چون آن صورت دلربا را به یاد آورد، اشک از دیده براند و روی به سوی شام آورد. در راه با خود می اندیشید که:

شب فرقتش چون به پایان برم
ز دریای عشقش کجا جان برم
چرا جان نکردم هماندم نثار
که بستم دل خسته در نقش یار
ز احوال خود چند گویم سخن
که عاشق نشاید که گوید که من

هنگام صبح از دور سواران ملک شام نمایان شدند و چون شاهزاده را دردناک دیدند به خاک افتادند و حال پریشانش را پرسیدند، شهزاده آنچه گذشته بود برایشان شرح داد. همه خیره شدند و از سرانجام کار و گردش روزگار در اندیشه ماندند و گفتند: ای شهریار چرا بیهوده خود را در جنون می افکنی و به نقشی که جز خیال، چیزی نیست دل می بندی، یقین است که جادو ترا به این دام افکنده است؛ اما اگر دیو



پتیاره ترا از راه می برد، تو خرد را رهبر خویش بساز و بر جان غمگین شاه رحم کن که او چشم به راه تو است و روز سپید در نظرش شام تار است؛ اگر بیائی پدر، دختر مه پیکری از نژاد کیان برمی گزیند تا غمگسارت باشد.

همای از این سخنان برآشفته و گفت: ای سروران من، از مه پیکران با من سخن مگوئید که از حال دل ریشم آگاه نیستید. پیام مرا به مادرم برسانید که جگر گوشه ای که با خون دل پروراندی اکنون جان به جانان سپرده و راه ختا در پیش گرفته است؛ به منوشنگ شاه نیز بگوئید که لعبتی از پرده نمایان شد و دل او را به دام افکند، اگر بخت یاری کند زلف دلبر به دست آید و اگر دنیا بر او سرآید تو جاودان بمان. این گفت و عنان اسب برگرداند و راه ختا پیش گرفت.

همراه ملک جوانی بود بهزاد نام، که با او شیر خورده و اکنون همدم دل ریشش گشته بود. شاهزاده همچنان اشک می ریخت و دل دردمندش در آتش می سوخت. به هر مرز که می رسید راه سرزمین توران می خواست و به هر منزل از حال دختر فغفور چین جویان می شد.

از دیدن خورشید، آه آتشین از جگر برمی آورد «که رخشنده مهر است یا ماه من» و از دیدن شب سیاه فغان در می گرفت «که شام است یا چین گیسوی دوست». باری پس از طی راه دراز به دریائی رسیدند که زنگی آدمیخواری، سمندوی نام با زنگیان دیگر در کمین کاروان بودند، چون چشمشان به آن دو افتاد پیش آمدند و هر دو را گرفتار کردند. بادبانها برافراختند و شاد به دریا نشستند ناگاه باد سختی برخاست و دریا را به جوش آورد و امواج خروشان، بدخواهان را در دل خود فرو برد و زورق شاه را آنقدر از این سو به آن سو انداخت تا به ساحل افتاد. چون شاهزاده همای خود را به ساحل و در مرغزار سبز و خرم یافت به خاک افتاد و ایزد پاک را ثنا گفت. یک شب در آنجا ماندند و پس از آن با دلی خونین رو به راه نهادند. هنگام سپیده دم از دور گردی برخاست و سوارانی پیش آمدند. ملکزاده اندیشید که دزدانی هستند و می خواهند دمار از آنها برآرند؛ اما سواران چون به ایشان رسیدند زمین را بوسه دادند و زبان بر گشادند که جهان به کام و فلک بنده تو باد. بدان ای شه نامجو؛

که ما بندگان شه خاوریم
به خاورزمین از همه برتریم

شاه ما در این دشت به دنبال نخجیر روان گشت از قضا از پشت اسب بر زمین افتاد و «به نخجیرگه جان به جانان سپرد.» اکنون ای جهانجوی کشور گشا بدان که رسم و آئین قدیم شهر ما آن است که چون شاه رخت از این سرای بریست به صحرا می رویم و هر که را از راه زودتر برسد به سلطانی ملک خاور برمی گزینیم. حال:

بر این ره چو ما را تو پیش آمدی
نه بیگانه ای زانکه خویش آمدی
همه ملک خاور به فرمان تست
سر ما همه گوی میدان تست

اما شاهزاده همای که در دل هوای دلبر داشت و نمی توانست راز خود را بر ایشان آشکار کند به ناچار روی به سوی خاور زمین نهاد. سران سپاه به استقبالش شتافتند و در اوصاف او خیره ماندند. تاج زر بر سرش نهادند و لعل و گوهر بر او افشاندند. بدین طریق شاهزاده همای بر تخت شاهنشاهی مستقر گشت و وزارت خویش به بهزاد داد. اما دمی از خیال همایون فارغ نمی گشت.

گهی نوحه می کرد و گه می گریست
ندانست هر کس که دردش ز چیست
همی سوختی و همی ساختی
به کار ممالک نپرداختی

چنان دلش از بار غم سنگین بود که در روز بار به کسی توجه نداشت، جز آنکه از سوی چین می آمد و از هیچ شاهی حال نمی پرسید مگر از فغفورچین.

شبی که از نور ماه چون روز روشن و تابنده بود و ماه مانند چراغ فروزانی به دست زنگی می درخشید و مشام فلک از هوا عبیرین شده بود شاه از تخت ملول گشت و به بوستان رفت و به یاد همایون قدح به دست گرفت و با مرغان هم آواز گشت و زارزار گریست. پس از آن خسته و فرسوده به آرامگاه باز گشت و به خواب رفت و مانند تشنه ای که جز آب چیزی به خواب نمی بیند باغی را دید پر گل و لاله چون باغ

بهشت، پریچهره‌ای چون سرو خرامان با گیسوی پراکنده دامن کشان پیش می‌آمد.
 دو پرستار زرین کمر بر چپ و راستش حرکت می‌کردند و در باغ‌ندا در دادند که
 برخیزید همایون دختر فغفورچین، می‌رسد. شاهزاده همای چون نام همایون شنید از
 جا برجست و به خاک افتاد و زبان بر گشاد:

که ای مرهم ریش و آرام دل
 دلم را لب دلکشت کام دل
 من از شام در چین زلف تو قید
 تو در چین و از شام آورده صید
 غم کار ما خور که غمخواره‌ایم
 بکن چاره‌ما که بیچاره‌ایم

ماه مشکین موی، یاسمین روی، زبان بر گشاد. که ای فارغ از مهربانی، بر تخت
 شاهی نشسته‌ای و دعوی عشق می‌کنی در حالی که از رمز آن آگاه نیستی. اگر
 برستی دل دردمند داری ترک شاهی بکن.

که گفت ره عاشقی پیش گیر
 برو سر بنه یا سر خویش گیر

همای که این سخن را شنید بانگی زد و از خواب برجست و گریان از قصر بیرون
 شتافت، بر اسبی بر نشست و به راه افتاد و تنها و بی‌قرار با درد و غم عشق، روی به
 سرحد چین نهاد.

چون صبح شد به منزلگاهی رسید پر گل و سبزه که کاروانی بر لب آبگیر آن
 جمع شده بودند و پیر فرخنده‌ای سالار بار بود. چون شاهزاده را دید از جای
 برخاست و ثنایش گفت و پیشش نشاند و نامش را پرسید. ملکزاده گفت ای پیر
 جهان‌دیده من غریبم و از شام، هوای چین کرده و به عزم تجارت بیرون آمده‌ام، اما در
 راه دزدان به کاروان ما زدند و هر که بود کشتند و هر چه بود بردند، من خسته‌هم با
 این اسب تیزرو جان بدر بردم؛ اکنون تو نیز راز خویش فروخوان. بازرگان گفت نام
 من سعد است و تاجر دختر فغفور چین هستم. در اینجا دژی هست به نام زرینه دژ که
 ژند جادو در آن قرار گرفته و بر همه کس راه عبور رو بسته است. اکنون اگر از ما



ملول نگردي ترا به فرزندی قبول می کنم. ملک دستش را بوسید و گفت:

تو مخدومی و من کمین بنده ات
تو فرمانده و من سرافکننده ات
ولیکن نیندیشم از جادوی
به جادو نمایم کف موسوی

این گفت و بر اسب کوه پیکر سوار گشت و سوی قلعه روان شد. چون به در قلعه رسید آتشی دید که جهان را به جوش آورده و شعله اش به فلک رسیده است. شاهزاده چون دریای آتش را دید اسم اعظم را بر زبان راند و با قدرت تمام از آتش گذر کرد و سوی حصار رو آورد و دیو پتیاره ای را که ژند جادو نیام داشت کشت. ناگهان صدای عظیمی برخاست و در قلعه باز شد. ملکزاده در سرای پرنقش و نگار قلعه، دختر ماهر وئی یافت که گیسوانش به پای تخت زرین بسته شده است و چون نامش را پرسید دانست که، پریزاد دختر خاقان چین و خواهر همایون است، که ژند جادو او را به دام افکنده است. شاهزاده او را از بند رهانید و عشق خویش را به همایون بر او آشکار کرد. پریزاد قول داد که او را به همایون برساند. پس از آن به همراهی کاروانیان در گنجها را گشودند و با هزاران شتر پر از سیم و زر و گوهر و دیا آهنگ چین کردند و چون به خاقان بشارت رسید که پریزاد چون یوسف از چاه بیرون آمده و سوی گلستان رو آورده است فرمان داد تا او را با اکرام تمام به بارگاه آوردند و به بستانسرای قصر جا دادند.

پریزاد چون به همایون رسید حال خود و گرفتاریها و نجات یافتن به دست همای همه را باز گفت و پس از آنکه اوصاف شاهزاده را یکایک شرح داد گفت:

ولی با همه خوبی و دلبری
هوای تو کرد دستش از دل بری
ز نقشت مگر نسخه ای یافتست
که روی از مه و مهر برتافتست
کنون از دو عالم طلبکار تست
چو باد بهاری هوادار تست



سخنان پریزاد در همایون اثر کرد .

که از حال شهزاده آگاه بود
دلش با وی و دیده همراه بود

چون صبح شد شاهزاده همای با پیر بازارگان به ایوان فغفورچین بار یافتند و سعد بازارگان او را برادر خود که در شام اقامت داشته است معرفی کرد . شاه که دلاوری و زیبایی او را پسندید و از نجات دخترش به دست او شادمان شده بود او را نزد خویش نشانده کلاه کیانی بر سرش نهاد و به گنج و منشور وعده اش داد . پس از میگساری و برگذاری جشن ، شاهزاده از قصر بیرون آمد ، ناگهان در غرفه ماهروئی دید که از زیبایی او را به حیرت انداخت ، زود دریافت که آن گلچهره کیست :

همایون بت روی مه پیکر است
که با وی پریزاد سیمین براست

شاهزاده از دیدن او بیهوش گشت و چون به هوش آمد کسی را ندید . فغان بر آورد ، سوی سعدان پیر رفت و ماجرای دل باز گفت . سعدان او را پند داد و به آرامش دعوت کرد اما او

به گریه دل سنگ را آب کرد
جهان را زدل غرق خوناب کرد

از سوی دیگر خبر به همایون رسید که شاهزاده همای مهمان شاه است و به درگاه او منزل دارد . پریزاد پیشنهاد کرد که بر طارمی بیاید ، تا پنهان او را به همایون نشان دهد . چون چنین کردند و همایون ، همای را دید دلش از عشق او در آتش افتاد .

پریزاد را گفت کای پر فریب
چه کردی که بردی ز جانم شکیب
به یکدم بر آتش نهادی مرا
به افسوس بر باد دادی مرا
بفرما که کوی حبیبم کجاست؟
چو بیمار گشتم طبیبم کجاست؟

پریزاد او را تسلی داد و گفت آسوده باش :



که گر مرغ باشد به دام آرمش
و گر صبح گردد به شام آرمش

اما همایون آن شب را تا صبح به راز و نیاز گفتن با شمع و گریستن گذراند .
صبح به او خبر دادند که شاه عزم شکار دارد و خیمه به صحرا می زند . همایون هم
با دختران پری پیکر از حرم بیرون آمد .

چون شاهزاده همای، پریچهر را با آن وضع دید دلش چون کبوتر طپید و چون
مار بر خود پیچید . اما نگهبانان نعره دورباش بر آوردند و از سر راه دورش کردند .
شهبازده نام کام چون پرسید دانست که دخت فغفور چین در یک منزلی باغی دارد چون
بهشت برین که هر چند یکبار ، دو هفته در آنجا فرود می آید و در هوای خوش چنگ
ساز را با نغمه بلبل می آمیزد و بر لب رود ساغر می گیرد و پس از استراحت به حرم
باز می گردد . شاهزاده هم با فغفورچین و ملتزمین رکاب از کاخ رو به صحرا نهاد و
سرگرم شکار گشت ، اما هیچگاه از خیال همایون فارغ نمی گشت و پیوسته چون
شکار بر خود می پیچید ، ناگهان تدبیری اندیشید و به پای شاه افتاد و از درد شکم
نالید و خود را از پیش رفتن عاجز نشان داد . شاه به او اجازه داد که شب همانجا
بماند و سپیده دم به دنبال ایشان برود . ملکزاده چون از ناپدید شدن شاه و لشکریان
اطمینان پیدا کرد مانند برق از جا جست و روی به سوی گلستان همایون آورد و
آنقدر تاخت تا به قصر رسید . پاسبان مستی دید ، سرافکنده و چوبک به دست گرفته ؛
ناگهان گلویش را گرفت و چنان فشرد که در دم جان داد و خود به نزدیک پرده سرا
شتافت .

چون از حرم آهنگ ساز شنید چوبک پاسبان را بر گرفت و نغمه ساز کرد .
مطربان حرم ، ساز او را شنیدند و سراپا گوش گشتند .

ملکزاده مدتی دور بام گشت تا از روزن نظری به شبستان افکند . همایون را دید
براورنگ زرین میان ماهرویان نشسته و به آهنگ رودزن می گیرد و می گوید :

که آیا مه مهربانم کجاست؟
دلارام و آرام جانم کجاست؟
چه بودی گر این لحظه اینجا بدی؟



فروزنده مجلس ما بدی؟
 چو شمع آمدی در شبستان ما
 برافروختی کاخ ایوان ما
 شاهزاده همای چون این نکته را شنید سر از روزن فرو کرد و گفت:
 که اکنون جگر خسته‌ای بر در است
 به خدمت شتابد اگر در خور است
 همایون به بام رفت و شاهزاده همای را به ایوان آورد.

تا صبحدم در کنار هم می‌گساری کردند و دم بر زدند. سپیده صبح شاهزاده از شبستان بیرون شتافت. همینکه خواست پای بر رکاب نهد دهقان پیری به سویش شافت و عنانش را به دست گرفت و گفت، کجا بودی و چرا به این قصر پای گذاری؟ اکنون ترا به پیش شاه می‌برم. شهزاده چون پیل مست غرید و دست گشود و سرش را از تن جدا کرد و خود با سری پر شور و دلی پر درد به صحرا شتافت. اما یکی از مقیمان بارگاه نزد شاه شتافت و داستان همای و کشته شدن پاسبان و باغبان را شرح داد. شاه همان دم فرمود تا همای را به بند بیفکند.

شاهزاده همه شب در زندان از گردش روزگار نالید و بر درد خود گریست. ناگاه در ظلمت شب در زندان گشوده گشت و ماهروئی شمع به دست وارد شد، بندش را از هم گسست و چون یوسف از چاه به در آوردش. دختر خود را سمن رخ دختر سهیل جهانسوز معرفی کرد و گفت: دلم در بند گرفتار است اما؛

گرت چون همایون بود دلبری
 یقینم که با مات نبود سری
 ولیکن چو می‌سوزم ای دلفروز
 چه باشد که با من بسازی سه روز

سه روز و سه شب در خلوت در کنار یکدیگر بسر بردند. پس از آن شاهزاده بدرود کرد و به قصر همایون شتافت و همانجا ماند. همایون که در دلش افتاده بود که شاهزاده را می‌بیند به بام برآمد ولی چون از پیشامد او و آزادیش به دست سمن رخ آگاه شده بود با خشونت او را از خود راند:

چه گوئی ز راه دراز آمدم
 برو باز شو کز تو باز آمدم
 مگو کز تو دل بر نشاید گرفت
 به یک دل دو دلبر نشاید گرفت

گریه و زاری شاهزاده در دل همایون اثر نکرد و همچنان او را سرزنش کرد:

برو کز توام چاره تنهائی است
 ز درد تو درمان شکیبائی است

همای از پاکی خود سخن گفت:

که گر خاک گردد تن خاکیم
 گواهی دهد جان زدل پاکیم
 چو باد از نیارم گذر بر درت
 کنم جان درین سر بجان و سرت

همایون او را از خود راند:

به بالای من نیستت دسترس
 که از سرو بن بر نخورد ست کس
 مبر نام دل آخرت ننگ نیست
 کزین جنس در شهر ما سنگ نیست

پس از گفتگوی بسیار شاهزاده همای نومید باز گشت و همه شب زار گریست. اما همایون از کرده خود پشیمان شد و از راندن شاهزاده همای خود را سرزنش کرد. با تیغ و سپر بر اسب رهواری بر نشست و به دنبال همای به راه افتاد تا در بیشه‌ای او را یافت.

ابتدا خواست به پایش بیفتد و عذر گناهان بخواهد ولی خودداری کرد و این کار را دور از عقل شمرد. برای آزمایش ناشناس بر او بانگ بر زد و نامش را پرسید و تهدیدش کرد. کم کم کار گفتگو و مناظره به مجادله کشید و دو طرف خود را آماده نبرد کردند:

به هم در فتاندند چون پیل مست



یکی تیغ و دیگر کمندی به دست

این بر آن می زد و آن بر این و هریک سخت مقاومت می کرد تا سرانجام شاهزاده همای، همایون را بر زمین زد و چون خنجر کشید که سرش را از تن جدا کند همایون مغفر از سر بر گرفت و چهره خود را نمایاند. ناگهان شب تیره به روز روشن مبدل گشت:

کشیدند جعد سمن سای هم
فتادند چون طره در پای هم

مدتی به این حال باقی ماندند تا سپیده دم گرد غلیظی از راه برخاست و سوارانی پدید آمدند. هما و همایون به دیر کهنی در آن نزدیکی پناه بردند و چون شاهزاده به بام بر آمد بهزاد را دید که با سوارانی بیشمار از پی او برخاسته است. بیدرنگ به نزدش شتافت و روز را با شادی بسر آوردند. پس از آن شاهزاده همای نامه ای به فغفور چین فرستاد و از همایون خواستگاری کرد. فغفور چین از دیدن نامه ابرو درهم کشید، اما تدبیری اندیشید و بظاهر روی خوش نشان داد و شاهزاده را به درگاه خویش دعوت کرد. شاهزاده با وجود مخالفت بهزاد، روی به درگاه آورد. فغفور چین از او استقبال کرد و گرم پذیرفتش و همایون را نیز به حرم وارد کرد. اما شاهزاده تمام شب به گرد قصر همایون گشت و او را با سوز و گداز خواند ولی از او اثری ندید.

از سوی دیگر فغفور چین با مشورت وزیر خود، دستور داد تا همایون را در زیر زمین زندانی کردند و صبح فردا ندا در دادند که همایون، دخت فغفور چین چون مرغ وحشی از دام زندگی بیرون رفته و سوی باغ بهشت به پرواز در آمده است. همه آشفته گشتند و خاک بر سر ریختند و چون این خبر به شاهزاده همای رسید نعره ای زد و خروشان و جوشان به ایوان شاه آمد. در همان لحظه تابوت آن پریچهر را در دیبای زرنگار پوشاندند و بر دوش گرفتند و دختران به دنبال نعش روان گشتند. شاهزاده شوریده حال در پیش تابوت؛

گهی دست می کند و لب می گزید
گهی بر سر و خاک و خون می تپید

گهی سر به تابوت برمی نهاد
گهی پیش تابوت سر می نهاد

تابوت را در دخمه‌ای جا دادند و درش را محکم بستند. شاهزاده همای پس از آن چون دیوانگان سر به صحرا نهاد و از حال خود به هیچکس خبری نداد. پریزاد از حقیقت امر آگاه شد و پنهانی بر سر چاه که در خانه وزیر بود رفت و همایون را دلداری داد. وزیر پسری داشت فرینوش نام که عاشق پریزاد گشت و تاب و توان ازدست داد. در این کار چاره‌ای ندید جز آنکه دوای درد خود را از شاهزاده همای بخواهد. پس اندیشید که او را از حال همایون مطلع کند و درمان درد خویش را از او بخواهد. در دم نزد بهزاد شتافت و راز را بر او آشکار کرد و با یکدیگر به جستجوی شاهزاده پرداختند. اما هرچه گشتند اثری از او نیافتند تا به کاروانی رسیدند و نشانه‌ها دادند. شتربان گفت: شخصی در دامنه کوهسار ناله دردناک برمی کشد و شب و روز خواب و قرار ندارد. چون گشتند، شاهزاده را مانند دیوانگان یافتند، که از ایشان می‌گریخت با نیرنگ و افسون رامش کردند و گفتند:

چه رانی ز مرگ همایون سخن
که آن جمله مکر است و تزویر و فن
عزیزی که او ماه کنعان ماست
کنون همچو یوسف به زندان ماست

پس از آن فرینوش از شاهزاده همای خواست که دردش را درمان کند و او را به پریزاد برساند تا زندان را نشان بدهد.

شاهزاده همای با او عهد بست و جملگی به دنبال فرینوش، پنهان از شاه و وزیر، بر سر چاه آمدند و آن زندانی رنجور را از چاه بر آورده بر مهد زرین نشانند و فرار کردند. چون خیر به فغفور چین رسید لشکر آراست و آماده جنگ شد.

سواران شام هم به سر کردگی شاهزاده همای و بهزاد و دیگر دلاوران روزها با چینیان جنگیدند، تا آنکه فغفور چین کشته شد و شاهزاده همای به جای او بر تخت نشست. همایون از مرگ پدر ماتم گرفت و عزاداری کرد. چون دوره سوگواری تمام گشت با جلال و شکوه به عقد شاهزاده همای درآمد.



همه موبدان در زمان آمدند
همه بخردان مدح خوان آمدند
پس آنکه گرفتش بلورینه دست
به رسم ملوک عجم عقد بست
به مهری معین به دینی درست
زخ خاطر از گرد انده بشست
چو شد بسته کابین آن دلگشای
فرستاد شاهش به خلوت سرای
دگر یک شبانروز با یکدیگر
نکردند جز خواب کاری دگر
شه عالم آرای مجلس فرروز
نیامد برون از حرم چند روز

پس از آن شاهزاده همای، پریزاد دختر دیگر فغفورچین را به فرینوش داد و او را بر تخت شاهی چین نشاند و خود به اتفاق یاران به ملک شام بازگشت و به جای پدر بر تخت نشست و خدا پسری به او داد جهانگیر نام که بعد از او بر سریر سلطنت جایگیر شد و چون پدر به عدل و داد پرداخت.



محمود
مدبری

کتابشناسی خواجه



کمال‌الدین ابوالعطا محمود بن علی بن محمود خواجهی کرمانی (ف، ۷۵۰ هـ.)، پس از حافظ شیراز، در ردیف شاعران برجسته قرن هشتم است که به سبب تنوع و تعدد آثار و خلق بدایع شعری و مهارت در اقسام سخنوری، شهرت بسیار دارد.

خواجه در انواع قوالب اصلی و فرعی شعر، چون غزل، قصیده، مثنوی، رباعی، ترکیب بند، ترجیع بند و مسمط؛ و در مضامین مختلفی نظیر وعظ، زهد و عرفان، غزل، وصف، داستانسرایی، مدح، حماسه و طنز از سرآمدان گویندگان عصر ایلخانی است. جمع اشعار او از ۴۴۰۰۰ بیت متجاوز است و همه این عناصر است که جامعیتی خاص بدو بخشیده است.

آثار منظوم او عبارتند از:

۱ - دیوان اشعار (صنایع الکمال - بدایع الجمال)

۲ - مفاتیح القلوب (منتخب دیوان)

۳ - سام‌نامه

۴ - روضة الانوار

۵ - همای و همایون

۶ - گل و نوروز

۷ - کمال‌نامه



۸ - گوهرنامه

و آثار منشور:

۱ - رساله البادیه (در سوانح سفر کعبه)

۲ - رساله سبع المثانی (در مناظره شمشیر و قلم)

۳ - رساله مناظره شمس و سحاب

۴ - رساله شمع و شمس

۵ - رساله شمع و پروانه

از این میان تاکنون دیوان اشعار، روضه الانوار، سامنامه، همای و همایون، و گل و نوروز به چاپ رسیده که کیفیت تصحیح و چاپ برخی، نظیر روضه الانوار و سامنامه به هیچ وجه خوب نیست و تصحیح انتقادی و دقیق مناسبی را می‌طلبد. آثار دیگر خواجه هنوز نشر نیافته و امید می‌رود که این دسته از آثار در آتیۀ نزدیک از بونه فراموشی به در آید.

خواجه نیز چون بسیاری دیگر از بزرگان ادب قرن هشتم به سبب تقارن زمانی با حافظ به گونه‌ای در هاله فراموشی و بی‌توجهی قرار گرفته است. هر چند که تعدد نسخ خطی آثار منظوم و بهره‌گیری جنگها و مجموعه‌های ادبی از اشعارش و ذکر تذکره نویسان، حاکی از اهمیت و رونق شعر او بوده؛ اما در دوران معاصر، بی‌اعتنایی مایوس‌کننده‌ای در میان مجامع ادبی و فرهنگی و دانشگاهی به نظر می‌رسد.

نگارنده در این سطور سعی کرده که در حد توانائی خود در پژوهش علمی و امکانات کتابخانه‌ها و مجموعه‌های کنونی و فهارس داخلی و خارجی موجود، مختصری در باب خواجهی کرمانی تهیه و تدوین کند، این کتابشناسی مشتمل است بر:

الف - معرفی جامع نسخ خطی و چاپهای آثار خواجه

ب - کتابها و مقالاتی که منحصرأ به خواجه پرداخته‌اند که البته با توجه به مطالب

فوق‌الذکر بسیار ناچیز است.

ج - آثار قدیم و جدید که ذکری از این شاعر دارند؛ اعم از تذکره‌ها، کتب تاریخی و ادبی، تاریخهای ادبیات، مجموعه‌های ادبی.

د - فهرستهای مختلف ادب فارسی که هر کدام ذکری مختصر از آثار خواجه و گاه

احوال او را دربردارند .

امید است که با کمک سایر پژوهندگان و ارشاد استادان فن به ویژه کرمانیان دانشمند و صاحب نظر، بتوان در آینده و با بهره گیری از ثمرات کنگره خواجه - مهر ماه ۱۳۷۰ - کتابشناسی مفصل و توصیفی از خواجهی کرمانی فراهم آورد .

دیوان اشعار

چاپی

دیوان خواجه کرمانی - با مقدمه به قلم سعید نفیسی - به اهتمام کوهی کرمانی طهران ۱۳۰۷ - سریبی

دیوان خواجهی کرمانی - به اهتمام احمد سهیلی خوانساری - کتابفروشی بارانی و محمودی - ۱۳۳۶ - چاپ دوم نشر پاژنگ ۱۳۶۹

دیوان خواجه - به اهتمام تاج محمد خان

مجله اورینتل، ج ۲۱ ش ۱: ۱۲۹ - ۱۴۳ (ضمیمه)

ج ۲۱ ش ۲: ۱۴۵ - ۱۶۰

ج ۲۱ ش ۴: ۱۶۱ - ۱۷۶ (ضمیمه)

ج ۲۲ ش ۲: ۱۷۷ - ۲۰۸ (ضمیمه)

ج ۲۲ ش ۳: ۲۰۹ - ۲۲۴

ج ۲۲ ش ۴: ۲۲۵ - ۲۵۶ (ضمیمه)

ج ۲۳ ش ۱: ۲۵۷ - ۲۸۸ (ضمیمه)

ج ۲۳ ش ۲: ۲۸۹ - ۳۰۴ (ضمیمه)

ج ۲۳ ش ۳: ۳۰۵ - ۳۳۲ و ۱ - ۴ (ضمیمه)

ج ۲۳ ش ۴: ۵ - ۳۶

ج ۲۴ ش ۱: ۳۷ - ۶۸ (ضمیمه)

دیوان کمال خواجهی کرمانی - با مقدمه مهدی افشار - انتشارات ارسطو (بی تاریخ)

منتخب دیوان خواجه - به اهتمام حسین کوهی کرمانی - طهران ۱۳۰۷

احوال و منتخب اشعار خواجه - به قلم سعید نفیسی - طهران ۱۳۰۷



منتخب غزلیات خواجه - بنگاه مطبوعاتی عطایی - تهران ۱۳۶۶
 ترجیع بند خواجه - کتابفروشی جهان نما - شیراز ۱۳۱۷ - چاپ سوم - سربی
 ترجیع بند خواجه - طهران ۱۲۸۳ ه. ق. سنگی - (ضمن عوارف المعارف)
 ساقی نامه خواجهی کرمانی - مجله سخن - دوره ۶ شماره ۷ (شهریور ۱۳۳۴)

خطی

- ملک، ش ۵۹۸۰ در کلیات، مورخ ۷۵۰
 ش ۵۹۶۳ در کلیات، مورخ ۸۲۹
 ش ۵۲۲۶ در جنگ (۲۰۳ پ - ۲۲۲ ر) سده نهم، غزل
 ش ۴۷۵۱/۳ سده ۱۱ - ۱۰
 ش ۵۲۷۳ سده ۱۳، غزل (شوقیات)
 کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۵۴۹۱، مورخ ۱۳۲۶
 ش ۵۴۸۰، در مجموعه خطی (۱۱۴ - ۶۸ ص)
 ش ۵۱۵۴، در کلیات
 ش ۶۰۲۶، در کلیات، سده ۱۱
 مجلس، ش ۱۱۸۲، مورخ ۸۵۵
 ش ۲۶۵۶، مجموعه خطی (ص ۱۳۹ به بعد)
 سنا، ش ۳۵۲/۱، در کلیات، مورخ ۸۲۰
 سلطنتی، ش ۱۲۱۴۹، در کلیات، مورخ ۸۲۴
 ش ۲۹۹۱، در کلیات، مورخ ۹۲۷
 رضوی، ش ۴۲۴ (۴۶۵۱)، سده ۱۳، غزل (حضریات)
 سپهسالار، ش ۷۱۳۲، سده ۱۳، گزیده قصیده و رباعی
 قاهره، دارالکتب، ۱۵۳ م ادب فارسی، مورخ ۸۲۳
 ۱۳۲ ادب فارسی، مورخ ۸۵۸
 موزه بریتانیا، ش ۹۴۶۰ or، مورخ ۹۶۱
 ش ۱۱۵۱۹ or سده ۱۲



بادلیان ش ۱۲۱ الیوت؛ همراه دیوان امیر خسرو، مورخ ۸۳۹ فیلم دانشگاه تهران،

ش ۹۰۲

مفاتیح القلوب و مصابیح الغیوب

خطی

سنا ش ۳۵۲، در کلیات، مورخ ۸۲۰

ملک ش ۵۹۶۳، در کلیات، مورخ ۸۲۹

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ش ۲۰۴۳، از سده ۹

سلطنتی ش ۱۲۱۴۹، در کلیات، مورخ ۸۲۴

ش ۲۹۹۱، در کلیات، مورخ ۹۲۷

روضه الانوار

چاپی

روضه الانوار - به اهتمام کوهی کرمانی - با مقدمه حسین مسرور تهران ۱۳۰۶

خطی

ملک ش ۵۹۸۰، در کلیات، مورخ ۷۵۰

ش ۵۹۶۳، در کلیات، مورخ ۸۲۹

ش ۴/۴۹۲۵، مورخ ۸۴۲ (۴۶ ر - ۱۱۲ ر هاشم)

ش ۲/۴۶۷۰، سده ۱۱

مجلس ش ۹۲۱ - ۹۲۳، در هاشم «پنج گنج» او، مورخ ۸۲۴ (۱۱۲۲ - ۱۰۱۱ ص)

ش ۹۰۷۱۲ - ۹۱۲، سده ۹ (۶۹۳ - ۶۴۵ ص)

ش ۲/۹۲۶، در «پنج گنج» مورخ ۹۷۰

ش ۹۰۷۱۲ - ۹۱۲، سده ۹ (۶۹۳ - ۶۴۵ ص)

ش ۲/۹۲۶، در پنج گنج مورخ ۹۷۰

ش ۹۲۷، سده ۱۱ - ۱۰

ش ۲/۴۹۰۹، مورخ ۱۳۳۵ هـ. ق. (۱۵۱ - ۲۷ ص)



- سنا، ش ۳/۳۵۲، در کلیات، مورخ ۸۲۰
 سلطنتی، ش ۱۲۱۴۹، در کلیات؛ مورخ ۸۲۴
 ش ۲۹۹۱، در کلیات، مورخ ۹۲۷
 ش ۳۰۷، مورخ ۹۲۷
 سپهسالار، ش ۴۱۵، در «پنج گنج»، مورخ ۹۵۳
 رضوی، ش ۴۲۴ (۴۶۵۱)؛ در کلیات، مورخ ۱۰۴۵
 ش ۴۲۴ ادبیات (۴۶۵۱)، سده ۱۱
 مرکزی دانشگاه، ش ۳۱۷۹، سده ۱۲ - ۱۱
 تهران، خاندان علی آبادی، مورخ ۱۲۹۰
 موزه بریتانیا، ش Add ۱۸۱۱۳، در کلیات، مورخ ۷۹۸
 ش Add ۷۷۵۸، در کلیات مورخ ۹۳۴
 ش Add ۲۵۴۹۳/۱، سده ۱۷ م.
 مدینه، عارف حکمه ش ۸۵، همراه با «روضه المحیین» ابن عماد، مورخ ۹۵۲
 میشیگان، دانشگاه ش M.S ۳۱۵ سده ۱۱

*

همای و همایون

چاپی

- همای و همایون - لاهور - سنگی ۱۲۸۹ ه.ق - ۳۰۳ صفحه
 همای و همایون - به اهتمام م. اردکانی - بمبئی - سنگی، جیبی - ۱۳۲۰ ه.ق.
 همای و همایون - به اهتمام تاج محمد خان
 مجله اورینتل، ج ۱۸ ش ۴: ۱۲۱ - ۱۳۶ (ضمیمه)
 ج ۱۹ ش ۳: ۲۰۱ - ۲۶۷ (ضمیمه)
 همای و همایون - با تصحیح کمال عینی - بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۸

خطی

- ملک، ش ۵۹۸۰، در کلیات، مورخ ۷۵۰



- ش ۵۹۶۳، در کلیات، مورخ ۸۲۹
- مرکزی دانشگاه، ش ۵۱۵۴، در کلیات، مورخ ۸۰۸
- ش ۶۰۲۶، در کلیات، سده ۱۱
- سنا، ش ۳۵۲/۳، در کلیات، مورخ ۸۲۰
- سپهسالار، ۴/۴۱۵، در «پنج گنج»، مورخ ۹۵۳
- مجلس، ش ۹۲۱ - ۹۲۳، در هاشم «پنج گنج»، مورخ ۸۲۴
- ش ۹۲۶/۵، در «پنج گنج»، مورخ - ۹۷۰
- ش ۲۶۵۶/۷، همراه دیوان، مورخ ۸۳۴
- سلطنتی، ش ۱۲۱۴۹، در کلیات، مورخ ۸۲۴
- ش ۲۹۹۱، در کلیات، مورخ ۹۲۷
- رضوی، ش ۱۰۶۲ ادبیات (۵۰۲۷)، مورخ ۹۸۳
- ش ۱۰۶۱ ادبیات (۵۰۲۶)، سده ۱۱
- موزه بریتانیا، ش Add ۱۸۱۱۳، در کلیات، مورخ ۷۹۸
- ش Add ۷۷۵۸، در کلیات، مورخ ۹۳۴
- استانبول، طوقیوسرای، ش R ۱۰۴۵، سده ۹
- ش H ۸۱۷، سده ۹
- هند، بانکپور، ش ۱۴۵، سده ۱۵ م.
- ش ۱۴۴، سده ۱۷ م.
- لنین گراد، آکادمی علوم، ش C ۱۹۱۹ (۴۶۳۰ ف)، بی تاریخ (۳۳۱ پ - ۳۶۶ پ)
- (پ)
- ش D ۴۳۶، در کلیات، مورخ ۱۰۰۱
- هاروارد، فرانسیس هوفر، سده ۱۰
- وین، کتابخانه سلطنتی، ش ۶۱

گل و نوروز

چایی

گل و نوروز - با اهتمام و کوشش کمال عینی - بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۱



خطی

- ملک، ش ۵۹۸۰/۴، در کلیات، مورخ ۷۵۰
 ش ۴۶۷۰/۳، سده ۱۱ (۹۳ پ - ۱۶۱ ر)
 مرکزی دانشگاه، ش ۵۱۵۴، در کلیات، مورخ ۸۰۸
 ش ۶۰۲۶، در کلیات، سده ۱۱
 سنا، ش ۳۵۲/۳، در کلیات، مورخ ۸۲۰
 سلطنتی، ش ۱۲۱۴۹، در کلیات، مورخ ۸۲۴
 ش ۲۹۹۱، در کلیات، مورخ ۹۲۷
 سپهسالار، ش ۴۱۵، در «پنج گنج»، مورخ ۹۵۳
 مجلس، ش ۹۲۶/۴، در «پنج گنج»، مورخ ۹۷۰
 رضوی، ش ۴۲۴ ادبیات (۴۶۵۱)، در کلیات، مورخ ۱۰۴۵
 موزه بریتانیا، ش Add ۲۷۲۵۹/۴، همراه گل و نوروژ و جز آن، مورخ ۸۲۱
 ش Add ۷۷۵۸، در کلیات، مورخ ۹۳۴
 استانبول، طوقچوسرای ش H ۷۹۶/۶، مورخ ۸۱۰
 لنین گراد، آکادمی علوم ش ۱۹۱۹ c (۳۵۳۴ ف)، بی تاریخ، (۸۱ ر - ۱۲۸ ر)
 ش B ۱۸۰۹ (۳۵۳۳ ف)، بی تاریخ (۲۶۵ پ - ۳۱۹ پ)

کمال نامه

چاپی

کمال نامه خواجه جوی کرمانی - به اهتمام تاج محمد خان
 مجله اورینتل، ج ۱۶ ش ۷۹:۳ - ۱۱۶ (ضمیمه)

خطی

- ملک، ش ۵۹۸۰، در کلیات، مورخ ۷۵۰
 ش ۴۶۷۰، سده ۱۱، (۱۷۷ پ - ۲۰۳ ر)



مجلس، ش (فهرست نشده)، همراه دیوان، مورخ ۷۷۵
 ش ۹۲۶/۳، در «پنج گنج»، مورخ ۹۷۰
 ش ۴۲۶، مورخ ۱۳۰۱
 سپهسالار، ش ۴۱۵، مورخ ۹۵۳
 سلطنتی، ش ۱۲۱۴۹، در کلیات، مورخ ۸۲۴
 ش ۲۹۹۱، در کلیات، مورخ ۹۲۷

*

سنا، ش ۳۵۲/۳، در کلیات، مورخ ۸۲۰
 موزه بریتانیا، ش Add ۱۸۱۱۳، در کلیات، مورخ ۷۹۸
 ش Add ۷۷۵۸، در کلیات، مورخ ۹۳۴

گوهرنامه

خطی

ملک، ش ۵۹۸۰، در کلیات، مورخ ۷۵۰
 ش ۵۹۶۳، در کلیات، مورخ ۸۲۹
 مجلس، ش ۹۲۶/۱، در «پنج گنج»، مورخ ۹۷۰
 ش ۴۶۷۰/۴، سده ۱۱، (۱۶۲ پ - ۱۷۶ ر)
 سلطنتی، ش ۱۲۱۴۹، در کلیات، مورخ ۸۲۴
 ش ۲۹۹۱، در کلیات، مورخ ۹۲۷
 سپهسالار، ش ۴۱۵، مورخ ۹۵۳
 موزه بریتانیا، ش Add ۷۷۵۸، در کلیات، مورخ ۹۳۴
 بنگال، ایشیاتک، ۱۰۰ منظوم (۲۸۸)، مورخ ۹۹۱

*

سام نامه

جایی

سام نامه (۲ جلد) - به تصحیح و مقابله اردشیر بنشاهی (خاضع) - با مقدمه سعید



نفیسی - بمبئی - ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰، سنگی

خطی

مجلس، ش ۲۵۲۶، سده ۱۱

ش ۳۹۹، بی تاریخ

کتابخانه مینوی

پاکستان، لاهور، پرفسور شیرانی، ۴۶۱۰/۱۵۶۰، سده ۱۲

موزه بریتانیا، ش ۶۹۴۱ Add

ش ۳۴۶ or، سده ۱۸

مناظره اللبدوالبادیه (رساله البادیه به نثر)

خطی

ملک، ش ۵۹۶۳/۵، در کلیات، مورخ ۸۲۹

سلطنتی، ش ۱۲۱۴۹، در کلیات، مورخ ۸۲۴

ش ۲۹۹۱، در کلیات، مورخ ۹۲۷

*

مناظره شمس و سحاب (نثر)

خطی

ملک، ش ۵۹۶۳/۶، در کلیات، مورخ ۸۲۹

سنا، ش ۳۵۲/۳، در کلیات، مورخ ۸۲۰

سلطنتی، ش ۱۲۱۴۹، در کلیات، مورخ ۸۲۴

ش ۲۹۹۱، در کلیات، مورخ ۹۲۷

*

مناظره شمع و شمس (نثر)

خطی

سلطنتی، ش ۱۲۱۴۹، در کلیات، مورخ ۸۲۴



ش ۲۹۹۱، در کلیات، مورخ ۹۲۷

*

مناظره شمع و پروانه (نثر)

خطی

سنا، ش ۳۵۲/۴، در کلیات، مورخ ۸۲۰

*

سبع المثنی (مناظره شمشیر و قلم به نثر)

خطی

ملک، ش ۵۹۶۳/۶، در کلیات، مورخ ۸۲۹

*

مقالات و کتابهای مربوط به خواجه

باستانی پاریزی، ابراهیم، مزار خواجه، روزنامه اندیشه کرمان، یکشنبه دهم بهمن

۱۳۳۷

مزار خواجه، زیر این هفت آسمان، انتشارات جاویدان، چاپ دوم، ۱۳۵۶
باستانی پاریزی، ابراهیم، خواجه در شیراز، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال اول شماره اول ۱۳۶۹ - ص ۱۱ - ۲۰

برهان آزاد، ابراهیم، حل چند معما از خواجهی کرمانی، مجله پیام نوین.

ج ۳ ش ۲: ۱۳ - ۱۴

ش ۴: ۶۲ - ۶۴

ش ۶: ۷۴ - ۷۶

ش ۹: ۶۴ - ۶۵

ش ۱۱/۱۲: ۲۲ - ۲۳

برهانی، مهدی، حافظ و خواجه، حافظ شناسی، جلد ۴: ۴۳ - ۸۱

جلد ۵: ۸۵ - ۱۲۶ انتشارات پاژنگ-۱۳۶۶

خانلری، زهرا، همای و همایون، مجله سخن، ۶ (۷) شهریور ۱۳۳۴ - ص ۵۸۲ - ۵۷۱

زندى، زهرا. تحقيق در آثار خواجهى کرمانى، پايان نامه دکتراى دانشگاه تهران، ۱۳۴۳، به راهنمايى سعيد نفيسى (چاپ نشده)

شهداد نژاد، سهراب. مزار خواجه کرمانى به شيراز به تنگ افتاده... ۱۳۵۹
عینى، کمال‌الدین. سه مقاله درباره حافظ - خواجه - بسحاق. از محمد عاصمى -
عبدالغنى ميرزايف - کمال‌الدین عینى - بنياد فرهنگ ايران - ص
۸۹۰ - ۱۱۱

فلاح رستگار، گيتى. نگاهى به همای و همایون خواجهى کرمانى، مجله دانشکده ادبيات
و علوم انسانى دانشگاه مشهد، سال ۱۳۵۶ شماره ۴ و سال ۱۳۵۷
شماره اول

کاظمى و يسرى، غلامعلى. تصحيح و تشریح مثنويهاى کمال‌نامه و گوهرنامه خواجهى
کرمانى. پايان نامه دکترا دانشگاه تهران ۱۳۵۶، به راهنمايى
نيرسينا (چاپ نشده)

نفيسى، سعيد، احوال و منتخب اشعار خواجهى کرمانى، تهران ۱۳۰۷
نيرسينا، هدايت‌الله. درسى از سخن زندگى خواجه. شرکت سهامى چهر ۱۳۴۹
نيرسينا، هدايت‌الله. سام نامه خواجهى کرمانى، مجموعه مقالات چهارمين کنگره
تحقيقات ايرانى (جلد اول). به کوشش دکتر محمد على صادقيان،
دانشگاه شيراز ۱۳۵۳

تاج محمد خان، خواجهى کرمانى سوانح حیات او و تصانیف، اورينتال، ج ۱۵
ش ۴: ۱۰۷ - ۱۲۲ (اردو)
فن اردمان، فرانز، شرح مختصرى در باب خواجه، مجله انجمن شرقى آلمانى،
ج ۲ ص ۳۱۷ - ۲۰۵؛ ۱۸۴۷ م. (آلمانى)

GHAFFARI, Mlle, Azra: Essai sur le poete persan Khadjou kirmani, poete du
8è siècle de L'hégire et du 14è S. Dactylographiée, 217 FF.
(Thèse. Let. res. paris. 1954).

آثاری که مطالبی درباره خواجه دارند

- آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ، آتشکده، به کوشش حسن سادات ناصری، امیر کبیر بخش
دوم ۱۳۳۸، ص ۶۲۰ - ۶۱۹
- آذریگدلی، لطفعلی بیگ، آتشکده به اهتمام سید جعفر شهیدی، انتشارات محمد علی
علمی ۱۳۳۷، ص ۱۲۳
- آزاد بلگرامی، غلامعلی. خزانه عامره، چاپ کانپور، ص ۲۱۷ - ۲۱۵
ابن المبارک محمد قزوینی (حکیم). ترجمه مجالس النفاث - نوایی
اته. هرمان. تاریخ ادبیات فارسی. ترجمه رضازاده شفق، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
۱۳۳۷، ص ۸۶ و ۹۱
- احمدی، احمد. سیر سخن (شامل احوال معروفترین نویسندگان و شاعران ایران از
قدیمترین ازمینه تا عصر حاضر و برگزیده آثار آنان)، همراه با حسین
رزمجو، مشهد، باستان ۱۳۴۵
- اسحاق بیگ، تذکره اسحاق بیگ، (از قرن دوازدهم)، نسخه خطی شماره ۱۲۵۷ / ف
کتابخانه ملی ایران.
- اعظمی راد، گنبد دردی. مسقط در شعر فارسی، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۶ ص ۷۸ -
۷۷
- افوشته ای نطنزی، محمد بن هدایت الله. نقاوه الاثاری ذکرا لاختیار، به اهتمام دکتر
احسان اشراقی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۰ - ص ۱۱
- اقبال آشتیانی، عباس. تاریخ مفصل ایران به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی. کتابخانه
خیام ۱۳۴۶
- اقبال آشتیانی، عباس. تاریخ مغول، امیر کبیر، چاپ چهارم ۱۳۵۶. ص ۵۴۹ - ۵۴۸
امیر مختار، تذکره مخزن اخبار. (از قرن دهم). نسخه ای خطی از آن موجود نیست.
- انصاری کازرونی، سلم السموات. چاپ تهران ۱۳۴۰، ص ۱۵ و حواشی مربوط به آن
اوحدی بلیانی، تقی الدین، عرفات العاشقین و عرصات العارفین، نسخه خطی شماره
۵۳۲۴ کتابخانه ملی ملک.

- ایمان، رحم علیخان، تذکره منتخب اللطایف، به اهتمام جلالی نائینی و دکتر سید امیر حسن عابدی، چاپ تابان، ۱۳۴۹، ص ۱۶۹
- باستانی پاریزی، ابراهیم. آسیای هفت سنگ، اقلیم پارس، انتشارات دنیای کتاب، چاپ ششم ۱۳۶۷، ص ۱۱۳ - ۱۱۲
- باستانی پاریزی، ابراهیم. زیر این هفت آسمان، انتشارات جاویدان، چاپ دوم ۱۳۵۶.
- باستانی پاریزی، ابراهیم. نای هفت بند. موسسه مطبوعاتی عطایی، چاپ دوم ۱۳۵۱. ص ۲۸۳ و ۴۴۸
- براون، ادوارد. تاریخ ادبی ایران از سعدی تا جامی، ترجمه و حواشی علی اصغر حکمت. چاپ دوم ابن سینا ۱۳۳۹. چاپ چهارم امیر کبیر ۱۳۵۷؛ ص ۳۱۲ - ۳۰۱
- بنارسی، علی ابراهیم خلیل خان. خلاصه الکلام، (جلد اول)، نسخه عکسی کتابخانه بادلیان به شماره ۱۷۲۱ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- بهادر، امیرالملك سید محمد صدیق حسن خان. شمع انجمن هندوستان، ۱۲۹۳، ص ۱۱۹
- بهارستان سخن چاپ مدارس ۱۹۵۸ - ص ۳۲۹ - ۳۲۸
- بهار همدانی، ابوالحسن. دانش و هنر، مقدمه باستانی پاریزی ۱۳۵۵
- بهزادی اندوهجردی، حسین. ستارگان کرمان، انتشارات توس ۱۳۵۴ ص ۱۸۸ - ۱۶۱
- بهمن میرزا قاجار. تذکره محمد شاهی (رشته اول در ذکر متقدمین)، نسخه خطی شماره ۹۰۳ کتابخانه مجلس ص ۸۵ - ۸۴
- نسخه خطی مجلس: ش ۹۰۲، ۹۰۳
- ملک، ش ۴۳۱۷
- دانشکده ادبیات ش ۱۰ - پ
- کتابخانه آستان قدس رضوی
- بیانی، شیرین. تاریخ آل جلایر، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۵، ص ۳۷۹ - ۳۷۷
- بیانی، مهدی. کارنامه بزرگان ایران، نشریه اداره کل انتشارات و رادیو ۱۳۴۰
- پژمان بختیاری. حسین، دیوان حافظ شیرازی، ص نود و هشتم تا صد و دوم.
- پورسلطانی، منصور. دانشمندان پارس، ۱۳۳۶، ص ۵۸



- تبریزی، ابوطالب خان. خلاصه الافکار، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک تجلی پور، مهدی. دائره المعارف دانش بشر، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۹-ص ۱۲۲۶ تذکره الشعرا. مورخ ۱۱۳۵ هـ. از مجموعه شماره ۳۹۸۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۲۸۶ - ۲۵۴
- تذکره خلاصه الکلام. نسخه عکسی متعلق به کتابخانه دکتر ذبیح الله صفا تذکره خیرالبيان. نسخه خطی شماره ۹۲۳ کتابخانه مجلس توحیدی پور، مهدی. گلهای جاویدان در بوستان ادب ایران، عطایی. ۱۳۳۶ - ص ۲۰۷ - ۲۰۱
- جاجرمی، محمد بن بدر. مونس الاحرار فی دقائق الاشعار. به اهتمام میر صالح طبیبی. انجمن آثار ملی، جلد دوم ۱۳۵۰، ص ۱۰۳۰ - ۱۰۲۰ - ۹۸۳ - ۹۸۲ جامی، عبدالرحمان. بهارستان. به تصحیح دکتر اسماعیل حاکمی. انتشارات اطلاعات ۱۳۶۷، ص ۱۰۶
- جعفری، جعفر بن محمد بن حسن. تاریخ یزد - به کوشش ایرج افشار - بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸۰ - ص ۳۳، ۴۸، ۵۱
- جلال الدین یوسف اهل. فرائد غیاشی. به کوشش دکتر حشمت موید. بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۶، ج ۱ ص ۱۸
- حاجی خلیفه. کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، چاپ استانبول ۱۹۴۱، مجلد اول ستون ۷۲۴ ذیل عنوان خمسۀ خواجه حدیقه الشعراء یا حدائق الشعرا. - از قرن سیزدهم - حدیقه الخاء. نسخه خطی مرحوم الفت اصفهانی.
- حماسیان، حسین. (صابر کرمانی)، سیمای شاعران (شرح حال و نمونه آثار ۲۰۲ تن شاعر فارسی)، اقبال ۱۳۴۴
- خانلری، زهرا. راهنمای ادبیات فارسی، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۱، ص ۱۵۲ - ۱۵۱ خانلری، زهرا. فرهنگ ادبیات فارسی، انتشارات توس، چاپ سوم ۱۳۶۶ ص ۲۰۰ - ۱۹۹
- خانلری زهرا. نمونه غزل فارسی، امیر کبیر چاپ سوم ۱۳۵۱، ص ۵۷ - ۵۱

- خلخالی، عبدالرحیم. دیوان حافظ، چاپ سوم (مقدمه)
 خوافی، فصیح احمد. مجمل فصیحی، به تصحیح و تحشیه محمود فرخ، کتاب فروشی
 باستان مشهد ۱۳۳۹، ج ۳، و ج ۲ ص ۷۶
 خواندمیر، غیاث الدین. حبیب السیر، زیر نظر دکتر دبیر سیاقی، کتابفروشی خیام
 ۱۳۵۳، جلد سوم. ص ۲۹۱
 خوشگو، بندرابن داس. سفینه خوشگو. نسخ خطی متعدد
 کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران شماره ۲۶۵۵ ص ۱۱۷
 سپهسالار، ش ۴۹۰-مجلس، ش ۴۰۳
 خیامپور. عبدالرسول. فرهنگ سخنوران، تبریز ۱۳۴۰-ص ۱۹۷
 دارابی شیرازی (عارف)، محمد بن محمد، لطایف الخیال، نسخه خطی کتابخانه ملک ش
 ۴۳۲۵.
 دایی جواد، محمد رضا. تاریخ ادبیات ایران (از حمله مغول تا نیمه اول دوره صفوی)،
 اصفهان، تأیید ۱۳۳۸، جلد اول
 دولتشاه سمرقندی، تذکره الشعرا، به تصحیح ادوارد براون، لیدن ۱۳۱۸هـ. ق. به تصحیح
 محمد رضانی، کلاله خاور ۱۳۳۸، ص ۱۹۰-۱۸۷
 به تصحیح محمد لوی عباسی، کتابخانه بارانی ۱۳۳۷ ص ۲۷۷.
 دهخدا، علی اکبر، لغتنامه دهخدا، ذیل «خواجوی کرمانی».
 دهش، عبدالله، تذکره شعرای کرمان انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر
 استان کرمان ۱۳۵۶، ص ۱۰۱-۹۵
 رازی، امین احمد. هفت اقلیم، با تصحیح و تعلیق جواد فاضل، کتابفروشی علی اکبر
 علمی و ادبیه، ۱۳۵۷، ص ۱۰۱-۹۵
 رازی، عبدالله. تاریخ کامل ایران، انتشارات اقبال، چاپ چهارم ۱۳۴۵
 رضازاده شفق تبریزی، صادق. تاریخ ادبیات ایران. چاپهای متعدد از ۱۳۱۳ تا ۱۳۵۲
 (۱۰ چاپ)، سال ۱۳۲۱، ص ۳۱۸-۳۱۱
 رضوی نژاد، میرابوطالب. چهار صد شاعر برگزیده پارسی گوی، انتشارات تهران
 ۱۳۶۹، ص ۳۳۰-۳۲۷



ریپکا، یان. ادبیات ایران در زمان سلجوقیان و مغولان، ترجمه دکتر یعقوب آژند، نشر گستره ۱۳۶۴، ص ۱۲۹-۱۲۷

ریپکا، یان. تاریخ ادبیات ایران، ترجمه دکتر عیسی شهابی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۴، ص ۴۱۱-۴۰۹

زرین کوب، عبدالحسین. سیری در شعر فارسی، انتشارات نوین، چاپ دوم ۱۳۶۷. ص ۸۷-۸۶

زمجی اسفزاری، معین الدین محمد. روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، با تصحیح سید محمد کاظم امام، دانشگاه تهران ۱۳۳۸ جلد اول ص ۲۹۸ و حاشیه آن

زنوزی تبریزی. ریاض الجنه. ۱۲۱۶، روضه پنجم، قسم دوم، ص ۸۲۷

سامی، شمس الدین. قاموس الاعلام، استانبول ۱۳۱۶-۱۳۰۶، ص ۲۰۶۳

ستوده، حسینقلی. تاریخ آل مظفر، دانشگاه تهران ۱۳۴۶، جلد اول ص ۵۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۱۰۹، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۴۱- جلد دوم ۱۷۹، ۲۸۱، ۲۹۵، ۲۹۶،

۲۹۸، ۲۹۹

سنهلی، میرحسین دوست. تذکره حسینی، لکهنو ۱۲۹۲

شزبتدار سپاهانی، ابراهیم بن محمد. تذکره الشعرا، نسخه خطی مجموعه ش ۳۹۸۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

شمیسا، سیروس. سیر غزل در شعر فارسی، انتشارات فردوسی ۱۳۶۲- ص ۱۱۳-۱۱۰

شمیسا، سیروس. نکته ای درباره ساقی نامه حافظ، مجله آینده، سال ۱۳۵۹ شماره اول

شوشتری، سید نورالله. مجالس المومنین، کتابفروسی اسلامی ۱۳۷۶ ه. ق. ج ۲ ص ۶۵۲-۶۴۲

صابر کرمانی. حماسیان حسین

صبا، محمد مظفر حسین لکهنوی. روزروشن. به تصحیح رکن زاده آدمیت، کتابفروشی رازی ۱۳۴۳

صفا، ذبیح الله. تاریخ ادبیات در ایران. دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۵۵ جلد سوم، بخش دوم، ص ۹۱۵-۸۸۶

صفا، ذبیح الله. تاریخ ادبیات ایران، تلخیص از دکتر محمد ترابی، انتشارات فردوسی،



- چاپ دوم ۱۳۶۷، جلد دوم (خلاصه جلد سوم) ص ۱۸۸-۱۸۲
- صفا، ذبیح الله. حماسه سرایی در ایران، امیر کبیر، چاپ سوم ۱۳۵۲، ص ۳۴۰-۳۳۵
- صفا، ذبیح الله. خلاصه تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران، امیر کبیر چاپ دوم ۱۳۵۶
- صفا، ذبیح الله. گنج سخن، دانشگاه تهران، چاپ اول ۱۳۴۰ جلد دوم. ص ۲۶۲-۲۴۷
- صفا، ذبیح الله. گنج و گنجینه، به انتخاب دکتر محمد ترابی، انتشارات فردوسی، عطار چاپ دوم ۱۳۶۳- ص ۶۵۱-۶۴۸
- صفا، ذبیح الله. مختصری در تاریخ تحول نظم و نشر پارسی، امیر کبیر، چاپ دوم ۱۳۳۳، چاپ هشتم ۱۳۵۳
- صورتگر، لطفعلی. منظومه‌های غنایی ایران، دانشگاه تهران ۱۳۴۵
- عباس گجراتی، عبداللطیف. خلاصه الشعرا، نسخه خطی کتابخانه مجلس جزو کتب هدایی مرحوم سید محمد صادق طباطبائی به شماره‌های ۱۲۰، ۱۳۲.
- عبرت نائینی. مدینه الادب، نسخه خطی شماره ۹۶۸ کتابخانه مجلس، مجلد اول، پاورقی ص ۳۷۳، ذیل «آقاخان کرمانی» تذکره احوال فضلا و عرفا و شعرای کرمان من جمله خواجه.
- علایی. تذکره علایی. نسخه خطی شماره ۳۰۳۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۴۷۱
- علی ابراهیم خلیل خان. صحف ابراهیم، نسخه خطی برلین ش ۶۶۳ و عکس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران شماره ۲۹۷۶
- علی احمد، مولوی احمد. تذکره هفت آسمان، کلکته ۱۸۷۳، تهران ۱۹۶۵. ص ۷۷-۷۶
- علیرضا میرزای قاجار. بساتین الخاقانیه — بستان العاشق، بستان الفضائل علیرضا میرزای قاجار. بستان العشاق. بستان اول از بساتین الخاقانیه، در ذکر غزلسرایان.
- نسخ خطی: کتابخانه آستان قدس ش ۲۴۵۵
- کتابخانه ملی ایران با نام بستان العشاق
- کتابخانه سعید نفیسی

علیرضا میرزای قاجار. بستان الفضائل، بوستان سوم از بساتین الخاقانیه در ذکر قصیده سرایان، نسخه خطی کتابخانه آقای عبدالحسین بیات.

علی صفی، فخرالدین. لطائف الطوائف، به سعی و اهتمام احمد گلچین معانی. شرکت نسبی اقبال و شرکاء چاپ سوم ۱۳۵۲، ص ۲۷۸، ۱۵۱، ۲۲۲، ۳۳۰، غفاری، قاضی احمد. تاریخ نگارستان، مدرسی گیلانی، کتابفروشی حافظ تهران ۱۳۴۰، ص ۳۰

غنی، قاسم. بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، جلد ۱ تاریخ عصر حافظ، انتشارات زوار ص ۱۱، ۱۶، ۲۹، ۸۳، ۸۴، ۸۹، ۹۱، ۱۲۵-۱۲۸، ۱۷۹، ۱۸۹، ۲۰۲، ۳۷۵، ۳۹۴

فخر الزمانی، ملاعبدالنبی. تذکره میخانه. به اهتمام احمد گلچین معانی. انتشارات اقبال، چاپ سوم ۱۳۶۲، ص ۸۳-۷۵

فرصت الدوله شیرازی. آثار العجم، به کوشش علی دهباشی، انتشارات فرهنگ سرا ۱۳۶۲، ص ۴۸۵-۴۸۴ بمبئی ۱۳۵۴ ق. ص ۴۸۳-۴۸۲

فروزانفر، بدیع الزمان. تاریخ ادبیات ایران. تهران، نشریه موسسه وعظ و خطابه ۱۳۱۷ فریور، حسین. تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعرا، موسسه مطبوعاتی امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۳۶ ص ۲۳۱-۲۲۸، چاپ ۱۴، ۱۳۵۰

فکری سلجوقی. سام نامه نسخه خطی ش ۲۵۲۶ کتابخانه مجلس، شرح حال خواجه به قلم مالک، نسخه پشت صفحه اول

قصیری، یدالله. بزم سخن (شامل شرح حال و برگزیده آثار ۱۹۷ تن سرایندگان از آغاز شعر فارسی تا زمان حاضر). زوار ۱۳۴۲

کاشانی، تقی الدین. خلاصه الاشعار و زبده الافکار، رکن دوم. ذکر غزلسرایان نسخ متعدد - تاریخ تذکره های فارسی ج ۱ ص ۵۵۱-۵۴۸

کوهی کرمانی، حسین. از رود کی تا بهار ۱۳۳۶

گویاموی، محمد قدرت الله. نتایج الافکار. اردشیر خاضع یزدی، بمبئی ۱۳۳۶

لکهنوی، آفتاب رای. تذکره ریاض العارفین، تصحیح سید حسام الدین راشدی مرکز

تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۹۷۴ ج ۱ ص ۲۳۱

لودی، امیر شیر علی خان. مرآه الخیال. بمبئی ۱۳۲۴. ص ۵۰-۴۹
مازندرانی، محمد تقی. جنگ نظم و نثر (از قرن دوازدهم، قسمت شعرای کرمان) نسخه
خطی کتابخانه مجلس سناس ۳۸۹

مجمع الشعرا. نسخه خطی ش ۲۴۴۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه ص ۴۳
مدبری، محمود. فرهنگ کتابهای فارسی (۲ جلد)، انتشارات ویس ۱۳۶۴، ص ۱۱۳،
۳۱۱، ۳۳۶، ۳۶۱، ۳۶۲، ۵۳۴، ۵۴۸، ۵۵۱، ۶۲۹، ۶۴۴، ۷۱۲

مدرس، میرزا محمد علی. ریحانه الادب، کتابفروشی خیام، جلد دوم، ص ۱۰۵-۱۰۲
مرتضوی، منوچهر. تحقیق درباره دوره ایلخانان ایران، تبریز ۱۳۴۱ ص ۳۰۸-۲۴۵
مستوفی، حمدالله. تاریخ گزیده به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، امیرکبیر ۱۳۳۹،
ص ۷۳۰

مستوفی بافقی، محمد مفید. جامع مفیدی، به کوشش ایرج افشار، کتابفروشی اسدیز
۱۳۴۲، ج ۱ ص ۱۲۰ و ۱۷۹

مشار، خانابا. مؤلفین کتب چاپی و فارسی و عربی، ۱۳۴۴ جلد ششم (ذیل محمود بن
علی بن محمود خواجهی کرمانی)

مصاحب، غلامحسین. دائره المعارف فارسی، انتشارات فرانکلین، جلد اول
۱۳۴۵-ص ۹۱۸

مصطفوی، سید محمد تقی. اقلیم پارس. انجمن آثار ملی، ۱۳۴۳، ص ۵۱
معصومعلی نعمه اللهی شیرازی. طرائق الحقائق، تهران ۱۳۱۹-۱۳۱۷. جلد دوم ص ۲۹۲
معین، محمد. حافظ شیرین سخن، بنگاه پروین ۱۳۱۹-ص ۲۰۲-۱۹۸ به کوشش مهدخت
معین ۱۳۶۹ ج ۱ ص ۳۱۳-۳۰۱

معین، محمد. فرهنگ فارسی، امیر کبیر چاپ سوم ۱۳۵۶، جلد پنجم، ذیل «خواجه»
منتخب الاشعار، نسخه خطی کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی (فصل چهارم از
باب دوم صحیفه اول)

موتمن، زین العابدین. تحول شعر فارسی، کتابخانه طهوری، چاپ دوم ۱۳۵۲
مهرز، رحمت الله. بزرگان شیراز، انجمن آثار ملی ۱۳۴۸، ص ۲۹۷-۲۹۶
مهرین، عباس (شوشتری). تاریخ زبان و ادبیات ایران (از عصر ایلخانان مغول تا



تیموریه). مانی ۱۳۵۳

نخجوانی، حاج حسین. مواد التواریخ، کتابفروشی ادبیه، ۱۳۴۳، ص ۷۰، ۵۶۴، ۵۷۹
 نظمی تبریزی. دویت سخنور، چاپ دوم ۱۳۶۳-ص ۹۴-۹۱
 نفیسی، سعید. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان پارسی، کتابفروشی فروغی ۱۳۴۴،
 جلد اول، ص ۲۰۰-۱۹۹

نوایی، عبدالحسین. رجال کتاب حبیب السیر ضمیمه سال اول مجله یادگار ۱۳۲۴
 نوایی، میرنظام الدین علیشیر. به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، کتابخانه منوچهری
 ۱۳۶۳ از ۳۳۴-۳۳۳

نیاز کرمانی، سعید. سخن اهل دل، انتشارات پاژنگ ۱۳۶۷، جلد اول. ص ۲۰۱-۱۹۵
 نیساری، سلیم. تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام و بعد از اسلام، شرکت اقبال ۱۳۳۴
 واصفی، زین الدین محمود. بدایع الوقایع، تصحیح الکساندر بلدروف. بنیاد فرهنگ
 ایران ۱۳۴۹، جلد اول ص ۲۱

واله داغستانی، علیقلی خان. ریاض الشعراء نسخه خطی کتابخانه ملی ملک. ش ۴۳۰۱
 وش ۴۳۰۴

وزیری، احمد علی خان. تاریخ کرمان، به کوشش محمد ابراهیم باستانی پاریزی،
 انتشارات علمی، چاپ سوم ۱۳۵۸، ج ۱ ص ۹۵، ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۲

هاشمی کرمانی، سید محمد کرمانیان نامی. (نقل از تاریخ تذکره ها ج ۲ ص ۷۰۳)
 هاشمی مندیلوی، شیخ احمد علیخان. تذکره مخزن الفرائب، لاهور ۱۹۷۰ ج ۲
 ص ۸۷-۸۳

هدایت، رضاقلیخان. ریاض العارفین، به کوشش مهر علی گرگانی، کتابفروشی محمودی
 ۱۳۴۴، ص ۱۰۸-۱۰۶

هدایت، رضاقلیخان. مجمع الفصحاء به کوشش مظاهر مصفا، امیر کبیر ۱۳۳۹ جلد ۴
 ص ۳۳-۲۷

هدایت، محمود. گلزار جاویدان، ۱۳۵۳، مجلد اول، ص ۴۶۱



ناصری، مهدی حسین. سنادید عجم، مطبعه شنانتی پرسى الله آباد ۱۳۴۲ ص ۲۲۱-۲۲۲
(اردو)

THE ENCYCLOPAEDIA OF ISLAM. EDITED BY E. VAN DONZEL,
B.LEWIS AND CH.PELLAT. VOLUME IV.LEIDEN.E.J.BRILL.1978

P.909/10

BROWNE, EDWARD G.LITERY HISTORY OF PERSIA CAMBRIDGE
UNIVERSITY PRESS. REPRINTED 1976. VOLUME III, P.222-229.

RYPKA, JAN HISTORY OF IRANIAN LITERATURE. Edited by KARL
JAHN - D.REIDEL. PUBLISHING COMPANY. DORDECHT -
HOLLAND.P.260.

SPIEGEL, ERIEDPICH. zeitschrift des Morgenl and is chen Gesellschaft.Vol
III,S.245 - 261.

PIZZI. ITALO. STORIA DELLA POESIA PERSIANA. VOL UME
SECONDO. TORINO 1894.

P.198 - 202. Printed by the offsetpress tehran.

RYpka,J,De Jiny perské a tadzické Literatury. A Spolupraco - Vnici. Praha.
Naklddate Lstvi CSAV. Déjimy novoperské litera yurt az do Zacatku
XXstoleti PP.321 - 42. Preheld tádzické Literatury 1965. LSt. ed.
1950.

فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس. ج ۳ ص ۲۱۲-۲۰۹
فهرست نسخه های فرهنگستان علوم ازبکستان، به قلم پرفسور ۱۰۱، لیمونوف جلد دوم
۱۹۵۴ تاشکند.

*



برخی جنگها و مجموعه‌های خطی که ابیاتی از خواجه را به ضبط آورده اند:

جنگ اشعار، ش ۱۸۸ / ۱ رف، کتابخانه ملی ایران

جنگ شعر، ش ۱۲ / ۱۳۱ رف، کتابخانه ملی ایران

جنگ خطی، ش ۵۱۷، کتابخانه مجلس سنا، باب ثانی، باب یازدهم، دوازدهم و سیزدهم

جنگ خطی، ش ۳۸۸، کتابخانه مجلس سنا، ذیل شعرای کرمان

جنگ خطی، ش ۵۴۲، کتابخانه دکتر حسین مفتاح در تهران

جنگ خطی، ش ۷۹۸۷، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

جنگ خطی، ش ۵۴۵۲، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

جنگ خطی، ش ۴۷۸۶، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

جنگ خطی، ش ۴۷۱۵، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

جنگ خطی، ش ۴۵۲۹، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران-ص ۸۳

جنگ خطی، ش ۴۴۳۱، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

جنگ خطی، ش ۴۳۹۴، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

جنگ خطی، ش ۴۳۳۴، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران-ص ۱۲۱

جنگ خطی، ش ۲۶۰۴، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران-ص ۶۸

مجموعه خطی، ش ۲۴۵۳، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران-ص ۲۰۵-۱۸۴

مجموعه خطی، ش ۲۴۶۶، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران-ص ۷۷۹

جنگ خطی، ش ۲۴۴۶، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران-ص ۲۳۹

جنگ خطی، ش ۳۸۷۱، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران-ص ۱۴۶

جنگ خطی، ش ۳۵۲۸، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران-ص ۴۹

مجموعه خطی، ش ۳۱۵۳، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران-ص ۱۰۰

جنگ خطی، از قصاید، ش ۳۰۴۱، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران-ص ۲۳۴

جنگ خطی، ش ۳۰۰۸، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

جنگ خطی، ش ۲۹۷۹، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران-صفحات ۳، ۱۴، ۴۷، ۶۵،

۱۱۱، ۱۴۴، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۹، ۲۷۵

مجموعه العجائب، ش ۲۹۵۹، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران-ص ۲۴۸
تذکره بوستان خیال، از بکتاش قلی ابدال رومی-مجموعه خطی ش ۴۱۹۹ کتابخانه
مرکزی دانشگاه تهران

تحفه الحیب- اثر فخری هروی-ش ۶۵۳۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۴۵، ۱۰۱
یک مجموعه اشعار فارس ناشناخته از قرن هشتم هجری-تألیف مهدی بیانی نسخه های خطی
دفتر هفتم-دانشگاه تهران-ص ۶۷۶ و ۶۷۸

مجمع الشعرا- از سالار-ش ۵۳۰ کتابخانه مجلس سنا-سده نهم ص ۲۳، ۵۹، ۱۳۳،
۱۳۵، ۱۶۸، ۲۵۰، ۲۷۰، ۲۸۱، ۲۹۴، ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۸۲، ۴۱۱،
۴۲۸، ۴۸۱

ترجیع بند خواجه، جنگ خطی، ش ۴۰۴۸، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
ص ۷۶-۶۹

ترکیب بند خواجه، جنگ خطی، ش ۷۴۱۶، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۴۲۰
ساقی نامه خواجه، جنگ خطی، ش ۴۸۶۴، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۴۶۴
فراقنامه خواجه، جنگ خطی، ش ۳۴۸۹، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ص ۶۶۳
متن و هامش

منتخب خمسه خواجه، جنگ خطی، ش ۲۳۲۳، کتابخانه مجلس ص ۹۹-۷۷
انتخاب قصاید و غزلیات خواجه، مجموعه خطی، ش ۲۶۶۳، کتابخانه مجلس
ص ۲۰۹-۱۶۴

*

رساله های تحصیلی دانشگاه تهران مربوط به خواجه (دوره
لیسانس) (چاپ نشده)

احمدی، زهرا. مطالعه و تحقیق در قصائد خواجهی کرمانی، ۴۲-۱۳۴۱
حریری، پوراندهخت. شرح لغات و صنایع بدیع سیصد بیت از دیوان اشعار خواجه
کرمانی به تصحیح احمد سهیلی ۳۹-۱۳۳۸



- خطیبی نوری، حسین. مقایسه مخزن الاسرار نظامی گنجوی و روضه الانوار خواجه جوی
کرمانی ۱۵۰-۱۳۱۴
- رضایی، نعمت‌الله. شرح و تفسیر پانصد بیت از کتاب سام‌نامه خواجه کرمانی
۳۶-۱۳۳۵
- رفیعی آشتیانی، تقی مقایسه خمسة نظامی، مخزن الاسرار باروضه الانوار خواجه
کرمانی ۱۴-۱۳۱۳
- ستوده، منوچهر. مقایسه مخزن الاسرار نظامی با روضه الانوار خواجه ۱۴-۱۳۱۳
- شیخ الاسمی، محمد علی. مخزن الاسرار نظامی-روضه الانوار خواجه ۱۳-۱۳۱۲
- صالحی، زین العابدین. خواجه جوی کرمانی مقایسه اشعار مخزن الاسرار نظامی با روضه
الانوار خواجه و غزلهای وی با خواجه حافظ. ۲۶-۱۳۲۵
- صدریه، غفت الملوک. شرح سیصد و دوازده بیت از روضه الانوار خواجه کرمانی،
۳۲-۱۳۳۱
- فرشید، زهره. خواجه جوی کرمانی. ۳۹-۱۳۳۸
- گوهرین، صادق. مقایسه مخزن الاسرار نظامی باروضه الانوار خواجه کرمانی. ۱۴
۱۳۱۳-
- محمد نوری، فاطمه. روضه الانوار خواجه جوی کرمانی در مقاله شانزدهم در تصفیه خاطر
تا آخر کتاب. ۳۵-۱۳۳۴
- معدل، ابوالحسن. مقایسه مخزن الاسرار نظامی و روضه الانوار خواجه جوی کرمانی.
۱۴-۱۳۱۳
- منصوری نژاد، احمد. شرح و تفسیر سیصد و پنجاه بیت از روضه الانوار ابوالعطاء
محمود بن علی بن محمود. ۳۲-۱۳۳۱
- نجفی مالکی، محسن. نخلبند شعرا خواجه جوی کرمانی. ۱۴-۱۳۱۳
- نکوئی، مصطفی. شرح و تفسیر چهارصد بیت از روضه الانوار ابوالعطاء خواجه جوی
کرمانی ۳۴-۱۳۳۳
- همایون، سیمین. ترجمه لغات عربی غزلیات (سفریات-حضریات) دیوان خواجه جوی
کرمانی ۴۲-۱۳۴۱

منابع و فهارس مورد استناد در باب خواجه

تاریخ تذکره‌های فارسی (۲ جلد) تألیف احمد گلچین معانی، دانشگاه تهران ۱۳۴۸
الذریعة الی، تصانیف الشیعه. آقا بزرگ طهرانی، القسم الاول من الجزء التاسع تهران،
الطبعة الاولى ص ۳۰۴-۳۰۵؛ ۷: ۲۵۸؛ ۱۱: ۲۸۹؛ ۱۲: ۱۲۳؛ ۱۸: ۱۳۷،

۲۲۳، ۲۵۱؛ ۱۹: ۱۹۱؛ ۳۴۲

فهرست دیوانهای خطی کتابخانه سلطنتی (جلد اول) تألیف بدری آتابای ۱۳۵۵
فهرست رساله‌های تحصیلی دانشگاه تهران (جلد اول) (دوره‌های لیسانس دانشکده
ادبیات و علوم انسانی). تنظیم شده توسط مهر دخت بشارت. دانشگاه

تهران ۱۳۵۶

فهرست کتب خطی آستان قدس رضوی. (جلد هفتم) تألیف احمد گلچین معانی و
انتشارات اداره کتابخانه مشهد ۱۳۴۶

فهرست کتابخانه مجلس شورا. تألیف ابن یوسف شیرازی، جلد سوم. چاپ دوم ۱۳۵۳

جلد هشتم. تألیف فخری راستکار ۱۳۴۷

جلد چهاردهم. توسط احمد منزوی ۱۳۴۷

جلد ۱۸. تألیف فخری راستکار ۱۳۴۸

جلد ۲۱، تألیف عبدالحسین حائری ۱۳۵۷

فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار. ابن یوسف، جلد دوم ۱۸-۱۳۱۶

فهرست کتابهای چاپی فارسی (از آغاز تا آخر سال ۱۳۴۵). براساس فهرست خانبا

مشاروفهارس انجمن کتاب (۳ جلد). بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۲

فهرست کتابهای خطی کتابخانه مجلس سنا. (جلد اول) تألیف محمد تقی دانش پژوه و
بهاء الدین علمی انواری.

فهرست کتابهای خطی کتابخانه ملی ملک (جلد دوم) زیر نظر ایرج افشار و محمد تقی

دانش پژوه ۱۳۵۴

فهرست مجله سخن، (جلد اول) تهیه و تنظیم از شهلا عالم مروستی، بنیاد فرهنگ ایران

۱۳۵۴

فهرست مشخصات کتابشناسی پایان نامه‌های دکتری دانشکده ادبیات و علوم انسانی،



گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی، به قلم احمد رضایی، دانشگاه تهران

۱۳۶۶

فهرست مقالات فارسی (۳ جلد). تألیف ایرج افشار، امیر کبیر ۱۳۴۸، ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۶
فهرست میکروفیلیمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، (جلد اول) تألیف محمد تقی
دانش پژوه. دانشگاه تهران ۱۳۴۸

فهرست میکروفیلیمهای کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، به کوشش
محمد تقی دانش پژوه. دانشگاه تهران ۱۳۵۳

فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی ایران، سید عبدالله انوار، جلد اول ۱۳۴۳ جلد سوم

۱۳۵۱

فهرست نسخه‌های خطی فارسی، نگارنده احمد منزوی، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای جلد

سوم ۱۳۵۰، جلد چهارم ۱۳۵۱. جلد پنجم ۱۳۴۹

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. نگارش محمد تقی دانش

پژوه، دانشگاه تهران مجلدات نهم تا شانزدهم ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷

کتابشناسی ایران. (جلد هفتم) تألیف دکتر ماهیار نوابی، مؤسسه مطالعات و

تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶

کتابشناسی فردوسی. ایرج افشار، انجمن آثار ملی چاپ دوم ۱۳۶۶

کتابشناسی ملی ایران. تدوین و گردآوری محمد زهری، پاییز ۱۳۵۰، بهار تابستان و

زمستان ۱۳۵۱ و تابستان ۱۳۵۳

کتابشناسی موضوعی ایران (سالهای ۴۸-۱۴۴۳)، حسین بنی آدم، بنگاه ترجمه و

نشر کتاب ۱۳۵۲

کتابهای ایران (۴۲-۱۳۳۳) ایرج افشار، حسین بنی آدم. انجمن کتاب ۱۳۴۶

کتابهای ایران (۴۲-۱۳۴۱). حسین بنی آدم. انجمن کتاب ۱۳۴۲

کتابهای ایران (۴۵-۱۳۴۳) ایرج افشار، حسین بنی آدم. انجمن کتاب ۱۳۴۴

کتابهای ایران (۴۵-۱۳۴۴). ایرج افشار، حسین بنی آدم. انجمن کتاب ۴۷ و ۱۳۴۵

نسخه‌های خطی (دفتر هفتم). زیر نظر محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار. دانشگاه

تهران ۱۳۵۳



CATALOGUE OF THE PERSIAN MANUSCRIPTS IN THE BRITISH MUSEUM. BY CH. RIEU. VOLUME II PUBLISHED BY THE TRUSTEES OF THE BRITISH MUSEUM. 1966, P. 623, 543, 867, 855, 1089.

HANDBOOK OF PERSIAN MANUSCRIPTS (1895-1966) - BY G.M. MEREDITH - OWENS. PUBLISHED BY THE TRUSTEES OF THE BRITISH MUSEUM 1968 P, 42, 54, 56, 63.

ARABISCHE, TURKISCHE UND PERSISCHE HANDBUCHSCHRIFTEN DER UNIVERSITÄTS BIBLIOTHEK IN BRATISLAVA. UNTER DER REDAKTION JOZEF BLASKOVICS. BEARBEITET VON DER UNIVERSITÄTS BIBLIOTHEK IN BRATISLAVA, 1961 P. 380, 389, 419.

VERZEICHNIS DER ORIENTALISCHEN HANDBUCHSCHRIFTEN IN DEUTSCHLAND, BAND XIV, 1 PERSISCHE HANDBUCHSCHRIFTEN. BESCHRIEBEN VON WILHELM HEINZ - FRANZ STEINER VERLAG GMBH. WIESBADEN, 1968 P. 171, 248.

Die arabischen, persischen, türkischen Handschriften der K.U.K. Hofbibliothek ZU WIEN, VON GUSTAV FLUGEL. WIEN 1865. New-York. 1977. ERSTER BAND. P. 544, 545.



